

بسم الله الرحمن الرحيم

چكیده مقالات

ششمین همایش بین المللی

فلسفه دین معاصر

۱۷ و ۱۸ بهمن ۱۳۹۶

برگزارکننده:
انجمن علمی فلسفه دین ایران
با همکاری
گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

حمایت کننده:
صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور
ثبت شده در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

نشانی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، پل نصر، دانشگاه تربیت مدرس
آدرس وبگاه: www.philorconf.org
رایانامه: philorconf@gmail.com

مسئولان همایش:

رئیس همایش: دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی
دبیر علمی همایش: دکتر محمد سعیدی‌مهر
دبیر اجرایی همایش: دکتر قدرت‌الله قربانی
مدیر همایش: جواد طاهری
ویرایش و صفحه‌آرایی: مجید حدادی
طرح جلد: سمانه خودچپانی

اعضای شورای علمی:

آیت‌اللهی، حمیدرضا: دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
اخوان، مهدی: دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
اشکوف، لثارت: دانشگاه لوبلیانا، اسلوونی
اکبری، رضا: دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران
تالیافرو، چارلز: سنت اولاف کالج، آمریکا
جوادی، محسن: دانشگاه قم، ایران
حجتی، سید محمدعلی: دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
حسینی، داود: دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
خدری، غلامحسین: دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
رسولی‌پور، رسول: دانشگاه خوارزمی، ایران
سعیدی‌مهر، محمد: دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
عباس‌زاده، مهدی: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ایران
فلاح رفیع، علی: دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
قربانی، قدرت‌الله: دانشگاه خوارزمی، ایران
گریفیث دیکسون، گون: کینگز کالج، لندن
لگنهاوسن، محمد: مؤسسه علمی پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران
مظاهری، عبدالرضا: دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز، تهران، ایران

فهرست

- ۱ مقدمه
- نقد و بررسی نظریه «جاودانگی بر اساس بازگشت روح به بدن جدید» در
اندیشه غزالی
- ۳ حسن احمدی زاده
- امکان / امتناع قیاس پذیری فلسفه (های) دین (ها): از نسبی انگاری تا
کثرت انگاری
- ۴ مهدی اخوان
- نقد و بررسی رویکردهای الهیاتی درباره عقلانیت باورهای دینی
- ۶ قاسم اخوان نبوی
- کیفیت طرح مسأله شر در آثار فیلسوفان مسلمان با تکیه بر آراء فارابی، ابن سینا،
سهروردی و ملاصدرا
- ۷ مجتبی اعتمادی نیا
- اهمیت معنانشناسی فرهنگی در فلسفه دین مقایسه‌ای
- ۸ رضا اکبری

ب چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر»

فلسفه دین مقایسه‌ای در نسبت با فلسفه میان فرهنگی

حمیدرضا آیت‌اللهی ۹

توازی جهنم و بهشت و برزخ با عالم مادی با نگاهی تدبری به مفهوم هفت آسمان

زهرا بهارلو ۱۱

بررسی قرائت‌های مختلف حیات جسمانی عیسی(ع) در قرآن و عهد جدید و برخی
معضلات نظری پیش روی آنها

مهدی بهنیا فر و فاطمه السادات حسینی محمودآبادی ۱۲

برهان نظم عام‌ترین برهان علمی ادیان جهت اثبات مبدأ

سید محمد هاشم پورمولا ۱۳

تأثیر ابن سینا در نگرش آکوئیناس نسبت به خدا

اقدس جدیدیان ۱۴

قرینه‌های معرفتی امکان تفسیر دینی از فلسفه افلاطون

هادی وکیلی و سید هادی جعفری امان‌آبادی ۱۵

مطالعه‌ای موردی در نسبت علم و دین: مقایسه جهان‌شناسی یهودی با
جهان‌شناسی جدید و بررسی لوازم تفسیری و ارزیابانه - انتقادی نتایج تحقیق

آرش جمشیدپور ۱۶

مقایسه دیدگاه غزالی و ملاصدرا در باب علل پدیده‌های طبیعی

محسن حبیبی ۱۷

بررسی تطبیقی آموزه غیبت و هبوط در الکافی کلینی و نامه‌های پولس و تأثیر آن
بر تعریف انسان

سید محمد جواد حسینی و محمد کاظم فرقانی ۱۸

چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر» ج

بررسی تطبیقی اندیشه‌های ابن‌عاشر و امام محمد غزالی

منیرالسادات موسوی، یونس فرهمند و مصطفی حسینی گلکار..... ۱۹

عقل و ایمان (چالش روانشناسی و دین)

منصوره حسینی ۲۰

ریشه‌های قرآنی دیدگاه ملاصدرا درباره بدن اخروی

سید رضا(ژهیر) حسینی لواسانی ۲۱

تبیین و بررسی کتاب «برهان جهان‌شناسی کلامی» ویلیام کریگ با تأکید بر نظر علامه طباطبایی (ره)

فرح رامین و فائزه حقی ۲۲

تبیین، تحلیل و نقد استدلال گیسلر در احراز واقعی بودن «امر متعالی» به روش تجربی و مقایسه آن با «برهان فطری»

حسین خدادادی و غلامحسین خدیری ۲۳

تأملی درباره به ثمر نشستن طرح «تجربه دینی» به عنوان گوهر دین

غلامحسین خدیری ۲۴

جایگاه فلسفی و روش‌شناختی دو برهان عنایت و اختراع در اندیشه ابن‌رشد

داود خوشبویی و حامد صفایی‌پور ۲۶

رهیافت مبتنی بر آموزه‌های دینی در برابر مسأله شر

جواد دانش ۲۷

مسأله شر از دیدگاه الهیات پویشی (دیوید گریفین)

هاجر دربندی داریان، اعظم قاسمی و مالک شجاعی جشقانی ۲۸

د چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر»

بررسی سازگاری فعل الهی با قوانین طبیعی از نگاه ویلیام استوگر

جواد درویش آقاجانی ۳۰

**امکان‌سنجی بررسی مقایسه‌ای حجیت خبر واحد و توجیه باورهای مبتنی بر گواهی
(با تمرکز بر آراء شیخ انصاری و الیزابت فریکر)**

علیرضا دری نوگورانی ۳۱

**پیامدهای دو امر، رمز به‌عنوان جایگزین وحی و نفی حقیقت مطلق در نظرگاه
فکری یاسپرس**

طاهره دهقانیان ۳۲

تلقی و نقد کسنوفانس از ایزدان اساطیر یونان

بهناز دهکردی و حسین کلباسی اشتري ۳۳

مسأله علم الهی و استجابات دعا در حکمت متعالیه و خداشناسی گشوده

فاطمه رأفتی ۳۴

کاربرد اصل آنتروپیک در تقویت خداباوری از نگاه کالینز

فرح رامین ۳۶

**تحلیل مبانی متافیزیکی «دین خوف» و بررسی نسبت آن با داعش از دیدگاه
پراگماتیسم رورتی**

ایمان رحیم نصیریان ۳۷

دین‌ورزی و اخلاق در فلسفه دین بوهر

رسول رسولی‌پور ۳۸

چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر» ۵

تبیین تعالی و حضور در مسیحیت و اسلام

عظیم حمزئیان و طناز رشیدی نسب ۳۹

رابطه عقل و ایمان با غایت زندگی: بررسی مقایسه‌ای دیدگاه علامه طباطبایی و پیتز کریفت

سیده زهرا رشیدی فرد ۴۰

باز خوانش فرضیه تکامل انواع با تکیه بر دیدگاه آیت الله سبحانی

حمید رضانیا ۴۱

تأملی بر الهیات پویشی و مسأله شر

حسن رفیع ریاحی و غلامحسین خداری ۴۲

فوترباخ: دین به مثابه خودشناسی

مجتبی زروانی ۴۳

رابطه خود و دیگری از منظر کبرکگور

راضیه زینلی ۴۴

بررسی تطبیقی جاودانگی نفس از نظر ابن سبنا، غزالی، سویین برن

نسرین سراجی پور ۴۶

خداآوری شکاکانه برگمن و شکاکیت اخلاقی

فاطمه سعیدی ۴۷

مقایسه دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی و چارلز هاج درباره فطری بودن اعتقاد به خدا

مریم سیفعلی پور و فرح رامین ۴۸

و چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر»

برهان وجودی آنسلم در پروسلگيون ۲ و صورت‌بندی‌های منطقی آن

امین شاه‌وردی ۴۹

امکانات و محدودیت‌های فلسفه دین تطبیقی (مطالعه موردی خوانش تطبیقی فلاطوری از مناسبات فلسفه یونانی و الاهیات فلسفی سینیوی)

مالک شجاعی جشقانی ۵۰

اراده آزاد، مسئولیت خداوند و دفاع اختیارگروانه از دوزخ

فرزاد شریفزاده ۵۱

بررسی چگونگی مداخله الهی در طبیعت از منظر آل‌وین پلنینگا

مطهره شکوئی پورعالی نام و محمد کیوانفر ۵۲

ناسازگاری علم پیشین الهی با اختیار انسان: پاسخ ویلیام آلستون به نلسون پایک

حسین شوروزی ۵۳

بررسی عصب‌شناسانه حجیت تجربه دینی از نظر جان هیک

شهاب شهیدی ۵۴

نسبت بین خدا و جهان در فلسفه اسپینوزا

حسین صابری ورزنه ۵۵

تاثیر انگیزش الهی بر توسعه اخلاق مشترک در رویکرد فضیلت‌اندیش لیندا زاگزبسکی

زهرا صادقی‌منش و سید محمدکاظم علوی ۵۶

ارزیابی استدلال شلنبرگ درباره نسبت اختفای الهی و بی‌اعتقادی

داود صدیقی ۵۷

چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر» ز

بررسی مسأله شر از منظر علامه طباطبائی و لایبنتیس با تکیه بر فقر وجودی و شر
متافیزیکی

اکرم صفائی و سید محمد کاظم علوی ۵۸

تصادف داروینی، جهش ژنتیکی و فعل الهی

سید فخرالدین طباطبائی ۵۹

رابطه خدا و جهان آفرینش از نظرگاه مکتب ایده‌آلیسم مطلق هگل

ستار طهماسبی ۶۰

مقایسه دیدگاه ملاصدرا و پلاتینگا در مسأله شر

معصومه عامری ۶۱

نظریه تکامل و مسأله شرور طبیعی: نقد و بررسی راه‌حل فرانسیسکو آیالا

هاله عبداللّهی راد ۶۲

کنش دینی در پدیدارشناسی دین ماکس شلر

حمیدرضا عرفانی‌فر و حسن قنبری ۶۳

روشن‌شناسی درک مفهوم خدا از دیدگاه توماس موریس

نرگس نظرنژاد و مریم عسگری ۶۴

تبیین و بررسی تقریرهای گوناگون از تجربه دینی در منظر شلایرماخر و ویلیام
جیمز با نقد و تحلیل آن

سید داود عطائی و غلامحسین خدیری ۶۵

صدرا، دوگانه‌انگار نواخته‌گرای خلقت‌نگر و مقایسه آن با هسکر

محمد مهدی عموسلطانی ۶۷

ح چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر»

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا

الهام غزازی ۶۸

جاودانگی در نگاه فیزیکالیست‌ها

حسن احمدی‌زاده و طیبه غلامی ۷۰

عدالت چند جهانی و مسأله شر

نرگس فتحعلیان ۷۱

محمد اسماعیل دولابی؛ امکانی برای طرح اگزیستانسیالیسم اسلامی

محمد مهدی فلاح ۷۲

مسئولیت عقلانی در تعبّدپذیری دینی

اکبر قربانی ۷۳

لوازم معرفتی اقبال به فلسفه تطبیقی دین

قدرت‌الله قربانی ۷۴

خدا و محبت، رویکردی مقایسه‌ای در بررسی فلسفه دین ارسطو و ملاصدرا

مریم قلی‌بیگی و سید محمد کاظم علوی ۷۵

مفهوم خدا در اندیشه توماس آکوئینی

مستانه کاکایی ۷۶

بررسی انتقادات ریچارد گیل بر برهان امکان و وجوب رایشنباخ

محمد کریمی لاسکی ۷۷

رابطه خدا و انسان از دیدگاه ابن‌سینا و قاضی عبدالجبار همدانی

آفاق کریمی، مرتضی فتحی‌زاده و شاکر لوایی ۷۸

چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر» ط

تحلیل و نقد ادله عرفان نظری در اثبات وجود مطلق واجب تعالی

سید شهریار کمالی سبزواری ۷۹

بررسی مفهوم خدا از منظر وحدت وجودی ابن عربی و وحدت جوهری اسپینوزا

مرتضی گودرزی ۸۰

تحلیل برهان وجوب و امکان منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی

شاکر لوایی و طیبه رضایی ره ۸۱

بررسی تطبیقی دیدگاه‌های ویلیام هاسکر و پل هلم درباره رابطه تدبیر الهی در جهان و اختیار انسان

سکینه محمدپور ۸۲

ایمان غیر گزاره‌ای در پرایس و روزبهان بقلی

حسین محمدی ۸۳

بررسی تطبیقی تجربه دینی از منظر نورمن گیسلر و شلایرماخر

سید محمد محسن مدنی و غلامحسین خدری ۸۴

مفهوم تجربه دینی در پدیدارشناسی الیاده

محمد مهدی مشایخی ۸۵

مقایسه تثلیث در آفرینش از دیدگاه ابن عربی و مسیحیت

عبدالرضا مظاهری و آلیا عطار ۸۶

نقد و تحلیل خواب‌نامه خواندن قرآن کریم از دیدگاه دکتر سروش بر مبنای هستی‌شناسی ابن عربی

عبدالرضا مظاهری ۸۸

ی چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر»

بررسی مسأله مرگ و جاودانگی نزد ملاصدرا و اوانامونو

مرتضی معظمی ۹۰

برهان غایت‌شناختی در ثوابت کیهانی از منظر ویلیام کریگ

سید جابر موسوی راد ۹۱

خدای داروین: تکامل و مسأله شر

هژیر مهری ۹۲

بررسی نقادی نظریه تجربه عرفانی استیس

فرشته ندری ابیانه و حدیث مرادی ۹۴

**از طبیعت‌گرایی روشن‌شناختی تا طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی: لزوم نقد و اصلاح
طبیعت‌گرایی روشن‌شناختی در علم**

نیما نریمانی ۹۵

تنهایی، یک دفاع عمل‌گرایانه از خداباوری

حمید نوربخش ۹۶

مفهوم خدا از دید غزالی

حسین وفاپور ۹۷

فلسفه دین تطبیقی: ذات‌گرایی یا ساخت‌گرایی

هادی وکیلی ۹۸

مقایسه دو معنای مرگ برای پاسخ به مسأله شر

علی هادوی و حسن قنبری ۹۹

چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر» ک

بررسی مقایسه‌ای برهان وجودی دکارت و علامه شیخ محمدحسین اصفهانی

احمد رضا هنری ۱۰۰

نظریه اعتباریات علامه و دین‌شناسی تطبیقی

حسین هوشنگی ۱۰۱

تبیین نحوه تأثیرگذاری خداوند در طبیعت در چارچوب تعبیرهای مختلف نظریه
کوانتومی

عباس یزدانی و مهدی لطفی‌زاده ۱۰۲

اولویت دادن به پرسش‌ها، روش فخر رازی در ابداع کلامی فلسفی و فائق آمدن بر
تعارض کلام و فلسفه

اعظم قاسمی و آریا یونسی ۱۰۳

مقدمه

برخی فیلسوفان، سده بیست و یکم را قرن فلسفه دین دانسته‌اند. حتی اگر این سخن را حمل بر اغراق و بزرگنمایی کنیم بی‌شک فلسفه دین یکی از فعال‌ترین شاخه‌های فلسفه در زمان حاضر است. فیلسوفان حرفه‌ای بسیاری در سراسر جهان به مباحث این حوزه می‌پردازند و هر روزه شاهد ظهور نظریه‌ها و دیدگاه‌های جدیدی از سوی متعاطیان فلسفه دین هستیم. در حال حاضر، حوزه فلسفه دین مجالی برای گفتگوهای فلسفی جذاب و گیرا فراهم آورده است. برای مثال، در قلمرو مباحث خداشناسی فلسفی شاهد این واقعیتیم که فیلسوفان متأله و ملحد به‌رغم اختلاف بنیادین در یکی از اساسی‌ترین ارکان حیات فکری بشر، یعنی باور به وجود خداوند و صفات متعالی او، با بهره‌گیری از روشهای عقلی کنار میز گفتگو می‌نشینند و به دور از برخوردهای احساسی له دیدگاه‌های خویش و نقد دیدگاه‌های رقیب احتجاج می‌کنند. این شیوه‌ای است که در سنت فلسفی ما سابقه دیرینه دارد و گفتگوی عقلانی در باب مفاهیم و آموزه‌های دینی میان موافقان و مخالفان، دست‌کم در میان فیلسوفان، امری شگفت‌انگیز یا غیرقابل پیش‌بینی نبوده است.

امروزه ضرورت این گفتگو نه تنها در میان فیلسوفان متعلق به یک سنت یا مشرب فکری که در میان دلدادگان و طرفداران سنتهای فلسفی متفاوت بیش از پیش احساس می‌شود. بسیاری از مباحثی که امروزه در فلسفه دین معاصر مطرح است در سنت فلسفی ما (در بخش الهیات بالمعنی‌الاصح) سابقه‌ای دیرینه دارد و فیلسوفان مسلمان نازک‌اندیشی‌های فراوانی در این باب داشته و نظریه‌های درخور توجهی پرورانده‌اند. با این حال، به نظر می‌رسد که هنوز زمینه گفتگو و دیالوگ مناسب بین فیلسوفان غربی و اسلامی به نحو شایسته فراهم نشده است. امروزه آثاری که در زمینه فلسفه دین در کشورهای غربی منتشر می‌شود تحت سیطره اندیشه فیلسوفانی است که اطلاع چندانی از دیدگاه‌های حکمای مسلمان ندارند و در سوی مقابل نیز بسیاری از فیلسوفان معاصر مسلمان از آرای غربیان بی‌خبرند یا به آن کم‌توجهی می‌کنند. این واقعیت یکی از مهمترین موانع موجود بر سر گفتگوی فعال و زاینده در میان این دو سنت فلسفی است که هرچه سریع‌تر می‌باید برطرف شود.

انجمن علمی فلسفه دین ایران بر پایه احساس ضرورت برقراری زمینه‌های گفتگوهای ثمربخش میان فیلسوفان مسلمان و فیلسوفان غربی چندین سال است که به برگزاری

۲ چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر»

همایش‌های بین‌المللی سالانه همت گماشته است. سه سال پیش (سال ۱۳۹۳) سومین همایش در دانشگاه تربیت مدرس برگزار شد و خاطرات خوبی که از آن سال در ذهن دست‌اندرکاران و شرکت‌کنندگان همایش سوم باقی ماند سبب شد که با رأی شورای سیاست‌گذاری، همایش ششم با تأکید به مفهوم «فلسفه دین مقایسه‌ای» و مسایل آن بار دیگر در همین دانشگاه برگزار شود. این آرزوی قلبی تمام دست‌اندرکاران همایش است که این همایش نیز بتواند همچون پنج همایش قبلی، و بلکه بیش از آن، به تشویق و ترویج گفتگوهای عمیق در حوزه مباحث فلسفه دین یاری رساند و گامی هرچند آغازین در این مسیر بردارد.

مجموعه‌ای که پیش‌روی خوانندگان فرهیخته قرار دارد گزیده‌ای است از چکیده مقالاتی که بر پایه ارزیابی شورای علمی همایش برای انتشار در کتاب مجموعه چکیده‌ها انتخاب شده است. همچون سالهای گذشته، مجموعه مقالات منتخب پس از برگزاری همایش منتشر و در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

در پایان شایسته است که پس از حمد و سپاس خداوند متعال، از تمام عزیزانی که در برگزاری شایسته این رخداد بزرگ علمی کوشیده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم. به صورت خاص مراتب تشکر خود را از رئیس و هیأت مدیره محترم انجمن علمی فلسفه دین ایران، اعضای فرهیخته شورای علمی همایش، رئیس، معاونان و سایر همکاران دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، دبیران محترم کمیته‌های اجرایی و هماهنگی، مدیر محترم اجرایی همایش و تمام عزیزانی که در اجرای این همایش از همکاری و همفکری مؤثر بهره‌مند بودم، اعلام می‌دارم.

محمد سعیدی‌مهر

دبیر علمی ششمین همایش بین‌المللی

«فلسفه دین معاصر»

بهمن ماه ۱۳۹۶

نقد و بررسی نظریه «جاودانگی

بر اساس بازگشت روح به بدن جدید» در اندیشه غزالی

حسن احمدی‌زاده

استادیار و عضو هیأت علمی گروه ادیان و فلسفه، دانشگاه کاشان،

Hasan.ahmadizade@gmail.com

یکی از دیدگاه‌های کلامی در خصوص کیفیت حیات پس از مرگ، که در سنت اسلامی بیشتر به نام غزالی مطرح شده است، جاودانگی انسان بر اساس بازگشت روح یا نفس به بدن جدید است. غزالی بقای نفس را می‌پذیرد و در *تهافت الفلاسفه* برای اثبات آن دلایل الهیاتی مختلفی بیان می‌کند از جمله آیه «و لا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون» و نیز حدیث «ارواح الصالحین فی حواصل طيور خضر معلقة تحت العرش». علاوه بر این‌ها احادیث وارد شده در خصوص ادراک و شعور داشتن ارواح، خیرات و صدقات، سؤال نکیر و منکر و عذاب قبر، از نظر غزالی دلالت بر بقای نفس دارند. از سوی دیگر، او معاد جسمانی را نیز می‌پذیرد زیرا برای نفس ناممکن است که بدون ابزار، لذات و آلام جسمانی‌ای را که قرآن بیان می‌کند دریافت کند. همچنین در نظریه غزالی، آنچه حایز اهمیت است و جنبه بنیادی دارد این است که او ملاک اینهمانی شخصی را، مانند بسیاری از فیلسوفان افلاطونی، فقط نفس می‌داند چراکه اجزاء بدن در طول زندگی دنیوی تغییر می‌کنند اما ما شخص پیر را همان شخص جوان می‌دانیم. به همین دلیل غزالی معتقد است که بدن اخروی می‌تواند بدنی کاملاً جدید باشد. او در *کیمیای سعادت* نیز به این مطلب اشاره می‌کند. در جستار حاضر، پس از تبیین دیدگاه غزالی در خصوص کیفیت حیات پس از مرگ، به نقد و بررسی دیدگاه او در این خصوص توجه خواهیم نمود. به عنوان نمونه، نظریه غزالی با آیاتی از قرآن مبنی بر خروج بدن‌های دنیوی از قبرها منافات دارد.

کلیدواژه‌ها: جاودانگی، نفس، بدن جدید، اینهمانی شخصی، غزالی.

امکان / امتناع قیاس‌پذیری فلسفه(های)ی دین(ها): از نسبی‌انگاری تا کثرت‌انگاری

مهدی اخوان

عضو هیأت علمی گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، makhavan77@gmail.com

مسئله امکان مقایسه و تطبیق میان نظام‌های فلسفی و فکری خود یک مسأله فلسفی است و معرکه آرا. مسأله جستار حاضر بررسی و تحقیق در این امکان است. بنابر نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین، بازی‌های زبانی گوناگون چنان مفاهیم و قواعد درونی خاص و ویژه‌ای دارند که مانع قیاس‌پذیری آن بازی‌ها با هم می‌شود. مهمترین ادعای ملازم با این مطلب آن است که ملاک و معیار فرابازی برای ارزیابی آن بازی‌ها وجود ندارد. اگر بتوانیم فلسفه دین خاصی را برای هر یک از ادیان بپردازیم آیا می‌توان بین آنها ربط و نسبتی برقرار کرد یا نه. و اگر این کار ممکن نباشد به جهت رویکردهای فلسفه‌ورزی و روش‌های متفاوت است یا علاوه بر این تفاوت گفتمان و زبان هر دین و قواعد آن (از متافیزیک و اخلاق گرفته تا شعائر و مناسک و نظام نظری آن) بر این قیاس‌ناپذیری دلالت می‌کند. بنابر ادعای نسبی‌گرایان این قیاس‌ناپذیری مربوط به نظام‌های مفهومی دین‌شناسان و ادیان گوناگون است. هر چند به ظاهر دین‌شناسان به جهت اهداف آموزشی ادیان را طبقه‌بندی می‌کنند و لازمه طبقه‌بندی کشف و ضبط اشتراکات ادیان است اما چشم اختلاف‌بین حتی در بین تصویرهای متفکران داخل یک دین اختلاف می‌بیند، خدای غزالی و خدای ابن‌سینا و ابن‌عربی و مجلسی تفاوتی بسیار دارد.

وحدت‌گرایان و مطلق‌گرایان با فرض وجود معیارهای ارزیابی عینی در این جهت می‌کوشند که در نهایت در پس اختلافات ادیان مشترکات اشاره کنند و قائلان به گفتگوی میان ادیان این وحدت و اشتراک‌های را مفروض می‌گیرند. در مقابل نسبی‌انگاران معتقدند گفتگو میان نظام‌هایی که بازی‌های زبانی گوناگون هستند بی‌معنا و ممتنع است. اینکه آیا نسبی‌انگاری در عمل مدارا و تاب‌آوری بین ادیان را بیشتر می‌کند یا کمتر، خود محل مناقشه است.

در این مقاله بر اساس رویکرد کثرت‌انگاران در پی آنم که نشان دهم می‌توان از قابلیت ارزیابی علی‌الاصول ادیان و فلسفه‌های دین دفاع کرد. در این نگاه معیارهای فرادینی برای سنجش ادیان وجود دارد و این راهی است برای گفتگو میان فلسفه‌های ادیان. تا

کنون غالباً فلسفه دین در بستری مسیحی پیش رفته و نشو و نما کرده است. اما دین معنای موسع و پیچیده‌ای دارد که لزوم فلسفه‌پردازی در مورد هر یک از ادیان خاص و سپس تدارک زمینه‌ای برای فلسفه دین به معنی عام آن به چشم می‌آید. این رأی در مسیری باریک بین نسبی‌انگاری و وحدت‌گرایی خام حرکت می‌کند. نسبی‌انگاری با تکیه با مبانی‌ای همچون نظریه بازی‌های زبانی امکان ارزیابی و مقایسه و گفتگو را منکر است و این نظام‌ها را داری درخودماندگی می‌داند و وحدت‌گرایی خام مستعد انحصارگرایی و سلطه‌گرایی است.

کلیدواژه‌ها: نسبی‌انگاری، کثرت‌انگاری، قیاس‌پذیری، فلسفه دین، بازی‌های زبانی.

نقد و بررسی رویکردهای الهیاتی درباره عقلانیت باورهای دینی

قاسم اخوان نبوی

استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ghasemakhavan@gmail.com

بررسی عقلانیت باورهای دینی از جمله مسائلی است که مورد توجه متفکران بوده است و الهی‌دانان و متکلمان در این باره دیدگاه‌های مختلفی را مطرح کرده‌اند آنچه در این مقاله مورد توجه می‌باشد بررسی عقلانیت باورهای دینی با توجه به رویکردهایی است که در الهیات می‌باشد توضیح مطلب اینکه بطور کلی رویکردهایی که درباره ماهیت الهیات مطرح است را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد که عبارتند از: گزاره‌ای-معرفتی؛ تجربی-تفسیری و فرهنگی-زبانی بر اساس رویکرد اول عقلانیت باورهای دینی با تکیه بر مبانی عقلی و ساختاری که عقل برای تبیین و توجیه باورها بکار می‌برد به دست می‌آید بنابر رویکرد دوم عقلانیت باورهای دینی با تکیه بر تجارب دینی به دست می‌آورد و بنابر رویکرد سوم نیز عقلانیت باورهای دینی با تکیه بر شکل زندگی خاص به دست می‌آورد به نظر می‌رسد با توجه به اینکه ملاک صدق و کذب در رویکرد دوم و سوم مبتنی بر سبک و روش زندگی می‌باشد و از بیرون سنتهای الهیاتی نمی‌توان درباره صدق و کذب آنها داوری کرد موجب نسبیت‌گرایی می‌شود به این معنا که تا با آن سبک زندگی خاص مشارکت نکنیم نمی‌توانیم درباره صدق و کذب آن قضاوت کنیم اما بنابر رویکرد اول با توجه به اینکه برای صدق و کذب باورها ملاکی ارائه می‌دهد که می‌توان از بیرون از یک سنت فکری درباره صدق و کذب آن قضاوت کرد به نظر می‌رسد نسبت به دو رویکرد دیگر ترجیح دارد در این مقاله سعی شده است ضمن بررسی هریک از این رویکردها با روشی تحلیلی-انتقادی دلایل ترجیح رویکرد اول تبیین و تقریر شود.

کلیدواژه‌ها: عقلانیت، باورهای دینی، گزاره‌ای-معرفتی، تجربی-تفسیری، فرهنگی-زبانی.

کیفیت طرح مسأله شر در آثار فیلسوفان مسلمان با تکیه بر آراء فارابی، ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا

مجتبی اعتمادی‌نیا

دانش‌آموخته دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه علامه طباطبائی، etemadinia@gmail.com

طرح مسأله‌های موجود در سنت فلسفی مسلمانان، در عین حال که دقیقاً ناظر به هیچ یک از تقریرهای امروزیین مسأله شر نیست، قرابت بیشتری با «مسأله منطقی شر» دارد؛ با این توضیح که دغدغه فیلسوفان مسلمان به جای آنکه معطوف به رفع ناسازگاری میان شرور و وجود خداوند باشد، عمدتاً تحت تأثیر شبهه ثنویه، ناظر به اثبات «خیریت محض خداوند» ذیل مفهوم «عنایت الهی» و رفع ناسازگاری ظاهری آن با وجود نقایص و شرور بوده است. فقدان صورت‌بندی دقیق و مجزا در باب مسأله شر باعث شده است تا فیلسوفان مسلمان در عین التفات به تمایز شرور اخلاقی، طبیعی و حتی متافیزیکی، راه‌حل‌های خود را در باب مسأله شر به نحو مجزا، متناسب با هر یک از این اقسام تنسیق نمایند و به پاسخ‌گویی کلی در این باره اکتفا نمایند؛ به نحوی که گاهی برخی از این پاسخ‌ها در باب اقسامی از شرور موضوعیت ندارد. اگرچه کیفیت طرح مسأله شر در آثار فیلسوفان محل بحث، به دلیل تأثیرپذیری از الزامات خاص فرهنگی - عقیدتی روزگار آنان، از دقت و وضوحی که امروزه از یک طرح مسأله شر انتظار می‌رود، برخوردار نیست، اما پاسخ‌هایی که آنان بر اساس دغدغه‌های خاص و طرح مسأله‌های ناقص خود ارائه نموده‌اند، امروزه همچنان می‌تواند در زمره اقسام نظریه عدل الهی و راه‌حل‌های ناظر به مسأله شر، محل اعتنا و بررسی واقع شود.

کلیدواژه‌ها: مسأله شر، عنایت الهی، نظام احسن، خیریت محض خداوند، شبهه ثنویه.

اهمیت معناشناسی فرهنگی در فلسفه دین مقایسه‌ای

رضا اکبری

استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد، دانشگاه امام صادق (ع)، r.akbari@isu.ac.ir

فلسفه دین مقایسه‌ای نیازمند ابزارهایی علمی است تا امکان مقایسه را میان فلسفه‌های دین مختلف فراهم آورد. به عنوان مثال می‌توان به ابزارهای لازم برای مطالعات پدیدارشناختی ادیان، مطالعات تاریخی ادیان، مطالعات مقایسه‌ای ادیان، مطالعات جامعه‌شناختی خداناواری و... اشاره کرد. یکی از ابزارهایی که می‌تواند در مسأله فلسفه دین مقایسه‌ای مفید باشد معناشناسی فرهنگی است. در فلسفه(های) دین مباحثی همچون خدا، تجربه دینی، شر، زندگی بعد از مرگ مورد توجه است. اما هر فیلسوف دین با این مسائل از خلال کلماتی در زبانی خاص مثل فارسی یا انگلیسی یا عربی مواجه می‌شود. با توجه به این که کلمات در زبان‌های مختلف سابقه‌های تاریخی - فرهنگی متفاوتی دارند امکان مشابه پنداری مسائل در عین تفاوت آنها فراوان است. به عنوان مثال، هر چند که ظاهراً مسأله شر در سنت اسلامی و مسأله شر در سنت مسیحی مشابه هستند اما دقت زبانی نشانگر آن است که با دو فضای واژگانی متفاوت و دو سابقه تاریخی-فرهنگی متمایز مواجه هستیم. این مقاله با توضیح معناشناسی فرهنگی، که سابقه تاریخی-فرهنگی کلمات را مورد توجه قرار می‌دهد، و بیان مفاهیم مرتبط همچون معناشناسی تاریخی، تاریخ ایده‌ها و ... معلوم می‌دارد که استفاده از این ابزار علمی در فضای مباحث فلسفه دین مقایسه‌ای باعث تدقیق مسائل می‌شود و در گام‌های بعدی در تحلیل تقریرها، تبیین‌ها، استدلال‌ها و نقدها موثر خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی فرهنگی، فلسفه دین مقایسه‌ای، معناشناسی مسائل فلسفه دین.

فلسفه دین مقایسه‌ای در نسبت با فلسفه میان‌فرهنگی

حمیدرضا آیت‌اللهی

استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی و رئیس انجمن علمی فلسفه دین ایران،

hamidayat@gmail.com

فلسفه دین بیش از یک صد سال است که در محافل مختلف دانشگاهی، بسیاری از فیلسوفان را به فعالیت واداشته است. از آنجا که فلسفه دین ارزیابی نقادانه آموزه‌های بنیادین دینی در قالب استدلال است که به صدق یا کذب برخی گزاره‌های دینی منجر می‌شود، لذا نوع آن با برخی انواع فلسفه‌پردازی متفاوت خواهد بود. فلسفه دین از دیرباز مسأله‌محور بوده است و توصیف‌های الهیاتی را بر نمی‌تابد. بر این اساس نه تنها یک تفکر دینی را می‌توان واکاوی نمود بلکه سنتهای دینی مختلف نیز می‌توانند در معرض ارزیابی‌های سنتهای دیگر قرار می‌گیرند. هر سنت دینی نه تنها آموزه‌های خاص خود را دارد بلکه در گستره فرهنگی آن مسائل خاصی در معرض واکاوی‌های فلسفی قرار گرفته است. علی‌رغم مشابهت‌های بسیاری که بین آموزه‌های ادیان مختلف در جوامع گوناگون و مسائل آنها وجود دارد ولی تفاوت‌های روشنی نیز بین آنها می‌توان مشاهده کرد. با بسط مراودات فرهنگی این امکان پدید آمد که هر سنت دینی بتواند سنتهای دینی دیگر و چالشهای آن و انواع اندیشه‌ورزی موجود در آن سنت را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و نسبت سنت خویش را با آموزه‌ها، مسائل و راه‌های مواجهه و پاسخ به آن چالشها بیابد. همین امر موجب شد که دامنه فلسفه دین، همانند خود فلسفه، در فضای تطبیق و مقایسه قرار گیرد و خود زمینه ظهور فلسفه دین مقایسه‌ای گردید. همانگونه که این مقایسه در درون هر سنت وجود داشت توانست به دامنه سنتهای دیگر نیز ورود کند.

از آنجا که صدق و کذب گزاره‌ها مهم‌ترین وجه ممیزه فلسفه دین در این صد ساله بوده است، لذا در فضای فکری‌ای نمو پیدا کرد که فلسفه‌ورزی آن با استدلال قرابت نزدیکی داشته باشد؛ و این یعنی فضای انگلوساکسون بستر اصلی فعالیت فلسفه دین بوده است. در بیست ساله اخیر گرایش‌های فلسفه قاره‌ای که در اندیشه‌ورزی در حیطه فلسفه دین غایب بودند سعی کردند که سنت دیگری را به عنوان فلسفه دین قاره‌ای به‌پروانند که این سنت، نظریه‌های دینی متفاوتی را ایدئولوژیک‌وار در دامنه بحث آوردند: مثل نظریه‌های پسامدرن، تبیین‌های تاریخی دین، درک‌های وجودی از دین و

غیره. این سنت فلسفی بجای استدلال، بیشتر روش توصیف پدیدارشناسانه را پی گرفتند. قبلاً این نوع رویکرد یعنی پدیدارشناسی در رشته‌هایی همچون ادیان و عرفان، و حتی جامعه‌شناسی دین و روانشناسی دین بکار گرفته می‌شد. با بالاگرفتن فلسفه میان فرهنگی که بجای مواجهه اندیشه‌ها و طرد و قبول برخی به بهای کنار گذاشتن دیگری، رویکردی تعاملی با احترام به هر نوع تفکر «دیگر» بدون گذر از خویش تجویز می‌کرد، این پرسش به پیش می‌آید که آیا نباید فلسفه دین نیز مسیر خود را به این سمت و سو تغییر دهد و بجای مقایسه استدلالی پاسخهای فلسفی به پرسشهای سنتهای دینی باید راهی به سمت تعامل سنتهای دینی بردارد؟ در این مقال در نظر است ضمن رد این دیدگاه فلسفه میان فرهنگی، نشان داده شود که نه تنها خود فلسفه میان فرهنگی از برخی خلل‌های اساسی در بنیادهای خویش رنج می‌برد، بلکه به طریق اولی این نوع نگرش را در فلسفه دین تجویز نمود چرا که با مشکلات فلسفی مهم‌تری مواجه خواهیم شد. البته این بدان معنی نیست که ضرورت تعامل ادیان و گفتگوهای ادیان که بیشتر در فعالیتهای رشته «ادیان و عرفان» مطرح است نادیده انگاشته شود. آنچه مهم است این است که ضمن اهمیت دادن به تعامل صلح‌مدارانه ادیان و فرهنگها، به این مصلحت نمی‌توان فلسفه‌ورزی در دین را به تعامل فرهنگها فروکاست.

کلیدواژه‌ها: فلسفه دین، فلسفه میان فرهنگی، تعامل فرهنگی، رویکرد تطبیقی (مقایسه‌ای).

توازی جهنم و بهشت و برزخ با عالم مادی با نگاهی تدبری به مفهوم هفت آسمان

زهره بهارلو

دانشجوی دکتری مسائل جدید کلامی گرایش فلسفه دین، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران، bahar82123@yahoo.com

توجه به متون دینی ما را با مفاهیمی همچون بهشت، جهنم و برزخ، و نیز موجوداتی همچون انسان، فرشته و جن آشنا می‌کند که تفاوت زیادی در احکام خود دارند؛ بهشت مختص انسان‌های صالح است و جهنم مختص انسان‌های فاسد؛ انسان‌ها و جن‌ها توان انجام گناه دارند اما فرشته‌ها خیر. یکی از راه‌های فهم این امور پذیرش عالم‌های متعدد است. گویی بهشت، جهنم، برزخ هر یک عالمی مختص به خود را دارند که گاه ارتباطی میان آنها برقرار می‌شود. انسانی ادعا می‌کند که جن دیده است؛ انسانی ادعا می‌کند که فردی را در عذاب دیده است؛ پیامبر به معراج می‌رود؛ انسان‌ها بعد از مرگ در برزخ هستند. نگاه تدبری به آیات مشتمل بر مفهوم «هفت آسمان» می‌تواند ایده وجود عوالم متعدد را موجه سازد. پذیرش عوالم متعدد نیازمند ابزاری معرفتی برای تبیین است. همانگونه که در پذیرش چرخش زمین به دور خورشید از ابزار معرفتی نظریه جاذبه عمومی استفاده می‌شود، در این مورد نیز ابزار معرفتی «نظریه ریسمان‌ها» قابل استفاده است. مطابق یکی از تقریرهای این نظریه، جهان در یازده جهت تحقق یافته است. برخی از این ابعاد به دلیل تفاوت در بُعد، از دید ما پنهان هستند و در عین حال، امکان تماس با آنها وجود دارد. این نظریه ابزاری معرفتی است که تبیین می‌کند بهشت، جهنم و برزخ عوالمی در توازی با جهان مادی هستند و تنها از دیدگان ما پنهان هستند و امکان ارتباط با آنها وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: بهشت، جهنم، برزخ، جهان‌های موازی، هفت آسمان، نظریه ریسمان.

بررسی قرائت‌های مختلف حیات جسمانی عیسی(ع) در قرآن و عهد جدید و برخی معضلات نظری پیش روی آنها

مهدی بهنیا فر

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، behniafar@atu.ac.ir

فاطمه السادات حسینی محمودآبادی

دانش‌آموخته فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، fs.hosseini93@yahoo.com

حضرت عیسی(ع) از پیامبران برگزیده خداوند متعال است که مأموریت هدایت را در میان بنی‌اسرائیل بر عهده داشت. یکی از بحث‌برانگیزترین ویژگی‌های وی کیفیت حیات اوست. در این مقاله ابتدا با تحلیل اسنادی و مبتنی بر نصوص اولیه مسیحی، به سه دیدگاه قابل استخراج از این نصوص درباره سرشت الوهی یا طبیعی عیسی(ع) پرداخته‌ایم و سپس دیدگاه قرآنی را در این باب بررسی کرده‌ایم. سرشت الوهی، سرشت الهی - انسانی و سرشت انسانی و طبیعی عیسی(ع) سه دیدگاهی هستند که در نصوص مسیحی و همین‌طور سرشت انسانی و غیرالوهی عیسی(ع) هم دیدگاهی است که در اندیشه قرآنی بررسی شده‌اند. در ادامه با تحلیلی فلسفی و کلامی به پارادوکس‌ها و برخی دشواری‌های نظری و کلامی پیش روی برخی دیدگاه‌های مسیحی پرداخته‌ایم. فرضیه این مقاله هم پیرامون مسأله «هدایت» به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین اهداف نبوت است؛ اینکه تجانس زیستی نبی با جامعه مخاطبان وی، اساساً هدایت را ممکن می‌سازد و سپس در دل این امکان، احتمال تحقق اهداف نبوت و اقبال به نبی و سپس تحقق هدایت را افزایش می‌دهد؛ تجانسی که از قرآن کریم و در باب پیامبر اسلام(ص) و انبیاء سلف از جمله عیسی(ع) هم قابل استخراج است و بر این اساس، دعوت انبیاء از دید قرآن با اقبال مواجه بوده است. این در حالی است که برخی دیدگاه‌های مسیحی که تمام یا قسمتی از سرشت عیسی(ع) را الوهی می‌دانند و هر دیدگاهی نظیر آن، به لحاظ نظری و کلامی ۱. تحقق تدریجی رستگاری و مفهوم «هدایت» در طول تاریخ، ۲. نقش اراده انسانی مؤمنان در تحقق این امر و ۳. توفیق انبیاء در این امر را با چالش مواجه می‌سازند. آنچه در دیدگاه قرآنی موجب رفع این چالش است، عرضه تقریری انسانی از سرشت انبیاء به ویژه در اسلام و مسیحیت است. به این ترتیب با دو نگرش تاریخی متمایز ذیل مفهوم هدایت مواجه هستیم که تحقق هدایت در یکی از این دو سنت به لحاظ نظری، اساساً ممکن و سپس محتمل است.

کلیدواژه‌ها: عیسی(ع)، الوهیت، حیات طبیعی، سرشت الهی - انسانی، امکان هدایت، احتمال هدایت.

برهان نظم عام‌ترین برهان علمی ادیان جهت اثبات مبدأ

سید محمدهاشم پورمولا

استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شیراز، pourmola@shirazu.ac.ir

در همه ادیان ابراهیمی به برهان نظم به عنوان مهمترین و عام‌ترین و قابل فهم‌ترین برهان اثبات خداوند متعال اشاره شده است. آنچه که برای همه عوام و خواص قابل فهم است این تقریر است که اولاً وجود نظم در عالم غیر قابل انکار است؛ زیرا علاوه بر اینکه این مساله یک امر بدیهی است، شکل‌گیری علوم دقیق فراوان نیز می‌تواند دلیل غیر قابل انکار برای این امر باشد. ثانیاً وجود نظم ریاضی و محیر العقول این عالم نیز دلالت بر وجود ناظم دارد چون انکار آن به انکار اصل علیت که محال است می‌انجامد. حتی انسانهای جهان با علم شهودی نیز توانایی اثبات ناظم برای نظم را دارند؛ چراکه اقتضای خلقت روح و جسم انسان پذیرش خالق و ناظم برای موجودات را به همراه دارد. (يَا مَنْ فِي الْأَفَاقِ آيَاتُهُ يَا مَنْ فِي الْآيَاتِ بُرْهَانُهُ) این مساله با کمی توجه و نگاه زیرکانه به امور درون و بیرون یک انسان قابل دستیابی است که هیچ اتفاقی در عالم بی‌سبب رخ نمی‌دهد. البته امکان دارد بوسیله وسوسه‌ها و مغالطات شیطانی حتی بدیهی‌ترین امر مانند محال بودن اجتماع نقیضین نیز انکار شود اما این سبب نمی‌شود که انسانهای طالب حقیقت آن را انکار کنند. در هر صورت در ادیان آسمانی با بیان آیات توحیدی مربوط به نظم خلقت، به این حقیقت اشاره شده و همانطور که می‌دانیم آیت بودن این نظمها برای خداوند متعال از سنخ هویت ذاتی آنهاست. به تعبیر دیگر این آیات و نظمها و مخلوقات، مرآئی و صور مرآئی برای خالق هستند و هویت ذاتی آنها فقر و وابسته بودن به خالق و نشان دادن اوست. البته مساله نظم که به صفت حکیم و علیم و قدیر بودن خالق برمی‌گردد علاوه بر صورت مرآئی بودن برای خالق اوصاف حکیم و علیم و قدیر بودن او را نیز اثبات می‌کند. روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی است.

کلیدواژه‌ها: آفاق، نظم، صورت مرآئی، هویت ذاتی، آیت بودن.

تأثیر ابن‌سینا در نگرش آکوئیناس نسبت به خدا

اقدس جدیدیان

دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه پیام نور، bi.jadidian@gmail.com

مفهوم خدا و تصویری که انسان از آن ذات مقدس داشته، در طول تاریخ در تغییر و تحول بوده است. این تغییر در دیدگاه توماس آکوئیناس بسیار مشهود می‌باشد. اندیشه غالب تا قبل از او درباره مفهوم خدا، برمحوریت افکار افلاطون است ولی تلقی آکوئیناس از این مفهوم به سمت اندیشه ارسطو تغییر مسیر می‌دهد. در این میان جهان‌بینی سنتی، مبتنی بر الهیات مسیحی در دیدگاه آکوئیناس جای خود را به تفسیر جدید، مبتنی بر الهیات طبیعی داده و الهیاتی که مبنای علمی آن معنای ارسطویی یافته ظهور می‌کند. علمی که موضوعی کلی دارد و استدلال و قیاس عقلانی از آن پرده برمی‌دارد. آیا دیدگاه آکوئیناس، مفهوم خدا تحت تأثیر این نگرش واقع می‌شود و عقل توان راهیابی به ساحت ملکوتی او را دارد؟ آیا انسان و عقل او می‌تواند به شناخت و درک خدا دست یابد؟ اندیشه آکوئیناس پیرامون این موضوع تا چه اندازه تحت تأثیر افکار ابن‌سینا واقع شده است؟ آیا مطالعات آثار ابن‌سینا در تغییر رویکرد او تأثیرگذار بوده است؟ چه شباهتهایی بین افکار ابن‌سینا و آکوئیناس درباره خدا وجود دارد؟ این مقاله به تأثیر افکار ابن‌سینا بر نگرش آکوئیناس نسبت به خدا پرداخته و مفهوم خدا در تصور آکوئیناس و ابن‌سینا مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: مفهوم خدا، ابن‌سینا، توماس آکوئیناس.

قرینه‌های معرفتی امکان تفسیر دینی از فلسفه افلاطون

هادی وکیلی

دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، drhvakili@gmail.com

سید هادی جعفری امان‌آبادی

دانشجوی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، jafariimail@yahoo.com

از نظر افلاطون، راه معرفت به حقایق، گذر از جهان سایه‌هاست؛ اما حقایق، هم ناگفتنی‌ند، و هم پیش از تولد، به انسان‌ها داده شده است اما انسان‌ها آن‌ها را فراموش کرده‌اند. پس باید آن‌ها را به یاد بیاورند و آن‌ها را زایش کنند. افلاطون یادآوری و زایش را فقط با آموزه‌هایی شدنی می‌داند که سرتاپا آمیزشی‌ند؛ همان که دیالکتیکش می‌نامد. دیالکتیک، سیری مفهومی - وجودی‌ست که در پرتو مجموعه‌یی از علم و عمل و فضیلت و تطهیر روح و دعا و افسون و اسطوره، رخ‌دادنی‌ست. باید همه روح انسان (نه جزئی از آن) به سوی ایده نیک یا همان خدا رو کند. پیوند وجودی با حقیقت، چیزی جدا از تعقل (نوئسیس) نیست. یعنی معرفت از نظر افلاطون، امری فقط نظری نیست. و این نکته، می‌تواند قرینه‌یی بر امکان تفسیر دینی از نگاه معرفتی افلاطون باشد. آن‌چه در این مقاله آمده است، تفصیل همین نکته و قرینه یادشده است.

کلیدواژه‌ها: افلاطون، معرفت، حقیقت، یادآوری، زایش، علم، فضیلت.

مطالعه‌ای موردی در نسبت علم و دین: مقایسه جهان‌شناسی یهودی با جهان‌شناسی جدید و بررسی لوازم تفسیری و ارزیابانه - انتقادی نتایج تحقیق

آرش جمشیدپور

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، arash_philomis@yahoo.com

یکی از مهم‌ترین مسائل کلام و فلسفه دین در دوران مدرن نسبت علم و دین بوده است. ظهور علوم تجربی طبیعی جدید در قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم (فیزیک، زمین‌شناسی و زیست‌شناسی) پیروان ادیان یهودیت و مسیحیت را با معضلاتی جدی رو به رو کرد. ظهور و رشد علوم تجربی انسانی و علوم تاریخی در قرون نوزدهم و بیستم مسأله نسبت علم و دین را بغرنج‌تر و پیچیده‌تر کرد. این رویدادهای معرفتی پرسش از نسبت علم و دین را بدل به یکی از مسائل اصلی کلام کرد. در بررسی نسبت علم و دین می‌توان از دو روش پیشینی و پسینی استفاده کرد. منظور از روش پیشینی این است که بی آنکه به متون دینی رجوع کنیم و نسبت آموزه‌های این متون را با دستاوردهای علم جدید بسنجیم، از طریق استدلال‌های پیشینی در باب زبان دین و امکان یا عدم امکان زبان علمی دین، درباره نسبت علم و دین نظرپردازی کنیم. در روش پسینی، به متون دینی رجوع می‌کنیم و به مطالعه موردی می‌پردازیم. ما در این مقاله از روش پسینی استفاده کرده‌ایم. برای این کار می‌خواهیم نسبت علم و دین را از منظری خاص و محدود بررسی کنیم: نسبت جهان‌شناسی مندرج در عهد عتیق و متون غیرقانونی یهودی با جهان‌شناسی جدید. در بخش اول مقاله، برخی مفاهیم پایه‌ای مثل «ایمان»، «وحی»، «دین»، «عقل»، «علم» و برخی اصطلاحات ناظر به متون یهودی (همچون «متون غیرقانونی» و...) را روشن می‌کنیم. در بخش دوم که بخش اصلی مقاله است، به مقایسه موجز و مختصر جهان‌شناسی یهودی مندرج در متون قانونی و غیرقانونی و جهان‌شناسی جدید می‌پردازیم. نتیجه‌گیری ما در این بخش این است که این دو جهان‌شناسی با یکدیگر ناسازگارند. در بخش سوم، دو جنبه تفسیری (hermeneutical) و ارزیابانه - انتقادی (evaluative-critical) نتیجه به دست آمده در بخش دوم را بررسی می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: جهان‌شناسی یهودی، جهان‌شناسی جدید، علم، دین.

مقایسه دیدگاه غزالی و ملاصدرا در باب علل پدیده‌های طبیعی

محسن حبیبی

استادیار گروه فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، Mohsenhabibi212@gmail.com

پس از وقوع بلایای طبیعی چون زلزله همواره در محافل مختلف در موضوع تحلیل علت ایجاد پدیده‌ها اختلاف زیادی بوجود می‌آید. عده‌ای بر طبق متون دینی این پدیده‌ها را به امور غیبی همچون گناه اعضاء جامعه نسبت می‌دهند و گروهی انتساب پدیده‌های طبیعی را به عالم غیب خرافه‌ای بیش نمی‌دانند. در تاریخ فلسفه اسلامی مشرب‌های مختلف کلامی و فلسفی با تمام اختلافشان در مبادی، روشها و نتایج، به دلیل اساس مشترک قرآنی و روایی در یک چیز مشترکند و آن اینست که موجودات دنیوی تحت تأثیر علتی ماورائی قرار دارند. در این زمینه قصد داریم بین دیدگاه کلامی غزالی و نظر حکمی ملاصدرا مقایسه‌ای صورت دهیم.

غزالی تنها علت حقیقی را حق تعالی می‌داند و معتقد است قبول رابطه علی در مخلوقات با توحید افعالی متعارض است. به نظر او شیطان با دو روش شرک راه دل راه می‌دهد: اعتقاد به اختیار و اعتقاد به علیت در جمادات؛ مانند اعتماد به ابر در فرود آمدن باران. اما در حکمت ملاصدرا علیت فراگیر است و بین مراتب مختلف وجودی جریان دارد. به نظر او غیر از موجودات طبیعی، موجودات مجرد هم وجود دارند و نسبت به طبیعیات علت محسوب می‌شوند. لذا هیچ اتفاقی در این عالم رخ نمی‌دهد مگر بر اساس علل غیبی. البته در نگاه حکمی او علل طبیعی تجربی انکار نمی‌شوند، منتها جزء العله و علت معدّه محسوب می‌شوند.

با وجود اختلاف زیاد این دو اما در هر دو دیدگاه علت غیرطبیعی را برای پدیده‌های طبیعی مطرح شده است. یکی تنها علت حقیقی را خداوند می‌داند و دیگری ضمن قبول علیت فراگیر، سلسله علل طولی از حق تعالی تا جمادات را مطرح می‌کند. لذا در این نظر باطن اعمال انسان بر روی عالم طبیعت تأثیرگذار است.

کلیدواژه‌ها: غزالی، ملاصدرا، علیت، پدیده‌های طبیعی.

بررسی تطبیقی آموزه غیبت و هبوط در الکافی کلینی و نامه‌های پولس و تأثیر آن بر تعریف انسان

سیدمحمدجواد حسینی

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)،

Smjhosseini94@gmail.com

محمدکاظم فرقانی

استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)، Forghani@isu.ac.ir

فهم و تعریف مفاهیم در هر مکتب و مذهبی در سایه آموزه‌ها و مفاهیم اصلی‌تر و کلیدی‌تر آن مکتب و مذهب صورت می‌پذیرد. مسأله فهم و تعریف «انسان» و به تبع پرداختن به وضعیت، وظایف و... او، یکی از مسائلی بوده است که بسته به مکتب و مذهبی که به آن پرداخته است، دارای پاسخ‌های گوناگونی است. دو آموزه غیبت و هبوط را می‌توان از محوری‌ترین و موثرترین آموزه‌های مذهب شیعه و کاتولیک دانست. این مقاله می‌کوشد که نشان دهد چگونه این دو آموزه کلیدی در فهم و تعریف این دو مذهب از انسان تأثیر می‌گذارد و به رویکرد مشابه آن دو در این باب می‌انجامد. وجه مشابهت این دو مذهب در این است که در هر دو، وضعیت فعلی انسان دارای الگویی دو مرحله‌ای است. در هر دو مذهب، انسان در ابتدا دارای وضعیتی مطلوب بوده است که به دلایلی آن وضعیت را از دست داده است و وارد وضعیتی نامطلوب شده است. این ورود، در مذهب کاتولیک ورود از زندگی آدم و حوا در بهشت به زیستن فرزندان او در دنیای مادی و آلوده است و در مذهب شیعه از زندگی در حضور امام به زندگی در غیبت اوست. وجه مشابهت این دو آموزه و تأثیر آن در تعریف انسان در این است که هر دوی این مذاهب، علت این وضعیت نامطلوب را - حداقل در خوانش‌هایی - قصور خود انسان می‌دانند. این قصور در مسیحیت کاتولیک با عنوان گناه و در شیعه با عناوینی مانند گناه امت، مساعد نبودن شرایط جامعه و... بیان شده است. مقاله کوشیده است تا از نگاه باب‌های مربوط به غیبت کتاب الکافی ثقه الاسلام کلینی و نامه‌های پولس قدیس که به ترتیب در مذهب شیعه از اسلام و مذهب کاتولیک از مسیحیت از متون الهیات و حیاتی هستند، راهی برای توضیح و تبیین این مشابهت بیابد.

کلیدواژه‌ها: کلینی، پولس، غیبت، هبوط، انسان.

بررسی تطبیقی اندیشه‌های ابن‌عاشر و امام محمد غزالی

منیرالسادات موسوی

دانشجوی دکترای تاریخ و تمدن اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، mousavimsadat@gmail.com

یونس فرهمند

دانشیار دانشکده الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، farahmand@srbiau.ac.ir

مصطفی حسینی گلکار

عضو هیأت علمی موسسه فرهنگی هنری حامیم و دکترای مطالعات دیدگاهی، دانشگاه تهران، mhq.golkar@gmail.com

ابو محمد، عبدالواحد ابن‌عاشر، از اکابر علمای مالکی مذهب مراکش اوایل قرن یازدهم هجری است. او که از خاندانی اهل تصوف و زهد بود، در جوانی علوم قرآن و حدیث و فقه را آموخت و نهایتاً در نزد عرفایی جنیدی مسلک آرام خاطر یافت. باقی حیاتش را به تعلیم اندیشه‌های فقهی همراه با روحیه زاهدانه گذراند و از این وجه تشابه بسیار با امام محمد غزالی دارد. اگرچه در میان سالی درگذشت اما گستره اندیشه‌هایش با آثاری چون «المرشد المعین» که طنین‌انداز «احیاء العلوم» است، سراسر جهان اهل سنت را درنوردید. مقاله حاضر پژوهشی انتقادی در آثار و احوال اوست که با رویکرد تحلیل توصیفی - تاریخی صورت گرفته است. آنچه در خاتمه این پژوهش رخ می‌نماید، تطابق شگرف میان اندیشه‌های ابن‌عاشر و غزالی - بویژه در دو محور (۱) شباهت در سیره و سلوک و سیر احوال و (۲) شباهت در عقاید و اندیشه‌ها - است تا جایی که می‌توانیم ابن‌عاشر را غزالی مغرب‌زمین تلقی کنیم. اهمیت دیگر این امر در آن است که می‌توانیم تداوم برخی اندیشه‌ها در عالم اسلام را در طول این گستره قریب به هزار ساله رصد نماییم.

کلیدواژه‌ها: ابن‌عاشر، مذهب مالکی، قرن یازدهم هجری، شمال آفریقا.

عقل و ایمان (چالش روانشناسی و دین)

منصوره حسینی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، manaviyt@yahoo.com

عقل، انسان را در به کارگیری علوم جدیدی چون روانشناسی تشویق می‌کند، و ایمان او را به پیروی از مبانی دینی فرا می‌خواند. براین اساس، یکی از پرسش‌های بنیادین در عصر کنونی این است: «فرد دینداری که علاقمند به برخورداری از فناوری‌های جدید است چه وظیفه‌ای دارد؟»؛ مواجهه با این مسأله زمانی پیچیده‌تر می‌شود که پیش‌فرض‌های این دو ساحت یعنی عقل و ایمان در تعارض با هم قرار گیرند. برای نمونه، «تداعی آزاد» که یکی از تکنیک‌های درمانی است و فروید آن را ارائه کرده، از نظر اسلام مردود است، چون مستلزم خودافشایی کامل است و این امر در اسلام پذیرفته نیست. لذا سوال این است که فرد مومن و دیندار در موارد مشابه چه مسئولیتی می‌تواند داشته باشد.

با توجه به پژوهش‌های به عمل آمده به نظر می‌رسد روانشناسی و الاهیات می‌توانند به تعامل مناسبی با یکدیگر برسند. اما باید دقت کرد که در این زمینه دو اصطلاح وجود دارد «روانشناسی دین» و «روانشناسی دینی»؛ که تأمل در آن‌ها ضروری است. روانشناسی دین به مطالعه باورها و اعمال دینی از دیدگاه روان شناختی می‌پردازد. اما روانشناسی دینی شاخه‌ای از علم دینی است که باورهای مذهبی در آن به منزله اصل و منبع قرار می‌گیرند و روان شناسی در چارچوب آن سنت ایمانی جستجو می‌شود. شاید نگاه روانشناسی دین به یک معنا تقلیل‌گرایانه باشد اما زمانی که به توصیف و تبیین اعمال دینداران می‌پردازد نقاط ضعف و قدرت آن را نمایان می‌کند. اما در روانشناسی دینی با معرفتی مواجه هستیم که به توصیف، تبیین، پیش‌بینی و کنترل رفتار و فرایندهای ذهنی انسانی به عنوان مخلوق الهی در ابعاد جسمانی، روانی، اجتماعی، اخلاقی و معنوی با استفاده از منابع و روش‌های تجربی، عقلی و وحیانی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: روانشناسی، دین، علم‌النفس، مسحیت، اسلام.

ریشه‌های قرآنی دیدگاه ملاصدرا درباره بدن اخروی

سید رضا (ژهر) حسینی لواسانی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد هشتگرد، zoheirreza@yahoo.com

به دلیل علاقه انسان به خود و سرنوشت‌اش، وضعیت او در جهان آخرت از مسائل مهمی است که می‌تواند اذهان را به خود مشغول کند. ملاصدرا مؤسس حکمت متعالیه، برای اولین بار به اثبات فلسفی معاد جسمانی پرداخته است و ادعای سازگاری آن را با قرآن کریم دارد. در این تحقیق که در مقام گردآوری، به روش کتابخانه‌ای و در مقام مقایسه و داوری به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است به بررسی ریشه‌های قرآنی دیدگاه ملاصدرا درباره بدن اخروی پرداخته‌ایم. ملاصدرا معتقد است موجودات اخروی، موجوداتی عینی هستند که از جهت موجودیت و تحقق، قوی‌تر، شدیدتر و بادوام‌تر از موجودات دنیوی (که همان صور مادی‌اند) می‌باشند. از نظر وی بدن اخروی، بدنی مثالی است که صورت دارد، اما از بند ماده رها شده است و ماده ندارد و هم چنین به سبب استعداد مواد و حرکاتش به وجود نمی‌آید، بلکه به حسب جهت فاعلی‌اش موجود می‌شود و هر جوهر نفسانی مفارق، شبیح مثالی را که از آن نشأت می‌گیرد، به حسب ملکات، اخلاق و هیئات نفسانی، بدون دخالت استعدادها و حرکات مواد در دنیا، لازم می‌کند. در این مقاله درصدد تبیین این حقیقت هستیم که ریشه‌های دیدگاه ملاصدرا درباره وجود بدن اخروی (به عنوان بدن جسمانی مثالی غیرمادی) را می‌توان در آموزه‌های قرآنی «تفاوت دنیا و آخرت»، «برتری آخرت نسبت به دنیا»، «حرکت انسان و بازگشت انسان به سوی خدا»، «توانایی خدا بر خلق مثل» و «تجسم اعمال در آخرت»، جست‌وجو کرد.

کلیدواژه‌ها: ملاصدرا، بدن اخروی، قرآن، دنیا، آخرت.

تبیین و بررسی کتاب «برهان جهان‌شناسی کلامی» ویلیام کریگ با تأکید بر نظر علامه طباطبایی (ره)

فرح رامین

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، farah.ramin@yahoo.com

فائزه حقّی

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم،

yaghobzafe@gmail.com

برهان جهان‌شناختی کلامی اولین بار، توسط ویلیام کریگ در تفکر غرب مطرح شد. ویلیام لین کریگ فیلسوف تحلیلی و متکلم مسیحی آمریکایی و عضو هیأت علمی مدرسه الهیات تالبوت، دانشگاه بیولا و دانشگاه باپتیست هاستن است. او با احیای این برهان در کتاب «برهان جهان‌شناختی کلامی» درصدد اثبات وجود خداوند می‌باشد. مقدمه دوم این برهان مبتنی بر دستاوردهای جدید علمی به‌خصوص در قلمروی فیزیک و کاسمولوژی است و از این‌رو مورد توجه تجربه‌گرایان قرار گرفته است. از آن‌جا که این برهان قابل مقایسه با برهان حدوث در تفکر سنت اسلامی است، پرداختن به آن حائز اهمیت است. در این تحقیق علاوه بر تبیین برهان کریگ در کتاب «برهان جهان‌شناختی کلامی»، سعی داریم آن را از منظر تفکر اسلامی و به طور خاص از نظر علامه طباطبایی بررسی و ارزیابی نماییم. این پژوهش بر اساس شیوه تحلیلی - تطبیقی صورت گرفته است و ابتدا بخش‌هایی از کتاب «برهان جهان‌شناختی کلامی» ترجمه گردیده است و سپس مقدمات و نتیجه برهان مورد تحلیل قرار گرفته است. این پژوهش به این نتیجه رهنمون می‌شود که مقدمه اول برهان کریگ - که متضمن علت داشتن حادث می‌باشد - در کلام اسلامی مورد قبول است. در فلسفه اسلامی نیز اگرچه ملاک نیازمندی معلول به علت، حدوث معلول نمی‌باشد ولی با در نظر گرفتن حدوث به عنوان نشانه‌ای از معلولیت، می‌توان این مقدمه را پذیرفت. مقدمه دوم برهان - که متضمن حدوث عالم است - در کلام اسلامی پذیرفته شده و در فلسفه اسلامی غیرقابل قبول است. نتیجه برهان - که وجود خداوند را استنتاج می‌کند - در تفکر اسلامی مورد قبول است، اما طریقی که این برهان در استنتاج وجود خدا طی می‌کند، مورد نقد فلاسفه اسلامی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: برهان جهان‌شناختی، کلام اسلامی، حدوث، ویلیام کریگ.

تبیین، تحلیل و نقد استدلال گیسلر در احراز واقعی بودن «امر متعالی» به روش تجربیتی و مقایسه آن با «برهان فطری»

حسین خدادادی

دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه پیام نور، hussynkh58@gmail.com

غلامحسین خدري

عضو هیأت علمی و دانشیار دانشگاه پیام نور، g.khadri@gmail.com

یکی از مسائل مورد مناقشه در بحث تجربه دینی، مساله واقعی بودن «امرمتعالی» است. «امرمتعالی» از مهم ترین ویژگی‌های اثباتی تجربه دینی است که برخی آن را زاده درون ذهن و برخی آنرا در زمره ضمیر ناخودآگاه بشری می‌پندارند. نورمن ال گیسلر (متکلم و فیلسوف مشهور معاصر امریکایی) حکم به واقعی بودن متعلق تجربه دینی می‌کند. وی در کتاب «فلسفه دین» در اثبات و احراز واقعی بودن امرمتعالی، استدلالی را مطرح می‌کند که به تعبیر او بر اساس «روش تجربیتی»، این فضا شکل گرفته است. گیسلر پس از استدلال بر بدیهی بودن نیاز به امر متعالی در تجربه دینی چه نزد خداپاوران و چه نزد خدا ناپاوران، بر طبق اصل موضوعی «آنچه انسان‌ها واقعا نیاز دارند برآورده شدنی‌اند» درصدد اثبات واقعی بودن امرمتعالی است. دراین خامه پس از توصیف و تبیین استدلال گیسلر و تحلیل مبانی او مشتمل بر؛ «بدیهی بودن نیاز به امرمتعالی»، «امکان برآوردن امرمتعالی»، «تحقیق‌پذیری وجود امرمتعالی»، «تجربی بودن روش»، به نقد و ارزیابی آن پرداخته‌ایم. در نهایت ضمن پذیرش کلیت استدلال او، نقد مبانی و لوازم آن، به این نظر رسیدیم که این استدلال را می‌توان شبیه «برهان فطری» در فلسفه اسلامی یافت که تقریر دیگری را از آن می‌طلبد و این در فضای خود می‌تواند نقبی از فلسفه دین به فلسفه تطبیقی باشد.

کلیدواژه‌ها: گیسلر. تجربه دینی، امر متعالی، برهان فطری، روش تجربیتی، فلسفه تطبیقی.

تأملی درباره به ثمر نشستن طرح «تجربه دینی» به عنوان گوهر دین

غلامحسین خدری

عضو هیأت علمی و دانشیار دانشگاه پیام نور، g.khadri@gmail.com

تلاش‌های مومنانه شالیرماخر (یک و دو) متکلم فیلسوف و متاله برجسته لهستانی - آلمانی (۱۷۶۸-۱۸۳۴) و اخلاف راستینش همچون رودلف اتو، ارنست کاسیرر، یوآخیم، ویتگنشتاین، ویلیام آلتون... برای احیاء پدیده دین و صیانت حقیقت بی‌بدیلش - که همواره مورد اهتمام بلیغ متالهان در حوزه‌های فلسفه و کلام، در سراسر حیات بشری بوده و هست - از بلایای عقل‌گرایی، علم‌پرستی، گریز از تعارضات در متن رازگونه کتاب مقدس، تغییر جهت سنت کانتی ... با طرح‌اندازی پروژه‌ای به نام «تجربه دینی» در راستای گریز از ابتناء دین بر استدلال‌های عقلی و برهان‌های فلسفی، جستجوی ثقل ایمان نه در کتاب مقدس که در درون و اعماق قلب انسان‌های با ایمان، سالیانی متمادی است که در عرصه فلسفه دین به عنوان راهکاری وثیق، مومنانه و با قصد و انگیزه‌های مقدس و نجات‌بخش برای حفظ دین - این ودیعه و امانت گرانبهای الهی - از تلاطم‌های بی‌وقفه دستاوردهای انسانی در حوزه‌های متنوع و متکثر علم و دانش بشری (زیست‌شناسی، فیزیک، نجوم ...) همچنین گریز از ناکامی‌های الهیات طبیعی، بهره‌گیری از جنبش‌های فراگیر رومانتیسم در آن برهه، ادبار به گسترش و تعمیق فزاینده و همه‌جانبه عقل‌گرایی صرف، احتراز از تمسک به دیدگاه مفهومی دین (صوری و نظری محض) و در جهت غلبه دیدگاه ذوقی، شهودی و احساسی - عاطفی (تجربه باطنی) توسط متکلمان و فیلسوفان دین در طیف گسترده این سه سده است که از سوی فیلسوفان دین مطرح می‌گردد. تأمل و واکاوی از چنین تحویل‌انگاری در حوزه فلسفه دین، ارزیابی، سنجش و موفقیت این طرح‌اندازی، غایت‌نگری این تلاش‌ها و تعقیب نتایج منطقی مترتب بر آنان از اهداف و غایت قصوای این خامه است. تبیین، تحلیل و ارزیابی چهار دیدگاه معروف در باب ماهیت تجربه دینی از منظر فیلسوفان دین و داوری اینکه چگونه و با چه ملاک و معیاری از درون احساسات و عواطف - با لحاظ پهنا و گستره متکثر آن که اساساً اموری غیر معرفتی‌اند - می‌توان ادعاهای معرفتی و صدق و کذب بردار گزاره‌های دینی را استخراج و استنباط نمود؟ و بالنهایه طرح نظریه «تجربه دینی» به عنوان نوعی علم شهودی و حضوری (با پذیرش تجرد

چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر» ۲۵

علم و همچنین قبول مجردیت متعلق‌های این تجربه از سوی فیلسوفان اسلامی) به عنوان گزینه‌ای جایگزین و مستحکم و میرای از ایرادات وارده از دیگر دغدغه‌های این مقال می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: تجربه دینی، شلایرماخر، دیدگاه ذوقی و احساسی، گزاره‌های دینی، مجرد علم.

جایگاه فلسفی و روش‌شناختی دو برهان عنایت و اختراع در اندیشه ابن‌رشد

داود خوشبویی

کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، davodkhoshboei@gmail.com

حامد صفایی‌پور

دکتری فلسفه علم از دانشگاه تربیت مدرس تهران، safaeipour@yahoo.com

ابن‌رشد (۱۱۲۶-۱۱۹۸م) بر آن است که دو برهان عنایت و اختراع براهینی مستنبط از وحی الهی‌اند؛ به این معنی که خداوند، راه دستیابی به خودش را در آیات قرآن، همین دو برهان می‌داند. از طرفی وی شارح بزرگ ارسطو و مبین ارسطونگری است. اکنون مسأله این است که با توجه به دل‌بستگی عمیق ابن‌رشد به ارسطونگری جایگاه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دو برهان اکتشافی و برآمده از قرآن کریم در اندیشه وی چیست؟ به بیان دیگر اگر این دو برهان محل وثوق است، پس رای او درباره برهان‌های ارسطو در اثبات محرک اول و غیره چه جایگاهی دارد؟ و اگر برهان‌های ارسطو معتبر است، جایگاه این دو برهان کجاست؟ در این مقاله با بررسی دو برهان عنایت و اختراع، ابتدا عناصر دینی و ارسطویی آن مشخص و مقایسه گردیده و در مقام جمع‌بندی موضع ابن‌رشد در این دو برهان را موضعی ارسطویی، با یافتن شواهدی دینی و کلامی ارزیابی می‌کنیم. مهمترین جنبه نوآوری در این مقاله این است که با توجه به جایگاه معرفت‌شناسی این دو برهان در منظومه افکار ابن‌رشد به تعارض مطرح شده پاسخ گوید که بالاخره برهان‌های ارسطو اصل است یا دو برهان عنایت و اختراع؟ برای رسیدن به این مقصود باید هر چه بیشتر به صورت موشکافانه اصل مقدمات را بررسی کرد و اصولی که ابن‌رشد به صورت ناخودآگاه در این دو برهان به کار برده است را کشف کرد. این اصول می‌توانند ما را به اعماق افکار ابن‌رشد ببرند و باشد که ما را از بنیان‌های افکار او مطلع سازند.

کلیدواژه‌ها: ابن‌رشد، ارسطو، برهان عنایت، برهان اختراع، اثبات خدا.

رهیافت مبتنی بر آموزه‌های دینی در برابر مسأله شر

جواد دانش

استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، j.danesh@isca.ac.ir

مسأله شر بیش از آن که به وجه قرینه‌ای و با اتکا به برخی شرور ظاهراً گزاف و بی‌هدف یا انبوهی نامالایمات زندگی انسان، وجود خداوند و اوصاف کمالی او را به چالش کشد، در ساختاری منطقی اعتقاد به خداوندی عالم، قادر و خیر محض را با وجود شرور در جهان هستی به طور منطقی ناسازگار می‌انگاشته است. آنچنان که تاریخ اندیشه می‌نمایاند راه حل فیلسوفان و متکلمان در سده‌های گذشته چندان توانی در ارائه پاسخی قانع‌کننده و موجه به تمامی گونه‌های شر نداشته و یا به جهت اشتغال و عمومیت و یا از حیث توجیهی با خلل همراه بوده است. اما آیات و روایات برآمده از سنت اسلامی در پرتو هستی‌شناسی جدید خود و با تغییر نگرش انسان مسلمان به جهان هستی و تفسیر جهان به مثابه محل امتحان و ابتلائی زودگذر - و نه مأمن آسایش و زندگی مألوف - و وجود خود در مقام موجودی در حال تکامل از همان آغاز، مطالبه انسان از مجال این جهانی را به شکلی ترسیم می‌کند که اساساً مسأله‌ای به نام شر سامان نمی‌یابد. بنابراین تتودیسسه ترسیم شده در این نوشتار بر آن است که رخدادهای دگرگونی‌های و نامالایمات ظاهری بخشی از برنامه انسان‌سازی و تعالی بخشی شخص است که نه تنها تعارضی با علم، قدرت و خیرخواهی مطلق الهی ندارد بلکه مؤید و مؤکد آن است، چه اینکه خیرخواهی خدا مستلزم آن بوده که موجودات مختاری بیافریند و زمینه تکامل آنها را در میان انحاء ابتلائات فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: شر، ابتلاء، اختیار، تتودیسسه، صبرورت وجودی.

مسئله شر از دیدگاه الهیات پویشی (دیوید گریفین)

هاجر دربندی داریان

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
raahil.darbandi92@gmail.com

اعظم قاسمی

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، azam_ghasemi@yahoo.com

مالک شجاعی جشوقانی

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، malekmind@yahoo.com

یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی خداپاوران، وجود تناقض منطقی میان باور همزمان به اوصاف خیرخواهی، علم و قدرت مطلق خدا با وجود شرور در جهان است. الهی‌دانان در مواجهه با این چالش، که آن را مسئله شر می‌نامند، به ارائه دفاعیه و صورت‌بندی تتودیس‌هایی پرداخته‌اند. الهیات پویشی نیز به عنوان یکی از نظام‌های الهیاتی پست‌مدرن، در پاسخ‌گویی به این مسئله، در چارچوب جهان‌بینی خاص خود، تتودیس‌های ارائه داده که مورد استقبال بسیاری از خداپاوران معاصر قرار گرفته و در عین حال، نقدهای بسیاری را به خود جلب نموده است. از آنجا که گریفین به خیریت کامل خدا معتقد است و برای سازگاری درونی، مقبولیت و کفایت تجربی الهیات فلسفی نیز اهمیت زیادی قائل است، تلاش‌هایی را که تاکنون برای حل تناقض میان وجود خدای خیر محض و رخ دادن شرور گزاف انجام شده، چندان مثمر‌تر نمی‌داند و پس از بررسی پاسخ‌های الهیات سنتی به مسئله شر، آنها را قانع‌کننده نمی‌یابد. او با تبعیت از اصول جهان‌بینی پویشی وایتهد، تنها شیوه ممکن برای حل مسئله شر را اصلاح اصل سنتی در باب قدرت خدا می‌یابد و این اصلاح را قلب تتودیس پویشی خود قرار می‌دهد. در تفکر پویشی تنها قدرتی که خداوند دارد قدرت ترغیبی است، نه جبارانه. گریفین می‌گوید قدرت ترغیبی خدا مفهوم بنیادینی در الهیات پویشی است که موجب می‌شود خداوند در رخ دادن شرور، تاحدی مسئول باشد که وی را مستوجب سرزنش ندانیم. وی تبیین منسجمی را در خصوص سازگاری وجود خدا و وجود شر ارائه کرده است. او به تبعیت از وایتهد معتقد است که خدا نمی‌تواند در عالم به صورت یک‌طرفه تأثیر بگذارد یا در آن یک طرفه مداخله کند؛ پس، خدا از وقوع شرور ناراضی است ولی نمی‌تواند مانع‌شان شود. به این ترتیب، خدا عامل وقوع شرور در جهان نیست. در این پژوهش

علاوه بر ارائه یک صورتبندی کلی از این تئودیه، به برخی از نقدهایی خواهیم پرداخت که از سوی سایر فیلسوفان و الهی‌دانان بر این تئودیه وارد شده است.

کلیدواژه‌ها: مسأله شر، دفاعیه، تئودیه، الهیات پویشی، قدرت مطلق خدا، دیوید ری گریفین.

بررسی سازگاری فعل الهی با قوانین طبیعی از نگاه ویلیام استوگر

جواد درویش آقاجانی

دانشجوی دکتری گروه فلسفه علم، دانشگاه صنعتی شریف، javad.darvish@gmail.com

انقلاب علمی و تبیین نسبتاً کاملی که نیوتن از قوانین طبیعت ارائه کرد، موضوع فعل الهی را با صورتبندی جدیدی وارد مناظرات فلسفی کرد. نیوتن با توسل به مفهوم «خدای رخنه‌پوش» سعی کرد ضمن درنظرگرفتن جایی برای فعل خدا، سازگاری قوانین طبیعی و فعل الهی را حفظ کند. اما بعد از لاپلاس ایده بستار فیزیکی طبیعت، تقویت شد و سازگاری قوانین طبیعی با فعل الهی با چالش جدی مواجه گشت. ویلیام استوگر فیزیکدان و الهیدان عضو رصدخانه واتیکان با طرح یک دیدگاه بدیع درمورد قوانین طبیعت، سعی می‌کند سازگاری این قوانین با فعل الهی را تبیین کند. او درمورد قوانین طبیعت معتقد است اولاً علم ما به قوانین طبیعی کامل نیست. ثانیاً قوانین طبیعی توصیفی هستند و نه تجویزی به نحوی که رفتار طبیعت را معین کنند. درنتیجه استوگر منشأ ضرورت در قوانین را خود طبیعت می‌داند، نه مدل‌های علمی؛ و بر همین اساس دیدگاه خود را نوعی رئالیسم تجربی می‌داند که به‌طور ضعیفی آفاقی است. لذا او معتقد است خداوند نه‌تنها از طریق قوانین که می‌تواند مستقیماً از طریقی که فراتر از قوانین باشند، در جهان فاعلیت داشته باشد. در این مقاله بعد از تبیین دقیق مسأله ناسازگاری فعل الهی با قوانین طبیعی، یک دسته‌بندی کلی از پاسخ‌های داده شده در سنت اسلامی و غرب بیان شده و هرکدام مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در نهایت از دیدگاه ویلیام استوگر براساس دو معیار رئالیسم علمی و الهیات کلاسیک فلسفه اسلامی، دفاع خواهد شد. این مقاله سعی می‌کند نشان دهد دیدگاه استوگر از یک سو مشکل دیدگاه‌های مداخله‌گرایانه مثل پلنتینگا را ندارد که در آن فعل الهی به نقض قوانین طبیعی منجر می‌شود؛ و از سوی دیگر مثل دیدگاه‌های پنتیستی خداوند را تا سطح علت‌های فیزیکی پایین نمی‌آورد که با تعالی خداوند - که مورد تأکید الهیات فلسفه اسلامی است - با چالش رو برو شود.

کلیدواژه‌ها: فاعلیت الهی، بستار فیزیکی، سازگارایی، قوانین طبیعی، تعالی خداوند، ویلیام استوگر.

امکان‌سنجی بررسی مقایسه‌ای حجیت خبر واحد و توجیه باورهای مبتنی بر گواهی (با تمرکز بر آراء شیخ انصاری و الیزابت فریکر)

علیرضا دری نوگورانی

دانشجوی دکتری فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،

a.dorri@yahoo.com

یکی از منابع مهم توجیه باورهای دینی در ادیان ابراهیمی گواهی است. مسائل معرفت‌شناختی پیرامون باور مبتنی بر گواهی هم در معرفت‌شناسی معاصر پیگیری شده است هم در بحث خبر واحد و متواتر در اصول فقه شیعه. در این مقاله، با بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های اصلی میان بحث شرایط کسب باور موجه از طریق گواهی در الیزابت فریکر از معرفت‌شناسان شاخص معاصر در بحث گواهی و شیخ انصاری از شخصیت‌های شاخص اصولی شیعه به دنبال پاسخ تحلیلی به این سوال هستیم که آیا می‌توان مباحث این دو سنت فکری را در موضوع یادشده مقایسه کرد؟ به این منظور برخی مفاهیم کلیدی از جمله روش بحث، پیش‌فرض‌های اصلی، مفاهیم مورد استفاده چون حجیت، قطع، ظن، بنای عقلا و جایگاه آن‌ها در بحث اصولی شیخ انصاری از یک سو و روش بحث، پیش‌فرض‌های اصلی و مفاهیم مورد استفاده چون توجیه، یقین و ظن، فهم مشترک و جایگاه آن‌ها در بحث فریکر از سوی دیگر معرفی می‌شوند و به برخی نکاتی که در مقایسه این مفاهیم باید در نظر داشت، اشاره می‌کنیم تا پژوهشگران علاقه‌مند به این مقایسه از یک سو، از خلط برخی مفاهیم دور باشند و از سوی دیگر، از برخی پتانسیل‌های هر دو سنت برای پیشبرد بحث آگاه باشند.

کلیدواژه‌ها: گواهی، خبر واحد، توجیه، حجیت، ظن، فهم مشترک، بنای عقلا.

پیامدهای دو امر، رمز به عنوان جایگزین وحی و نفی حقیقت مطلق در نظرگاه فکری یاسپرس

طاهره دهقانپان

دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه غرب، دانشگاه علامه طباطبائی، tdehghanian@yahoo.com

یکی از چالش‌برانگیزترین موضوعات حوزه دین و فلسفه دین، وحی و حقیقت مطلق است. در پژوهش حاضر، در میان اقوال و آرای که در مورد این دو امر بیان شده، ما به بررسی دیدگاه خاص یاسپرس فیلسوف اگزیستانسیالیست که هیچ‌یک از تعاریف و تفاسیر سنتی و کلامی را در امور یادشده برنمی‌تابد پرداخته‌ایم. یاسپرس بجای کلمه وحی از واژه رمز استفاده کرده است، درواقع رمزه‌ها در فلسفه یاسپرس جایگزین وحی در ادیان شده‌اند. برآنیم برای روشن‌تر شدن این بحث، مبانی و زمینه‌هایی را که موجب سوق دادن یاسپرس به این‌گونه تفسیر شده است را بررسی نمایم، بر همین اساس ابتدا سیر افکار وی را در ارتباط با مسأله وجود، آن‌هم وجود خاص انسان که زیربنای دیگر نظریاتش است و خود وی از آن به روشنگری وجودی یاد می‌کند پی گرفته‌ایم. سپس به تبیین و شرح رمز، نفی حقیقت مطلق و اینکه هدفش از این نفی چه بوده است پرداخته‌ایم. ما در این پژوهش برپایه توصیفی - تحلیلی به مطالب پرداخته، آن‌ها را ابتدا به روش کتابخانه‌ای گردآوری کرده و سپس استنباط‌های خود را به آن افزوده‌ایم. در این پژوهش به این نتیجه رسیده‌ایم که جمع بین دو امر یادشده موجب شکل‌گیری نوع خاصی از ایمان شده که یاسپرس آن را ایمان فلسفی نامیده است. این ایمان از پیامدهای نفی حقیقت مطلق است و انسان مؤمن به ایمان فلسفی حقیقت را هرگز پایان‌یافته تلقی نمی‌کند و همواره از طریق روشنگری وجودی می‌تواند حقایق و رمزهای جدیدی را کشف کند و خود را به تعالی نزدیک سازد. از مهم‌ترین دستاوردهای این پژوهش، می‌توان به پدیده تکثرگرایی دینی اشاره کرد که برخاسته از دل ایمان فلسفی است، نکته دیگر اینکه تکثرگرایی دینی خود می‌تواند بایی باشد برای گفتگوی تمدن‌ها و از این منظر می‌توان آن را دستاوردی مثبت در نظرگاه یاسپرس قلمداد کرد. گفتگوی تمدن‌ها به‌گونه‌ای می‌تواند مقدمه صلح جهانی و کمرنگ شدن خشونت‌ها و جنگ‌ها باشد.

کلیدواژه‌ها: وحی، رمز، نفی حقیقت مطلق، روشنگری وجودی، ایمان فلسفی، تکثرگرایی.

تلقى و نقد کسنوفانس از ایزدان اساطیر یونان

بهناز دهکردی

دانشجوی دکتری فلسفه، گروه فلسفه غرب، دانشگاه علامه طباطبائی،

b2dehkordi@gmail.com

حسین کلباسی اشتری

استاد فلسفه، گروه فلسفه غرب، دانشگاه علامه طباطبائی، kalbasi@atu.ac.ir

کسنوفانس (حدود ۵۷۰ تا ۴۸۰ پیش از میلاد) را بنیانگذار نحله‌ی الثایی می‌دانند، دومین نحله‌ی فلسفی پیشاسقراطی. پیش از وی نزد فیلسوفان پیشاسقراطی الوهیت با واقعیت بنیادی (آرچه) نظام فلسفی هر فیلسوف تبیین می‌شد. کسنوفانس هم پرچم‌دار اصلاحی عظیم در امتداد دین اشرافی هومری است و هم از تصور الوهیت در هیئت آرچه فراتر می‌رود. وی به‌تندی هومر را نقد می‌کند و در مقابل عقیده‌ی توده‌ی مردم می‌ایستد که ایزدان‌شان را مطابق تصویری از خودشان می‌ساختند. کسنوفانس نخستین یونانی‌ای است که به تصویری از خدا روی می‌آورد که به‌معنایی از «تعالی» که در این مقاله بحث خواهیم کرد، تعالی بیشتری یافته است. در تصور کسنوفانس الوهیت را تنها به‌صورت خدای واحد و کاملی می‌توان دید که به هیأت شریف یک کُرّه، همه‌چیز را در برمی‌گیرد و به‌تمامی ادراک حسی دارد بی‌آنکه در این ادراک به بخش‌هایی تقسیم شود. اگر خدا در یونان پیش‌تر همواره مفهوم جامع موجود بود، اینک گامی جدی در این جهت برداشته می‌شود که او مساوی با خود وجود دانسته شود. خدای کسنوفانس دیگر حرکت مکانی ندارد، دانش حقیقی از آن اوست و تمامی تصورات انسان‌انگارانه از الوهیت حذف می‌شوند. آنچه کسنوفانس را به تکاپو وامی‌دارد، آگاهی جدید تعالی‌یافته‌ای نسبت به خداوند است. او به‌واسطه‌ی این آگاهی انبوه خدایان دیگر را انکار نمی‌کند و آنها را به‌عنوان موجودات جاندار می‌شناسد که در سایر ادیان باستان نیز شبیه آن وجود دارد و به‌گونه‌ای همان انسان برتر است. کسنوفانس نه‌تنها با نوعی اندیشه‌ی تنزیهی چهره و نحوه‌ی عمل خدا را از قید نگاه اسطوره‌ای رها کرده و با سلب‌های پی‌درپی او را از شائبه‌های اخلاقی و تعیین‌ها رها می‌کند، با کلماتی موجز صفاتی ایجابی برای خدا می‌آورد که بیشتر ناظر به ذات او هستند. در این مقاله با تکیه بر چند قطعه به‌ویژه قطعه شماره یک از پاره‌نوشته‌های کسنوفانس (مطابق کتاب پاره‌نوشته‌های پیشاسقراطی اثر هرمان دیلس) به تبیین تصور کسنوفانس درباره خدا، و از این رهگذر مواجهه‌ی وی با وجود می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: اساطیر یونان، پیشاسقراطیان، کسنوفانس، تعالی، تصور خدا، انسان‌انگاری خدا.

مسأله علم الهی و استجابیت دعا در حکمت متعالیه و خداشناسی گشوده

فاطمه رأفتی

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات،

Fatemehrafati@gmail.com

استجابیت دعا از جمله آموزه‌های مشترک میان ادیان ابراهیمی به شمار می‌آید و این واقعیت که خداوند برخی از دعا‌های بندگان خویش را اجابت می‌کند، امری روشن و مسلم نزد پیروان این ادیان تلقی می‌شود. با این حال، در خداشناسی کلاسیک قبول امکان و وقوع استجابیت دعا مشکلات الهیاتی‌ای به دنبال دارد از جمله این که آیا استجابیت دعا با برخی صفات خدا، از جمله تأثیرناپذیری، اخلاقی بودن و علم مطلق خداوند سازگار است. مسأله ارتباط استجابیت دعا با علم مطلق خداوند از اینجا شکل می‌گیرد که بنابر آموزه علم مطلق (پیشین) خداوند هر آنچه در آینده اتفاق می‌افتد از پیش در علم خداوند معلوم بوده است. حال این پرسش به ذهن می‌رسد که اگر خداوند از پیش به تغییری که بر اثر استجابیت دعا اتفاق می‌افتد علم دارد پس این تغییر لزوماً واقع خواهد شد و دیگر نیازی به دعا وجود نداشته است. و اگر تغییر مزبور خارج از حیطه علم الهی است چگونه می‌توان به عالم مطلق بودن خدا باور داشت؟ در این مقاله ابتدا پاسخ حکمت متعالیه به مسأله بالا تشریح و سپس با راه‌حل مطرح در خداشناسی گشوده (open theism) مقایسه می‌شود. بر اساس حکمت متعالیه، علم مطلق خداوند همه حوادثی را که در آینده واقع می‌شوند دربرمی‌گیرد. با این حال، آنچه در عمل الهی ثبت است «تغییر حاصل از استجابیت دعا به دنبال دعای انسان» است نه «تغییر به صورت مطلق» اعم از آن که پیش از آن دعایی صورت گیرد یا نگیرد. بنابراین، حکمت متعالیه با حفظ تفسیر سنتی از «علم مطلق» و تسری آن به حوادث آینده سعی در نشان دادن سازگاری بین آموزه استجابیت دعا و صفت علم مطلق دارد. در طرف مقابل، یکی از راه‌حل‌هایی که در فلسفه دین معاصر به این مسأله داده شده راه‌حل مبتنی بر خداشناسی گشوده است. بر اساس خداشناسی گشوده، همه حوادث ممکن‌الوقوع مربوط به آینده (ممکنات استقبالی) یا حداقل آن حوادثی که ناشی از اعمال اختیار مخلوقات خداوندند، از شمول علم خداوند خارج‌اند. بنابراین، خداوند هر چند عالم مطلق است اما انجام دعا به عنوان فعلی اختیاری از سوی بندگان و نیز استجابیت آن به عنوان اتفاقی

که تحقق آن در آینده ممکن است، از حیطة علم الهی خارج است. یکی از تفاوت‌های اساسی این دو راه‌حل آن است که اولی به دیدگاه متعارف خداپاوران در باب شمول علم مطلق نسبت به همه حوادث آتی سازگار است در حالیکه دومی این دیدگاه را کاملاً نادیده می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: دعا، استجاب، علم مطلق الهی، حکمت متعالیه، خداشناسی گشوده.

کاربرد اصل آنتروپیک در تقویت خداباوری از نگاه کالینز

فرح رامین

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، f.ramin@qom.ac.ir

تنسيق جديد برهان نظم درده‌های اخير با اصل آنتروپيك در كيهان‌شناسی ارتباطی تنگاتنگ دارد. اين اصل، ساختار فیزیکی جهان و تنظيم ظریف ثوابت بنيادين طبيعت در جهان را هماهنگ با مقتضیات خاص وجود انسان تبیین می‌نماید. رابین کالینز - فیلسوف تحلیلی آمریکایی - تنظيم دقیق جهان را با بهره‌وری از «اصل اولیه تایید» و «اصل انتظار»، شاهی برای ترجیح فرضیه خداشناسی بر طبیعت‌گرایی معرفی می‌کند. «اصل اولیه تایید» بیان‌گر آن است که یک مشاهده در چه حالی شاهی بر یک فرضیه در برابر فرضیه دیگر است و «اصل انتظار» از نظر کالینز ناظر بر اندازه درجات عقلانی انتظار در احتمال صحت یک نظریه است و بر مبنای احتمال معرفتی و نه احتمال آماری شکل می‌گیرد. وی معتقد است تنظيم دقیق جهان در تحت فرضیه توحیدی استعداد چندان‌ی ندارد و معقول است که چنین فرض کنیم موجودی هوشمند جهان را خلق کرده است. در این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این سوال هستیم: استدلال کالینز تا چه میزان در تقویت خداباوری توانایی دارد؟ و کارایی تمسک به مفاهیمی چون احتمال و امکان در براهین اثبات وجود خداوند چیست؟

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که کالینز دلیل محکمی برای خداباوری ارائه نمی‌دهد و استدلال وی تنها تاییدی تجربی - نه استدلالی عقلانی - در جهت فرضیه خداباوری است که به آسانی می‌تواند از طریق تصادف و شانس و از طریق نظریه‌های رقیب مانند نظریه جهان نوسانی یا نظریه جهان‌های بسیار توجیه گردد. از طرفی نمایاندن حکومت قوانین بنيادين در طبیعت، نظم غایت‌دار جهان را اثبات نمی‌نماید؛ بلکه تنها نشان‌دهنده نظم فاعلی در طبیعت است. کالینز از مفاهیمی چون امکان و احتمال بهره می‌جوید، درحالی که این مفاهیم بر مبنای پس از تجربه بی‌معنا هستند و توسل به شگفتی‌آفرینی در عدم پذیرش فرضیه طبیعت‌گرایانه بسیار سست است.

کلیدواژه‌ها: اصل انتظار، اصل اولیه تایید، رابین کالینز، احتمال، تنظيم دقیق، اصل آنتروپیک.

تحلیل مبانی متافیزیکی «دین خوف» و بررسی نسبت آن با داعش از دیدگاه پراگماتیسم رورتی

ایمان رحیم‌نصیریان

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، i.r.nasirian@gmail.com

در جهانی زندگی می‌کنیم که همواره معرکه تقابل آراء و عقاید متافیزیکی بوده است. هر دفاعی از آراء و عقایدی خاص را می‌توان به مثابه دفاع از روشی منتخب برای زندگی توصیف نمود. به عبارت دیگر، متافیزیک ایده‌ای برای زندگی عملی در اختیار می‌نهد. با این بیان، حوزه نظر و عمل، رابطه‌ای چنان تنگاتنگ دارند، که گویی دو روی یک سکه‌اند. دین نیز، به عنوان موضعی درباره اساسی‌ترین موضوعات متافیزیکی، از جمله خدا، عدالت، و اراده آزاد، مشی متناسب با اصول خود را، برای زندگی ایجاب می‌کند. مسأله‌ای که در این رابطه مورد توجه این پژوهش قرار دارد، بروز اعمال خشونت‌آمیز منتسب به دین است. ما اکنون، از جمله، با پدیده داعش مواجهیم که، به نوعی، اوج خشونت را به نمایش می‌گذارد. چه چیز بستر انتساب داعش به دین را مهیا می‌سازد؟ به نظر می‌رسد، پاسخ به این پرسش، در گرو چگونگی توصیف گوهر دین است. پاسخ پراگماتیسم به این پرسش، با توجه به تأکیدی که بر عمل دارد، حایز اهمیت است. رورتی، به عنوان یک نوپراگماتیست، مطابق با رویکرد متفاوتش به متافیزیک، و مرتبط با مبانی متافیزیکی دین، از «دین خوف» در برابر «دین عشق» سخن می‌گوید. رورتی دین عشق را حاصل رعایت مرز میان حوزه عمومی و حوزه خصوصی می‌داند. از نظر او، هرگونه تلاش برای ادغام این دو حوزه، زمینه ساز بروز دین خوف می‌گردد. این پژوهش، سعی دارد با ارائه تحلیلی از خشونت داعش بر اساس آنچه رورتی دین خوف می‌نامد، فهم بدیلی از دین مبتنی بر رویکرد پراگماتیستی را توصیف نماید. چنین فهمی می‌تواند ضمن پیشنهاد تبیینی برای چرایی بروز خشونت منتسب به دین، و نحوه پیراستن گوهر دین از این زائیده، در جهت بازنگری معرفت دینی و نقش آن در حوزه عمل، بکار گرفته شود.

کلیدواژه‌ها: دین، پراگماتیسم، داعش.

دین‌ورزی و اخلاق در فلسفه دین بوبر

رسول رسولی‌پور

عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی، rasouli@tmu.ac.ir

مارتین بوبر در کتاب *Between Man and Man* (1947) گفته است: «ایمان واقعی از زمانی آغاز می‌شود که فرهنگ‌نامه‌ها را کنار بگذاریم و آن را بورزیم». منظور او از ورزیدن، مواجهه دیدن خود با یک رخداد است. دین‌ورزی بوبری در مواجهه با رخداد ایمان، نه قابل ترجمه است و نه تفسیر؛ آن واقعه اساساً what نیست؛ بخشی از حیات من است؛ تجربه‌ای نیست که بتواند مستقل از موقعیت وقوعش به خاطر سپرده شود؛ اگر انتزاع ذهن شود، کشته می‌شود.

خداآوری در فلسفه بوبر جای خود را به خداورزی یا «زندگی با خدا» می‌دهد. در نگاه او، خدا را تنها می‌توان در زندگی جدیدی که با دریافت نشانه‌ها آغاز می‌شود بیابیم. اگر می‌خواهیم نامش را خدا بگذاریم، باید بگوییم خدای یک لحظه، یا خدای آن، خدای حاضر.

ما در این نوشتار ضمن بیان تفاوت دین‌ورزی با دین‌داری در فلسفه بوبر، روشن خواهیم نمود که دین‌ورزی از نظر او، به معنای بلعیده شدن در یک ساحت بدون تکلیف نیست، «اراده» شدن برای یک حیات صمیمیت و همدلی است. و این بسیار متفاوت از دین‌ورزی به معنای انجام تکالیف شرعی و مناسک دینی است.

از نظر بوبر ما هم مخاطب لحظات و رخدادها هستیم، و هم پاسخگوی آنها. ما در برابر واقعیت بازآفریده شده در محاضرت و درک وجودی‌مان، پاسخگو هستیم؛ و این پاسخگویی و مسئولیت در برابر جهان، نه انگاره و قاعده‌ای شرعی یا اخلاقی، که ناشی از واقعیت دین‌ورزی ماست. دین یک پدیده (phenomenon) است، نه یک فرضیه و قاعده (postulate). در عین حال، زمانی که دین خودش می‌خواهد عدالت بورزد، و یا خودش را اثبات کند، بسیار مبهم‌تر از اخلاق است؛ به این دلیل که دین، واقعی‌تر و شامل‌تر است. دین بعنوان ریسک (به خطر انداختن خویش؛ یک انتخاب؛ قمار عاشقانه) که آماده است خود را رها و تسلیم کند، همچون جریان مغذی رگهای خونی است. اما به‌عنوان یک نظام، که (پاسخ) همه چیز را دارد، قطعی شده است و قطعی‌کننده است، همچون سیاهرگی است که از چرخش باز افتاده است. و اگر چیزی وجود نداشته باشد که همچون اخلاق، بتواند چهرهٔ انسانی ما را پنهان سازد (بدلیل حاکمیت اصل در آنجا)، دین قاعده‌مند می‌تواند بهتر از هر چیز دیگری، چهرهٔ خدا را از ما پنهان سازد (به دلیل حاکمیت جزم در اینجا).

کلیدواژه‌ها: اخلاق، بوبر، فلسفه دین، ایمان.

تبیین تعالی و حضور در مسیحیت و اسلام

عظیم حمزنیان

استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشگاه سمنان، ahamzeian@semnan.ac.ir

طناز رشیدی‌نسب

دانشجوی دکتری عرفان و تصوف، دانشگاه سمنان، t.rashidinasab@semnan.ac.ir

تعالی Transcendence و حضور Immanence خداوند نسبت به بندگان و جهان یکی از مسائل مهم در باب ماهیت خدا در فلسفه دین است. این مسأله در حوزه‌های مختلف فکری، کلامی، فلسفی و عرفانی همواره مورد بحث و اختلاف نظر قرار داشته است. در مسیحیت تثلیث و تجسد دو مسأله از مسائل مهم و چالش‌برانگیز در باب تعالی و حضور الهی در این دین محسوب می‌شوند. الهیدانان مسیحی کوشیده‌اند تا توحید خدا را با اعتقاد به تثلیث جمع کنند. این مسأله با باور به اینکه این سه در ذات مشترک و در عین حال متمایزند، به حفظ تعالی و حضور الهی کمک کرده است. از طرفی متکلمین و عرفا در اسلام قرن‌ها به مبارزه با فرقه‌های مشبیه، مجسمه، تناسخیه و معطله در راستای ایجاد تعادل میان تعالی و حضور الهی پرداخته‌اند. در اسلام حضور الهی در قالب انسان کامل در عرفان مباحث گسترده و بحث‌برانگیزی را به خود اختصاص داده است. بررسی تلاش‌های متکلمین و الهیدانان مسیحی از یک سو و همچنین متکلمان و عرفای مسلمان از سوی دیگر برای حفظ توأمان تعالی و حضور الهی در این دو دین، هدف اصلی مقاله حاضر است. در مجموع می‌توان گفت کلام چه در مسیحیت و چه در حوزه اسلام به جانب تعالی الهی و عرفان به جانب حضور الهی گرایش داشته است، اما این تعادل در حوزه اسلام بهتر از حوزه مسیحیت حفظ شده و خود را نشان داده است. مقاله حاضر به روش تحلیلی و از نوع کتابخانه‌ای بوده و از منابع مختلف موجود در این دو دین استفاده نموده است.

کلیدواژه‌ها: فلسفه دین، تعالی الهی، حضور الهی، حلول، تجلی، مسیحیت، اسلام.

رابطه عقل و ایمان با غایت زندگی: بررسی مقایسه‌ای دیدگاه علامه طباطبائی و پیتر کریفت

سیده زهرا رشیدی فرد

دکترای تخصصی فلسفه تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران،

szrashidifard@yahoo.com

در ادیان ابراهیمی، ایمان به خداوند مهمترین مسأله‌ای است که با غایت انسان ارتباطی تنگاتنگ دارد. فهم تفسیری متألّهین ادیان مختلف پیرامون مسائل اصلی دینی راه را برای درک عمیق‌تر دین و مقایسه ادیان فراهم می‌آورد. علامه طباطبائی فیلسوف و متألّه معاصر اسلامی با تکیه بر آیات قرآنی و رویکرد عقل محور خویش، غایت حقیقی زندگی را فعلیت یافتن دو ویژگی ذاتی وجود انسان یعنی عقل و اختیار دانسته و رسیدن به رضوان الهی را اقتضای ذاتی این غایت معرفی می‌کند. در نظر ایشان لازمه اصلی رسیدن به غایت حقیقی زندگی ایمان است. وی با معنا کردن ایمان به علم به چیزی که همراه با آرامش و اطمینان به آن باشد، چنین آرامشی را جز با پیوستن به التزام به لوازم آن یعنی عمل صالح ممکن نمی‌داند و هر یک از ایمان و عمل صالح را بدون حضور دیگری فاقد کفایت لازم برای رسیدن به غایت حقیقی زندگی می‌داند. دکتر پیتر کریفت استاد فلسفه و متألّه کاتولیک معاصر، ایمان، امید و عشق را تنها غایات حقیقی زندگی می‌داند. وی بین ایمان حقیقی و ایمان رایج در میان انسان‌ها تفاوت قائل می‌شود و اولین مرحله غایت زندگی را رسیدن به ایمان حقیقی معرفی می‌کند که در واقع درک حضور خداوند در زندگی است و پس از فهم عقل از ناتوانی خویش در رسیدن به غایت حاصل می‌شود. ایشان در توضیح سیر صعودی معنوی انسان، ایمان و امید را مقدمات رسیدن به بالاترین مرحله غایت یعنی عشق معرفی می‌کند. روش تحقیق در این مقاله کتابخانه‌ای و توصیفی - مقایسه‌ای و بر اساس آثار تفسیری این دو مفسر خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: ایمان به خدا، پیتر کریفت، عقل، علامه طباطبائی، غایت زندگی.

باز خوانش فرضیه تکامل انواع با تکیه بر دیدگاه آیت الله سبحانی

حمید رضانیا

هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی المصطفی (ص)، saba1030@yahoo.com

تحلیل و تبیین رابطه علم و دین نزد بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران از اهمیت خاصی برخوردار است؛ گرچه بسیاری از نزاع‌ها فقط دامن‌گیر مسیحیت و عهدین است و نه سایر ادیان، ولی با این حال پاره‌ای از دستاوردهای علمی باورهای مشترک سایر ادیان را نیز به چالش خوانده است. برای مثال، بحث‌های داروین درباره خلقت و تکامل انسان که حقانیت ادیان آسمانی را به چالش دعوت می‌نماید. در مقاله پیش رو؛ ابتدا به تبیین فرضیه تکامل انواع و نیز به نقد و بررسی اصول و تعارضاتی که بین علم و دین در فرضیه داروین و پیروان وی گمان شده است و نحوه راه‌حل ارائه شده برای رفع تعارض آن با تکیه بر دیدگاه آیت الله سبحانی پرداخته شده است، ایشان با ارزش‌گذاری وضع فعلی انسان به جای پیشینه او و تفکیک بین فرضیه‌های علمی و ادعای عدم کارایی نظریه داروین در اثبات فرضیه‌اش و مانند آن به نقد نظری پردازد. به هر شکل مسأله تعارض علم و دین با پیدایش داروینیسم صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرد که پژوهشگران در آن تاملات گوناگونی دارند. می‌توان گفت که هنوز این فرضیه در فضایی از شک و تردید به سر می‌برد و نمی‌تواند مایه وحشت و نگرانی بابت تعارض علم و دین گردد.

کلیدواژه‌ها: نقد، سبحانی، داروین، تکامل انواع، علم و دین.

تأملی بر الهیات پویشی و مسأله شر

حسن رفیع ریاحی

دانشجوی دوره دکتری رشته فلسفه دین، دانشگاه پیام نور، hasan.rafi72@gmail.com

غلامحسین خدری

عضو هیأت علمی و دانشیار دانشگاه پیام نور، g.khadri@gmail.com

آلفرد نورث وایتهد فیلسوف و ریاضیدان متاله انگلیسی با تلقی ویژه از مفاهیمی مثل خلقت جهان قدرت خداوند و تعامل خداوند با عالم کیهانی مبدع الهیاتی به نام خداشناسی پویشی در غرب گشته است که تلاش دارد تا از یک طرف میان علم و قدرت الهی و مسأله شرور در عالم ارتباطی معناداری برقرار سازد و از سوی دیگر موضوع شر را از ساحت الهی دور نماید. از جمله نتایج طرح وی این است که صرفاً خداوند هستی را از ماده اولیه آفریده است و شر به دلیل تعلقش به ماده اولیه از ساحت خداوندی دور و لذا صفاتی مثل عجز و جهل نیز در این ساحت جایگاهی ندارد.

ظهور وخاستگاه این نگرش خاص ناشی از نقد تاریخی متون مقدس و تلاش برای پاسخی عقلانی از سوی فلاسفه جهت مصون نگاه داشتن دین از ایرادات شکل گرفت و سیطره وی به علوم فیزیک موجب گشت تا در نظریات الهیات پویشی خود تفسیری فیزیکی از متافیزیک ارائه دهد.

الهیات پویشی علی‌رغم طرح‌اندازی نوین از رابطه خدا با عالم و ارائه پاسخی روشن به موضوع شرور در عالم در درون خود تعارضات و تناقضاتی را موجب گردیده است که این گام کوچک درصدد تبیین بخشی از آن است.

به نظر می‌رسد اندیشه وایتهد و الهیات او دربردارنده مفاهیمی نامتعیین از قدرت خداوند و قدیم بودن عالم و زمان است که می‌تواند آسیب‌پذیری آن اندیشه را رقم بزند

کلیدواژه‌ها: وایتهد، الهیات، پویشی، قدرت و خلقت الهی، فیزیک.

فوئرباخ: دین به مثابه خودشناسی

مجتبی زروانی

دانشیار دانشگاه تهران، zurvani@ut.ac.ir

فوئرباخ را نمی‌توان پایه‌گذار اندیشه خلق دین از سوی انسان دانست. او وارث میراث فکری متفکران اروپای قدیم مانند گزنوفن، لوکرتیوس، هومر و نیز متفکران دوره متأخر همچون دیوید هیوم بود. آنچه این فیلسوف قرن نوزدهمی را از متفکران یاد شده متمایز می‌کرد روشی بود که او بر مبنای آن به این نتیجه رسیده بود. باخ اظهار داشت قصد دارد الهیات را به مردم‌شناسی تبدیل کند. وی بخلاف هگل که تاریخ را آشکارسازی تدریجی روح مطلق (خداوند) برانسان می‌دانست، بر این باور بود که تاریخ بشر سرگذشت ورود مردان و زنان به فهم امکان‌های ذاتی ماهیت خودشان است. بر این اساس آنچه دین خوانده می‌شود آگاهی انسان از خدا نیست بلکه قدیمی‌ترین شکل خودآگاهی بشر است. دین مقدم بر فلسفه است. بشر قبل از اینکه ماهیت خود را در خود جستجو کند و دریابد آن را در ابتدا بیرون از خود می‌فهمد. باخ این دریافت را بعد از دو دریافت متفاوت از دین ارائه کرد. ابتدا در کتاب جوهره مسیحیت (The Essence of Christianity) که در ۱۸۴۱ منتشر شد می‌کوشد وجود خدا را به ماهیت بشری تقلیل دهد. در دومین گام در کتاب ذات دین (Essence of Religion) (۱۸۴۵) ذات خدا را به جوهره طبیعت تقلیل می‌دهد و سرانجام در گام سوم در کتاب تکوین خدایان (Theogony) (۱۸۵۷) خدا را به جوهره تمایلات بشری فرو می‌کاهد. باخ فرایندی را که بر اساس آن انسان دین را پدید می‌آورد، واقع‌ای تاریخی می‌دانست که پس از رشد و بلوغ بیداری دینی رشد یافته و بالغ شد. او دین را آگاهی انسان درباره فطرت و ذات خود معرفی می‌کرد. فطرتی که عناصر سازنده آن عقل، اراده و عشق است. بررسی فرایند این دریافت از دین هدف این مقاله است.

کلیدواژه‌ها: فوئرباخ، انسان‌شناسی، دین.

رابطه خود و دیگری از منظر کیرکگور

راضیه زینلی

دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران، r.zeinaly@gmail.com

قصد ما در این مقاله پرداختن به مفهوم «خود» و فرد انسانی است. کیرکگور متفکری است که برای نخستین بار تمرکز را از عالم خارج، به فرد انسانی معطوف داشت. از نظر او خود شدن در روند فردیت حاصل می‌شود. در بخش نخست این مقاله با تمرکز به کتاب *بیماری تا دم مرگ* و مقاله هربرت دریفوس درباره «خود»، مفهوم «خود» را بررسی می‌کنیم. مسأله دیگری که در این مقاله قصد پرداخت به آن را داریم، رابطه خود (self) با نفس (soul)، روح (spirit)، من (ego) و ذهن (mind) است. کیرکگور کدام عبارت را برای «خود» به کار برده؟ آیا همواره از یک کلمه استفاده کرده است یا خیر؟ و از طرفی آیا این کلمات با یکدیگر تفاوت یا از جهاتی هم‌پوشانی دارند؟ پرسش دیگری که در این مقاله مطرح می‌شود این است که «خود» چگونه شناخته می‌شود؟ کیرکگور مراحل خود شدن را با توجه به مراحل سه‌گانه حیات، بررسی می‌کند. به این ترتیب خود شدن روندی است که از یأس آغاز می‌شود، یعنی در مرتبه زیبایی‌شناسی و به سوی خود شدن در پیشگاه خدا یا نیل به خودی که توسط دیگری قوام یافته حرکت می‌کند. این حرکت از طریق مسئولیت‌پذیری و انتخاب آزادانه صورت می‌گیرد. در ادامه با توجه به کتاب *اعمال عشق*، جایگاه «دیگری» را بررسی می‌کنیم. رابطه انسان با «دیگری» را در سه ساحت وجودشناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی می‌توان مورد واکاوی قرار داد، که در این مقاله این سه ساحت را توضیح می‌دهیم. کیرکگور دیدگاه ثابتی درباره رابطه «خود» با «دیگری» ندارد و در آثار مختلفش نظریات مختلف و بعضاً متعارضی مطرح می‌کند. در الگوی کیرکگور ارتباط انسان با انسان دیگر، براساس فرمان الهی عشق به همسایه تنظیم می‌شود. در فرمان عشق‌ورزیدن به همسایه، دو عنصر خود شدن و اطاعت از فرمان خداوند، تبلور می‌یابد. به همسایه باید عشق ورزید تا به فرمان خدا عمل شده باشد. امر الهی همیشه به سوی «خود» شدن انسان، در حرکت است. «دیگری» به نوعی در من، حس مسئولیت را برمی‌انگیزاند. بودن برای دیگری، به نوعی مسئول بودن در قبال اوست. در بخش پایانی این مقاله، به رابطه انسان با دیگری مطلق یعنی «خدا» خواهیم پرداخت و اینکه نقش دیگر انسان‌ها در ارتباط فرد با خدا چیست؟ آیا «دیگری» واسطه رابطه من با خداست

یا مانعی است در راه رستگاری. مسأله مهم دیگر نقش خدا به مثابه «دیگری مطلق» است و اینکه آیا این حضور مطلق، مانع آزادی فرد می‌شود یا وسیله‌ای است برای حفظ فردیت فرد؟

کلیدواژه‌ها: خود، دیگری، عشق، دیگر دوستی، خدا.

بررسی تطبیقی جاودانگی نفس از نظر ابن‌سینا، غزالی، سویین‌برن

نسرین سراجی‌پور

مدرس دانشگاه امام صادق (ع)، nasrineseraj47@gmail.com

ابن‌سینا، غزالی و سویین‌برن در اعتقاد به دو گانگی نفس و بدن و جاودانگی نفس اشتراک نظر دارند، ابن‌سینا به جاودانگی طبیعی نفس قائل است و معتقد است نفس بدون بدن نیز فعال است و برای بقا نفس ادله‌ای را مطرح می‌کند و بقای نفس را امری طبیعی و دائمی می‌داند. دلیل او بر دوام این جاودانگی اتصال نفس با ذات حق است. غزالی استدلال ابن‌سینا را مورد نقد قرار می‌دهد و در نهایت برای اثبات جاودانگی نفس به دلایل نقلی و قدرت و خواست حق تعالی برای بقای نفس متوسل می‌شود و جاودانگی طبیعی را نمی‌پذیرد. سویین‌برن ادله بقای نفس را مورد نقد قرار داده و آنها را برای اثبات جاودانگی طبیعی نفس کافی نمی‌داند و به دلیلی مشابه دلیل غزالی جاودانگی طبیعی نفس را رد می‌کند و برخلاف غزالی و ابن‌سینا معتقد است نفس بدون بدن قادر به انجام هیچ فعلی نیست و به همین دلیل بطور طبیعی جاودانه نیست مگر به خواست و اراده خداوند.

کلیدواژه‌ها: نفس، بدن، جاودانگی، ابن‌سینا، غزالی، سویین‌برن.

خداباوری شکاکانه برگمن و شکاکیت اخلاقی

فاطمه سعیدی

دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران، phsaeed@gmail.com

در پاسخ به استدلال قرینه‌ای شر که ابتدائاً از سوی رو مطرح شد، خداباوران پاسخ‌های گوناگونی را مطرح کردند. یکی از این پاسخ‌ها جریانی بود که به «خداباوری شکاکانه» معروف شد. خداباوران شکاک با تکیه بر محدودیت قوای شناختی بشر مدعی هستند که استدلال‌اتی از جمله استدلال «مبتنی بر ندیدن» که از سوی خداباوران برای مسأله قرینه‌ای شر و در نتیجه معقولیت خداباوری مطرح می‌شود، اساساً با مشکل مواجه است و موجه و پذیرفتنی نیست. یکی از این فیلسوفان که در این راستا استدلال‌ورزی می‌کند، میشل برگمن است. او مدعی است خیرها، شرور و روابط استلزامی بین آنها و همین‌طور ارزشها و ضد ارزشهایی که می‌شناسیم بازمودی از خیرها، شرور و روابط استلزامی بین آنها و ارزشها و ضد ارزشهای موجود نیستند. به این ترتیب او با تکیه بر این «فرض‌های شکاکانه» اش معتقد است استدلال قرینه‌ای شر نفی می‌شود. اما برخی منتقدان مدعی‌اند اگر فرض‌های شکاکانه برگمن پذیرفته شود، ناگزیر به نوعی شکاکیت اخلاقی در اعمال اخلاقی روزمره خود می‌شویم که به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. از اینرو از نظر آنها شکاکیت خداباوری شکاکانه برگمن مقبول نیست. در این مقاله قصد داریم پس از طرح مسأله قرینه‌ای شر، معرفی کاملی از نظریه برگمن را ارائه دهیم و در ادامه نقدهای منتقدان را مطرح و ارزیابی می‌کنیم تا در نهایت مشخص شود که آیا نظریه برگمن می‌تواند در مقابل این نوع انتقادات تاب بیاورد، نیاز به جرح و تعدیل دارد یا به کلی رد می‌شود.

کلیدواژه‌ها: خداباوری شکاکانه، برگمن، فرض‌های شکاکانه، شکاکیت اخلاقی.

مقایسه دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی و چارلز هاج درباره فطری بودن اعتقاد به خدا

مریم سیفعلی‌پور

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم،

alipoormaryam9414@gmail.com

فرح رامین

دانشیار دانشگاه قم، f.ramin@qom.ac.ir

چارلز هاج، فیلسوف آمریکایی و استاد جوادی آملی، اندیشمند مسلمان، در پی اثبات وجود خداوند از راه شناخت فطری و درونی هستند. استاد جوادی آملی بواسطه تضایف مفهومی بین عاشق و معشوق و حقیقت اضافی بودن محبت و عشق، به اثبات خداوند پرداخته است. جوادی آملی در هر دو تقریر بر رابطه تضایف بین دو شیء بالقوه یا بالفعل تمرکز می‌کند. هاج نیز معتقد است انسان‌ها نیاز ندارند به آن‌ها آموزش داده شود که خدایی وجود دارد، همان‌گونه که انسان‌ها نیازمند این نیستند که آموزش ببینند چیزی به نام گناه وجود دارد. او از طریق نیاز امیال درونی انسان به وجود متعلقاتشان در خارج به اثبات وجود خداوند می‌پردازد. انکار فطری بودن امیال درونی نقدی است که به نظر هاج وارد شده است، یعنی حتی اگر میل و اشتیاق به خداوند، عمومی و همگانی باشد، فطری نیست. در پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این سؤال هستیم: برهان اجماع عام چارلز هاج چه قربتی با برهان فطرت، در تقریر آقای جوادی آملی دارد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم فطری در نظر دو متفکر یکسان نیست. از این رو در این نوشتار با تمرکز بر آرای جوادی آملی و چارلز هاج درباره فطری بودن اعتقاد به وجود خداوند، به مقایسه دیدگاه دو متفکر یاد شده درباب همین موضوع می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: اثبات وجود خدا، شناخت فطری، جوادی آملی، چارلز هاج، تضایف، امیال درونی.

برهان وجودی آنسلم در پروسلگئون ۲ و صورت‌بندی‌های منطقی آن

امین شاه‌وردی

دکتری فلسفه، دانشگاه اصفهان، Amin.shahverdy@gmail.com

با آنکه برهان وجودی آنسلم و برخی تقریرهای آن در زبان فارسی، موضوعی شناخته شده است؛ اما در مقالات فارسی همچنان دریافت‌های نادرستی چه در خصوص تعریفی حداقلی از برهان‌های وجودی و چه در صورت‌بندی و توضیح این برهان‌ها دیده می‌شود. بر این اساس، در این مقاله، نخست، به برخی اشتباهات موجود در مقالات فارسی، در توضیح و تفسیر برهان‌های وجودی اشاره می‌شود و سپس جایگاه برهان وجودی آنسلم در میان انواع گوناگون برهان‌های وجودی مشخص می‌گردد. آنسلم در پروسلگئون ۲، مقدماتی را بیان می‌کند و از آنها نتیجه می‌گیرد که خداوند در جهان خارج موجود است؛ در اینجا، نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که با فرض پذیرش مقدمات آنسلم آیا می‌توان نتیجه را تصدیق کرد؛ پاسخ به چنین پرسشی، نیازمند آن است که استدلال آنسلم را به صورت منطقی بازسازی کنیم؛ بدین ترتیب، در ادامه مقاله به صورت‌بندی‌های منطقی مختلف برهان آنسلم از جمله: صورت‌بندی‌های آدامز (Adams)، میڈل (Maydol) و رابینسون (Robinson) اشاره می‌شود؛ با بررسی این صورت‌بندی‌ها در می‌یابیم که (۱). تا کنون هیچ صورت‌بندی منطقی‌ای از برهان آنسلم ارائه نشده است که صرفاً مبتنی بر مقدماتی باشد که وی صریحاً در پروسلگئون ۲ بیان می‌کند؛ (۲). در این صورت‌بندی‌ها، برای تأیید نتیجه‌ی استدلال آنسلم، نیازمند پیش‌فرض‌های مختلفی هستیم که در تقریر خود آنسلم موجود نیست و بدون پذیرش آنها نمی‌توان اعتبار منطقی استدلال آنسلم را تأیید کرد؛ (۳). برآمدن منطق‌های فلسفی جدید و صورت‌بندی برهان وجودی آنسلم در این منطق‌ها، بحث‌ها و موضوعاتی را پیش آورده‌اند که پیش از این یا مطرح نبودند و یا آشکارا مورد بررسی قرار نمی‌گرفتند؛ موضوعاتی مانند: وصف خاص یا غیر خاص بودن خدا در برهان آنسلم؛ جواز استفاده از مفاهیم وجهی در تعریف خدا و تمایز میان وجه محمول (de-re) و وجه گزاره (de-dicto)؛ تمایز وجود محمولی و وجود مسور و چگونگی حمل وجود بر خداوند.

کلیدواژه‌ها: برهان وجودی، آنسلم، صورت‌بندی منطقی، منطق جدید، منطق آزاد.

امکانات و محدودیت‌های فلسفه دین تطبیقی
(مطالعه موردی خوانش تطبیقی فلاطوری از مناسبات فلسفه یونانی
و الاهیات فلسفی سینوی)

مالک شجاعی جشوقانی

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، malekmind@yahoo.com

فلاطوری در کتاب دگرگونی بنیادی فلسفه یونان در برخورد با اندیشه اسلامی ضمن نقد روایت‌های غالب در خوانش شرق‌شناسانه و نوافلاطونی از خاستگاه و تکوین فلسفه اسلامی کوشیده تا به بازخوانی میراث فلسفی ابن‌سینا در الاهیات و مفاهیم کلیدی‌ای چون صدور، فیض، ابداع، خلق، فعل، احداث، اعطاء، افاده و... پردازد. آنچه مطالعه فلاطوری را از سایر پژوهش‌ها در این حوزه متمایز می‌کند اتخاذ نوعی مواجهه تطبیقی درباب مفاهیم و مقولات کلیدی فلسفه یونانی و فلسفه اسلامی با تأکید بر الهیات می‌باشد. وی ضمن نقد آرای ابن‌سینا پژوهانی چون گواشون به طرح مباحث بنیادینی در فلسفه تطبیقی می‌پردازد که تحلیل و نقادی آن می‌تواند نمونه خوبی برای نشان دادن امکانات و محدودیت‌های فلسفه تطبیقی دین از موضع سنت فکری - فلسفی اسلامی باشد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه یونان، فلسفه اسلامی، ابن‌سینا، الاهیات فلسفی، مطالعات تطبیقی.

اراده آزاد، مسئولیت خداوند و دفاع اختیارگروانه از دوزخ

فرزاد شریف‌زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد،

Farzadsharifzadeh14@gmail.com

خداپاوری سنتی با گونه‌ای از مسأله شر روبه‌روست که برآمده از اعتقاد به دوزخ است. در متون مقدس ادیان ابراهیمی، دوزخ توصیف‌گر مکانی است که در آن گناهکاران به عذاب جاویدان الهی گرفتار می‌شوند. پرسشی که این اصل اعتقادی برمی‌انگیزاند اینست که چرا خداوند عادل، عاشق و خیر محض، مخلوقاتش را به سبب گناهان محدودی که مرتکب می‌شوند، به عذابی نامحدود محکوم می‌نماید؟ اصل تناسب می‌گوید عدالت اقتضا می‌کند که مجازات شخص خاطی، با میزان خطایی که مرتکب شده تناسب داشته باشد. یکی از راه‌های متعارف برای حل این مسأله نفی ماهیت کیفری دوزخ است. طبق این تلقی، عذاب گناهکاران در دوزخ، کیفری نیست که از جانب خداوند وضع شده باشد، بلکه مجازات‌های اخروی ناشی از نتیجه طبیعی اعمال و یا حاصل انتخاب آزادانه خود آنهاست. اراده مطلق خداوند به این تعلق گرفته تا همه مخلوقاتش رستگار شوند، اما دوزخ هم به عنوان نتیجه خروج از دامنه عشق الهی، جایگاه افرادیست که مختارانه از پذیرش ارتباط با خداوند سر باز می‌زنند. دوزخ برای احترام نهادن به اراده آزادی است که به عنوان موهبتی از جانب خداوند به انسان‌ها داده شده است. این مقاله ضمن بررسی دفاع اختیارگروانه از دوزخ، به بررسی انتقادات معطوف به این نوع نگرش می‌پردازد و نشان می‌دهد که با وجود پذیرش این تلقی، خداوند همچنان در قبال رنج ابدی دوزخیان مسئول است.

کلیدواژه‌ها: دوزخ، عذاب جاویدان، اراده آزاد، دفاع اختیارگروانه.

بررسی چگونگی مداخله الهی در طبیعت از منظر آلوین پلنتینگا

مطهره شکوئی پورعالی نام

دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب، motaharehshokohi@gmail.com

محمد کیوانفر

عضو هیأت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب، keivanfar.mohammad@gmail.com

رابطه میان خدا و طبیعت همواره محل بحث فیلسوفان بوده است. یکی از موضوعات مطرح در این زمینه نحوه «مداخله الهی در جهان» است. چنان که می‌دانیم مدل‌های مختلفی درباره این رابطه مطرح شده است: کلاسیک، دئیستی، نوتوماسی، کوانتومی، پویشی و غیره. آنچه ما در این نوشتار به آن می‌پردازیم دیدگاه آلوین پلنتینگا به عنوان یکی از فیلسوفان مهم دین به این بحث است. به نظر می‌رسد دیدگاه پلنتینگا در این زمینه ذیل الاهیات کلاسیک قرار می‌گیرد که به باور او در هماهنگی با اعتقادات مسیحی است. همچنین او از منظر بحث تعارض میان علم و دین نیز به این بحث نگریسته است. به اعتقاد او، مداخله الهی در جهان تعارضی با مباحث فیزیک کلاسیک و نیز فیزیک کوانتوم ندارد. پلنتینگا با طرح ایده الاهیات دست باز و الاهیات دست بسته به نقد ایده دوم می‌پردازد و از این راه سعی می‌کند با طرح معجزات ذکر شده در کتاب مقدس عدم تعارض میان وقوع آنها و فیزیک کلاسیک و کوانتوم را نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: تعارض علم و دین، الاهیات دست باز، الاهیات دست بسته، فیزیک کلاسیک و فیزیک کوانتوم.

ناسازگاری علم پیشین الهی با اختیار انسان: پاسخ ویلیام آلستون به نلسون پایک

حسین شوروی

دانشجوی دکتری فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،

Hosseinshoorvazi@gmail.com

نلسون پایک برهانی را بر اساس علم پیشین الهی مطرح می‌کند که بر طبق آن، بین اختیار انسان و علم پیشین الهی، ناسازگاری وجود دارد. پایک علم خداوند را به مثابه باور توصیف می‌کند و بر این اساس بیان می‌کند اگر خداوند در زمان T1 بداند که X در زمان T2 به مدرسه می‌رود، T2 باید به مدرسه برود و این اختیار را ندارد که از مدرسه نرفتن در زمان T2 امتناع کند؛ چون در اینصورت یا باید نتیجه بگیریم خدا وجود ندارد، یا نتیجه بگیریم خداوند باور کاذب دارد، هر دو فرض باطل است. ویلیام آلستون نه تنها استدلالاتی را علیه علم الهی به مثابه باور وارد می‌کند، همچنین نظریه شهود مستقیم را در باب ماهیت علم خداوند مطرح می‌کند؛ به این معنی که خداوند شهود مستقیم بر افعال انسانی دارد، در نتیجه ناسازگاری بین علم پیشین خداوند و اختیار انسان بوجود نمی‌آید. هدف مقاله حاضر: تشریح نظریه پایک و پاسخ آلستون به آن و بررسی این امر که آیا نظریه آلستون می‌تواند، ناسازگاری بین علم پیشین الهی و اختیار انسان را حل کند؟ چه انتقاداتی می‌توان بر نظریه شهود مستقیم وارد کرد؟ آلستون استدلال می‌کند نمی‌توان علم خداوند را به مثابه باور در نظر گرفت؛ چرا که با اشکالات و نقص‌هایی برای خداوند همراه است، نظریه شهود مستقیم آلستون نیز، هر چند مشکل ناسازگاری بین علم پیشین الهی و اختیار انسان را حل می‌کند، اما خود با اشکالاتی همراه است که از جمله آنها می‌توان به انکار علم پیشینی خداوند در مورد افعال انسان اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: علم الهی، ناسازگاری، شهود مستقیم، اختیار انسان.

بررسی عصب‌شناسانه حجیت تجربه دینی از نظر جان هیک

شهاب شهیدی

دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران (پردیس فارابی)،

shahab.shahidi@alumni.ut.ac.ir

یکی از پدیده‌هایی که انسانها با آن مواجه می‌شوند، تجربه دینی است. جان هیک نیز به این پدیده توجه داشته و آن را بن‌مایه باور به خدا می‌داند. مسأله‌ای که این پدیده با آن مواجه است، توهمی پنداشتن آن است. علم عصب‌شناسی با پیشرفتهایی که درباره سیستم اعصاب و مغز انسان داشته است، چالشهایی برای تجربه دینی ایجاد کرده است. اما آیا عصب‌شناسی می‌تواند حجیت تجربه دینی را دچار خدشه کند؟ این بحث از دو منظر فلسفی و علمی قابل بررسی است. در این مقاله نشان می‌دهیم که چالشهای عصب‌شناسی هم از منظر فلسفی و هم از منظر علمی قادر نیستند که حجیت تجربه دینی را دچار تزلزل کنند. اما از حیث فلسفی تمسک به اصل ابطال‌پذیری گزاره‌های علمی می‌تواند ضعف رویکرد طبیعت‌گرایان مخالف تجربه دینی را آشکار نماید. از حیث علمی نیز می‌توان دو گروه از افراد را تشخیص داد که هم‌پای عرفا و صاحبان تجربه دینی، دارای این نوع تجربه‌ها هستند. گروه اول با مصرف داروهای توهم‌زا دچار این تجربه می‌شوند و گروه دیگر بیماران صرعی هستند که تجربه‌های فراوانی از امر متعالی دارند. اما مقایسه علمی بین گروه اول و صاحبان حقیقی تجربه‌های دینی نشان داد که آنها دارای حالتهای خصمانه ناخودآگاه زیاده‌تری هستند درحالی که صاحبان این تجربه‌ها، لوب فرونتال مغزشان بیشتر فعال می‌شود و مراکز هیجان را کاهش می‌دهند. مطالعات تجربی نشان داده که بیماران صرعی نیز از جهات عدیده‌ای با صاحبان حقیقی تجربه‌های دینی تفاوت دارند. بنابراین ادعای توهمی بودن تجربه‌های دینی چندان قابل دفاع نبوده و دینداران می‌توانند تجربه دینی خود را به عنوان نقطه اتکای معتبری برای توجیه باور به امر متعالی تلقی کنند.

کلیدواژه‌ها: تجربه دینی، حقیقت غایی، عصب‌شناسی، مغز.

نسبت بین خدا و جهان در فلسفه اسپینوزا

حسین صابری ورزنده

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران (پردیس فارابی)، h_saberi_v@ut.ac.ir

اسپینوزا فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم به واسطه دیدگاه وحدت جوهری‌اش، جایگاه خاصی را در حوزه بحث‌های متافیزیکی و هم‌چنین الهیاتی به خود اختصاص داده است. اسپینوزا با توجه به برداشتی که از تعریف جوهر در فلسفه دکارت دارد، قائل است که در جهان هستی صرفاً یک جوهر تحقق دارد که الهی و مطلقاً نامتناهی است و ماسوای آن از جنس حالات هستند و تحققشان «در» جوهر است. از این جهت، درک این رابطه «بودن در» برای فهم تلقی اسپینوزا از نسبت بین خدا (جوهر الهی) و جهان (حالات)، یا به بیان خود او نسبت بین طبیعتِ طبیعت‌آفرین و طبیعتِ طبیعت‌پذیر حائز اهمیت است و نتایج خطیری نیز در بحث‌های مربوط به فلسفه دین و الهیات به دنبال دارد. مسئله‌ای که در این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به آن هستیم، چیست و چگونه تقرر اشیاء در جوهر الهی یا رابطه بین خدا و جهان است. روش به کار گرفته شده در این تحقیق، توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تاریخی است. به نظر می‌رسد که اسپینوزا با الهام‌گیری از علم هندسه که بر طبق آن، احکام اشکال هندسی «مندرج در» شکل هندسی (در کسوت وجه جامع) هستند، و همچنین با نگاهی به نحوه تقرر عرض در جوهر در فلسفه اسطویی، تلاش می‌کند تا تفکر خود را به شکلی وحدت‌گرایانه ارائه دهد، اگرچه چنین وحدتی کثرت اشیاء (حالات) را نیز حفظ می‌کند. از این جهت، نظریه اسپینوزا وحدت وجودی تام و نافی کثرت نیست، بلکه می‌توان از آن به طبیعت‌گرایی همه‌در-خداانگار تعبیر کرد.

کلیدواژه‌ها: خدا، جوهر، جهان، حالت، بودن در، همه‌در-خداانگاری، اسپینوزا.

تأثیر انگیزش الهی بر توسعه اخلاق مشترک در رویکرد فضیلت‌اندیش لیندا زاگزبسکی

زهرا صادقی‌مش

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار،

Zsm.promteh@yahoo.com

سید محمدکاظم علوی

استادیار دانشگاه حکیم سبزواری، alavismk@yahoo.com

لیندا زاگزبسکی (۱۹۴۶) از برجسته‌ترین فیلسوفان معاصر است که با رویکرد فضیلت‌گرایانه، معرفت‌شناسی جدید را به چالش کشاند. وی با این نگرش که فضیلت‌های فکری، در واقع گونه‌هایی از فضیلت‌های اخلاقی‌اند، به شیوه‌ای بدیع، به گسترانیدن دامنه اخلاق در قلمرو شناخت‌شناسی پرداخت.

زاگزبسکی تلاش دارد تا با تمرکز بر عواطفی که برانگیزاننده و آغازگر عمل‌اند، و دادن نقشی بنیادین به فضیلت‌های خدا چون الگویی تحسین‌برانگیز برای همگان، به درون‌مایه‌های مشترک در اخلاق دست یابد. هرچند سرآغاز و پایه متافیزیکی اخلاق فضیلت نزد او خدا است، ولی ترسیم آن به گونه‌ای است که برای نادینداران هم درخور تعمیم باشد. از دغدغه‌های مهم در طرح **زاگزبسکی**، کوشش در گشودن راهپایی برای دست‌یافتن به هم‌دلی و رسیدن به اخلاق مشترک است. طرحی که با وجود ناهمدلی‌های آشکار میان انسان‌ها بر سر بنیان‌های متافیزیکی، دشوار به نظر می‌رسد. این نوشتار می‌کوشد با تبیین رویکرد درخور تأمل **زاگزبسکی**، به چگونگی حلقه‌های پیوند بین این‌دو امر (رسیدن به اخلاق مشترک با تکیه بر بنیان‌های متافیزیکی) دست یابد. استدلال **زاگزبسکی** به سود عقلانیت احساسات و عواطفی چون اعتماد، که با سوگیری نو در معرفت‌شناسی دین همراه است، می‌تواند رهگشای راهی نویدبخش برای حل برخی از چالش‌های اخلاقی فلسفه معاصر باشد.

کلیدواژه‌ها: لیندا زاگزبسکی، انگیزش، فضیلت، تحسین برانگیز، تشبه جستن به خدا، اعتماد.

ارزیابی استدلال شلنبرگ درباره نسبت اختفای الهی و بی‌اعتقادی

داود صدیقی

دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات،

davoud_sedighi@yahoo.com

اختفای خدا به عنوان یک اصطلاح، اساساً حکایت از مخفی بودن خدا و به عبارت دیگر این واقعیت دارد که خدا مخفی، غایب (Absent) و یا صامت (Silent) است. در ادبیات فلسفی، البته این اصطلاح اشاره به این دارد که نامعتقدانی وجود دارند که در عین تمایل به ارتباط با خدا، او را نمی‌یابند. از این رو، استدلال منطقی شلنبرگ مبتنی بر بی‌اعتقادی، موید این حقیقت مشهور است که بی‌اعتقادی ناسازگار با وجود خدا و از این رو دلیلی برای الحاد است (Schellenberg 2010a).

شلنبرگ با تکیه بر صفت عشق خداوند به بندگان و تبعاً گشودگی‌اش، استدلال می‌کند که (۱) اگر خدای کاملاً عاشق وجود داشته باشد، (۲) پس خداوند برای هر شخصی، و بودن در یک رابطه متقابل گشوده است. (۳) حالا اگر چنین باشد، پس نباید هیچ شخصی به خدا بی‌اعتقاد باشد. (۴) این در حالی است که حداقل یک چنین شخصی وجود دارد. (۵) پس این گونه نیست که خدا وجود داشته باشد در ابطال استدلال شلنبرگ، باید دید که آیا دلیلی برای خدای کاملاً عاشق وجود دارد که بی‌اعتقادی را مجاز بداند.

پاسخ‌های ایجابی به مقدمه ۴ و ۳ متضمن دلایلی برای این تفکر است که اگر نامعتقدان، به رغم تحولاتشان، حداقل برای زمانی نامعتقد باقی بمانند، بهتر است. چرا که اگر خدا در آن زمان ایمان را به آن‌ها می‌قبولاند، شاید استقلال و آزادی اخلاقی‌اش به طرز زنده‌ای تقلیل می‌یافت (Swinburne 1979).

در پاسخ به مقدمه ۴، برخی معتقدند که شاید ما در موقعیتی نباشیم که بتوانیم دلایل خدا مبنی بر اختفایش را بفهمیم، چرا که حداقل تعجب آور نیست که دلیلی برای خدا وجود داشته باشد که خدا آن را بداند و ما ندانیم و این کاملاً منطقی است.

کلیدواژه‌ها: اختفای الهی، شلنبرگ، بی‌اعتقادی، عشق.

بررسی مسأله شر از منظر علامه طباطبائی و لایب‌نیتس با تکیه بر فقر وجودی و شر متافیزیکی

اکرم صفائی

دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه حکیم سبزواری، safaei.akr@gmail.com

سید محمد کاظم علوی

استادیار دانشگاه حکیم سبزواری، alavismk@yahoo.com

مسأله شر، زمینه‌ای را فراهم می‌کند که بتوان به مقایسه دو نظام فکری علامه طباطبائی و لایب‌نیتس پرداخت. در دیدگاه لایب‌نیتس، مسأله شر با ارائه شر متافیزیکی تبیین می‌شود. شر متافیزیکی در واقع همان نقصان اولیه موجودات متناهی است که ناشی از حقیقت ماهوی و محدودیت ذاتی آنها می‌باشد. لایب‌نیتس با تقسیم‌بندی شرور به شر متافیزیکی، شر اخلاقی و شر فیزیکی، شر متافیزیکی را علت بعید و ریشه شر اخلاقی و شر فیزیکی می‌داند، زیرا شر متافیزیکی یک ویژگی ذاتی موجودات ماهوی است. خداوند خالق موجودات است و بنابر اصل علیت، موجودات معلول و امکانی در مرتبه پایین‌تر نسبت به خداوند قرار دارند و همین امر موجب متناهی بودن و نقصان است که، وجه تمایز میان خداوند و سایر موجودات است. این دیدگاه لایب‌نیتس تا حد زیادی منطبق بر دیدگاه علامه طباطبائی در خصوص ممکنات است. علامه با تکیه بر فقر وجودی، معتقد است که ممکنات وجود مستقل و فی‌نفسه ندارند و حقیقت وجود منحصر در وجود حقیقی است. در هر دو دیدگاه تبیین مسأله شر با تکیه بر نقصان و محدودیت موجودات، تبیینی متافیزیکی پیدا می‌کند. اما مبانی مورد قبول علامه و لایب‌نیتس در این خصوص متفاوت است و به دیدگاهی متفاوت منتهی می‌شود. لایب‌نیتس برخلاف علامه که حقیقتی ماهوی برای ممکنات قائل نیست، ممکنات را دارای حقیقتی ماهوی هر چند محدود می‌داند و علاوه بر آن حقیقتی معلولی نیز قائل است که با مبانی فلسفی علامه در قبول نظریه تشان تفاوتی آشکار دارد.

کلیدواژه‌ها: لایب‌نیتس، علامه طباطبائی، فقر وجودی، شر متافیزیکی.

تصادف داروینی، جهش ژنتیکی و فعل الهی

سید فخرالدین طباطبایی

دکتری فلسفه دین، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، sft313@gmail.com

بی‌گمان، نظریه تکامل **داروین** از جمله مسائل علمی است که توانسته تأثیری شگرف در حوزه‌های گوناگون دانش‌های بشری گذاشته و به بحثی پردامنه در رشته‌های مختلف از جمله فلسفه دین و الهیات تبدیل شود. این نظریه از مولفه‌های گوناگونی شکل یافته که فهم نادرست آن در بسیاری از موارد به جدال‌های بیهوده منتهی شده‌است. از جمله این مولفه‌ها، **تصادف و شانس** است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که برای این واژه معانی گوناگونی - از جمله پدیده بی‌علت، پدیده مجهول العله و پدیده‌ای برآمده از فاعل بی‌هدف - گفته شده و هر فرد براساس یکی از معانی به اظهارنظر پرداخته‌است. افزون بر این، تصادف از سوی زیست‌شناسانی چون **داوکینز**، بهانه‌ای برای انکار خداوند نیز قرار گرفته است. در مقابل، فیلسوفان اسلامی این سه معنا را مورد ارزیابی قرار داده‌اند و تصادف زیستی را به معنای دوم و سوم را ممکن و از نگاه فلسفی تبیین‌پذیر می‌دانند؛ اما بر این نکته پافشاری می‌کنند که پذیرش تصادف به این دو معنا، هیچ‌گاه در مقابل خداواری نیست. بنابراین می‌توان به جهانی دو سطحی باور داشت که خداوند در طول آن قرار داشته و رویدادهای تصادفی در سطوح عرضی آن در حال شدن باشند.

کلیدواژه‌ها: نظریه تکامل، چارلز داروین، ریچارد داوکینز، تصادف، جهش ژنی، رانش ژن، اتفاق، فلسفه اسلامی، الحاد.

رابطه خدا و جهان آفرینش از نظرگاه مکتب ایده‌آلیسم مطلق هگل

ستار طهماسبی

دکترای فلسفه غرب، دانشگاه اصفهان، sattartahmasebie@yahoo.com

رابطه میان خدا و جهان آفرینش در مکتب ایده‌آلیسم مطلق هگل، به صورتی کاملاً متفاوت از برداشت‌های دینی و فلسفی مرسوم ظاهر می‌گردد. انگاره روح (Geist) نزد هگل، هرچند که اغلب خدا نامیده می‌شود، هم با مفهوم خدا در خداباوری سنتی متفاوت است و هم با مفهوم خدا در نزد معتقدان به وحدت وجود. در حالیکه در خدا باوری سنتی، خدا پیش از آفرینش وجود داشته و به صورت جدا از انسانها هستی دارد، در هگل، خدا سوژه تن یافته است که تن یافتگی ضرورت ذاتی او و جهان اشیاء متناهی تن او و انسان هم محمل این سوژه کیهانی است. چنین روحی، جدا از عالم و پیش از آن نمی‌تواند هستی داشته باشد. هر چند اعتقاد به یک جوهر واحد جهانروا به عنوان سرمنشأ تمام اشیاء متناهی، نقطه اشتراک هگل با اصحاب وحدت وجود است، ولی بدین جهت که او متناهی را نه ناپدید شونده در مطلق، بلکه آشکارکننده آن می‌داند و همچنین نامتناهی را نه صرفاً جوهر بلکه روح می‌داند، نمی‌توان او را وحدت وجودی تلقی کرد. هگل، با عدم پذیرش خدایی که این جهان را از بیرون طرح ریزی کند، خود را از طبیعت باوران جدا می‌کند و با اعتقاد به مطلق به عنوان امری درون ماندگار و نه امری نومنال و محض، از مرزهای متافیزیک سنتی نیز فراتر می‌رود. با این بیان، باید متذکر شویم که تفسیر هگل از رابطه میان خدا و جهان هستی، تفسیری منحصر به فرد است که در عین باور به درون ماندگاری امر مطلق، از فرو کاستن آن به اشیاء متناهی خودداری می‌کند. او روح مطلق یا خدا را (با تأویل به عقلانیت و کل بودن و با استناد به اصل صوری - غایی ارسطویی) دارای تقدم منطقی نسبت به همه جهان می‌داند و همه موجودات جهان را نه از راه علی و معلولی، بلکه از طریق دلیل منطقی از او استنتاج می‌کند و جریان آفرینش را، به گونه‌ای متفاوت از متدینان و همینطور متفکران پیش از خود توضیح می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: خدا، جهان، مطلق، روح، متناهی، نامتناهی.

مقایسه دیدگاه ملاصدرا و پلانتینگا در مسئله شر

معصومه عامری

دانشجوی دکتری کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری، ma.ameri@yahoo.com

در این پژوهش به روش کتابخانه‌ای، مبانی و راه‌حل‌های ملاصدرا به عنوان یکی از حکیمان متأله سنت فلسفه اسلامی و پلانتینگا به عنوان فیلسوف خداپاور سنت غرب، در مسئله شر مورد مطالعه تطبیقی قرار می‌گیرد. اصلی‌ترین مبنای ملاصدرا در پاسخگویی به شبهات در این زمینه، اصالت وجود است و راه‌حل‌های او در این خصوص، از الگوی عدمی بودن شر و مجعول بالعرض بودن آن تبعیت می‌کند، یعنی همان راه‌حلهایی که فیلسوفان یونان باستان نظیر افلاطون و ارسطو در این باب عرضه کرده‌اند؛ اما نوآوری ملاصدرا، بازگشت به استفاده کاربردی از اصل اصالت وجود و مساوق قرار دادن آن با خیر است، علاوه بر اینکه از براهین لمّی و ائی در حل مسئله مدد گرفته و مشکل ثنویت را با هموار کردن بستری توحیدی در حوزه عمل و نظر، حل کرده است. پلانتینگا نیز براساس معرفت‌شناسی اصلاح شده و با استفاده از توصیف جهان‌های ممکن و نسبت میان اختیار انسان و قدرت مطلق خداوند، اثبات می‌کند که مسئله منطقی شر با وجود خدا تناقض ندارد و از این طریق درصدد پاسخ به جی. ال. مکی است. این دو متفکر در اصل اعتقاد به خدا، عالم، قادر و خیر خواه بودن خدا، مشابهت اما در نوع مواجهه و تفسیر ذاتی و دفاع از عدل الهی و احسن بودن نظام هستی و غلبه ی نگاه منطقی با یکدیگر تفاوت دارند. بنابراین هر چند این دو متفکر در دو عصر مختلف و در دو سنت فکری - فلسفی متفاوت به تأمل درباره مسئله شرور پرداختند، ولی با توجه به مجموع مبانی و تنوع راه‌حل‌های ملاصدرا و پلانتینگا در مقابل شبهات شرور، می‌توان پاسخی تطبیقی ارائه داد که در آن تناقض و ناسازگاری میان شرور و وجود خدا و صفات کمالیه دیده نشود.

کلیدواژه‌ها: خیر و شر، اصالت وجود، عدمی بودن شر، دفاع مبتنی بر اختیار.

نظریه تکامل و مسأله شرور طبیعی: نقد و بررسی راه‌حل فرانسیسکو آیالا

هاله عبداللّهی راد

دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران،

halehabdullahiraad@yahoo.com

خداباوری و مسأله شر بعنوان یک چالش فکری از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. ریشه این مسأله از آنجا نشأت می‌گیرد که خدایان باور را وجود شرور را بعنوان قرینه‌ای مطرح می‌سازند که وجود خدای قادر مطلق و خیر محض مورد قبول باورمندان مومن را به چالش می‌کشد. آیالا بعنوان یک فیلسوف - زیست‌شناس خدایان، با تکیه بر مبانی نظریه تکامل پاسخی بدیع به مسأله شر داده است. او بر این باور است که عالم موجودات زنده نتیجه خالقیت مستقیم خداوند نمی‌باشد بلکه فرایندهای طبیعی تکاملی عامل طراحی موجودات زنده در عالم‌اند، از اینرو شر موجود در عالم بجهت کاستی‌ها و عیوب فرایند طبیعی تکامل است و ذات باری از این شرور میراست چرا که عالم حیات نتیجه طراحی عوامل کور طبیعی است نه خلقت مدبرانه خدای عالم و قادر مطلق. بدین ترتیب آیالا از تصادفی و کور بودن تکامل در واقع به نفع خدایان نتیجه می‌گیرد. در این نوشتار راه‌حل آیالا به مسأله شرور طبیعی ناشی از عالم جانداران را مطرح و به تبیین و تحلیل نظریات او پیرامون موارد ذیل خواهیم پرداخت:

۱. آنچه عامل شرور طبیعی عالم جاندار است نه اراده‌ی تکوینی خدا، بلکه فرایند طبیعی تکامل موجودات است که در طول سالیان متمادی از طریق جهش ژنتیکی و انتخاب طبیعی، طراحی موجودات زنده را انجام داده است.
۲. فرآیند تکاملی موجودات و نفی دخالت مستقیم الهی در آفرینش موجودات دامن ربوبی را از معضل شرور طبیعی می‌آلاید.

۳. پذیرش این دیدگاه تعارضی با خدایان ندارد. زیرا از آنجاییکه منشأ تکامل جانداران به طبیعت غیر جاندار باز می‌گردد می‌توان از فرضیه وجود خدا به عنوان بهترین تبیین برای وجود طبیعت بی‌جان سود جست؛ بنابراین خالقیت الهی با لحاظ علل ثانویه بطور غیر مستقیم شامل فرایند تکامل هم خواهد بود. از طرفی عدم رفع این شرور منافی قدرت مطلق الهی نخواهد بود چرا که قدرت الهی به چیزی جز همین علل ثانویه نمی‌تواند تعلق بگیرد و نتایج این علل هم ضروری خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: نظریه تکامل، مسأله شر، خدایان، طراحی، انتخاب طبیعی، علل ثانویه، فعل الهی.

کنش دینی در پدیدارشناسی دین ماکس شلر

حمیدرضا عرفانی‌فر

کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشگاه تهران، Hamidreza.erfanifar@gmail.com

حسن قنبری

دانشیار دانشگاه تهران، haghanbari@ut.ac.ir

ماکس شلر، پدیدارشناس آلمانی، دربارهٔ دین و تجربهٔ دینی مطالبی حائز اهمیت پیرامون این مفهوم و شناخت پدیدارهای آن دارد. شلر از رویکرد پدیدارشناختی در حیطه‌های مختلف علوم انسانی، از جمله انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی، اخلاق و دین بهره برده است. علی‌رغم فعالیت‌های فلسفی متنوع و چشمگیر او، همواره یکی از مسائل و پرسش‌های دغدغه‌مندانه‌اش به دین و دینداری مربوط می‌شود. گویی این‌که در بطن همهٔ فعالیت‌ها و کنکاش‌های عقلانی او مفاهیم دینی مستتر بوده‌اند. او با این رویکرد سعی دارد طرح کلی و ذاتی هر دینی را تبیین کند. شلر علاوه بر تلاش در جهت نشان دادن رابطهٔ «شخص» با «خدا» می‌خواهد منحصر به فرد بودن و تقلیل‌ناپذیر بودن تجربهٔ دینی را نیز اثبات کند. از دید او، تجربهٔ امر قدسی یا امر مطلق به وساطت برهان عقلانی، اما در شکل متمایزی از بداهت به نام مکاشفه داده می‌شود. شلر مکاشفه را به‌سادگی آن‌گونهٔ خاصی از دادگی تعریف می‌کند که در آن امر الهی یا امر قدسی داده می‌شود. او مشخصات ذاتی کنش دینی، یا کنش مکاشفه را برمی‌شمارد که مختص به این کنش هستند. نزد شلر، کنش دینی بعدی بنیادین و ذاتی از ابعاد انسان است. او شناخت را در نهایت از امر الهی و برای امر الهی می‌داند. در این مقاله به بررسی مفاهیم مطرح شده در پدیدارشناسی دین شلر یعنی، مکاشفه، دادگی امر قدسی، کنش دینی و نحوهٔ تبیین او از طرح فلسفی اش در باب دین و امر مقدس می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: ماکس شلر، پدیدارشناسی، مکاشفه، امر قدسی، دادگی، کنش دینی، شخص.

روش‌شناسی درک مفهوم خدا از دیدگاه توماس موریس

نرگس نظرنژاد

دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه الزهراء، nazarnejad@alzahra.ac.ir

مریم عسگری

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام، دانشگاه الزهراء، mar.asgari@gmail.com

درک مفهوم خدا و ابهام زدایی از آن، مهم‌ترین مسأله در الهیات فلسفی است؛ زیرا درک روشن مفهوم خدا از یک سو، راهگشای دیگر مسائل الهیاتی است و از سوی دیگر بر نحوه حیات دینی فرد تأثیر بسزایی دارد. الهیات فلسفی با استفاده از روش‌ها و تکنیک‌های فلسفی، در صدد است تا مفهوم خدا را با بالاترین درجه وضوح، تبیین کند. توماس موریس (۱۹۵۲) فیلسوف معاصر آمریکایی، از اندیشمندانی است که کوشیده است تا روش‌های تبیین مفهوم خدا را در سنت‌های دینی ادیان توحیدی استخراج کند و سپس خود روش نوینی را ارائه دهد. موریس با توجه به بررسی‌هایی انجام شده، بیان می‌کند که سنت‌های دینی ادیان توحیدی، به طور کلی از دو روش برای درک مفهوم خدا بهره جسته‌اند: او روش نخست را که بازگشت آن به آنسلم و بلکه به افلاطون است، الهیات موجود کامل می‌نامد که بر اساس آن صفات کمالی خداوند، مانند دانای مطلق، قادر مطلق و خیرخواه مطلق، ذاتی او هستند. روش دوم، روشی است که به ارسطو باز می‌گردد و با علیت سروکار دارد؛ موریس این روش را الهیات خلقت می‌نامد و معتقد است که این روش، بر ارتباطات بالفعل و بالقوه‌ای که میان خدا و دیگر موجودات برقرار است، تکیه می‌کند. پژوهش حاضر در صدد است تا با تبیین و بررسی دو روش پیش‌گفته از منظر موریس و سرانجام تبیین و ارزیابی روش مختار او که جمع میان این دو روش است، زمینه مطالعات مقایسه‌ای بعدی را فراهم آورد و نشان دهد که چگونه می‌توان تواما، با روش عقلانی و با تکیه بر وحی، از مفهوم خدا ابهام‌زدایی کرد و بدین طریق نحوه دینداری افراد را در پرتو درکی عقلانی‌تر و تازه‌تر از خداوند، ارتقاء بخشید.

کلیدواژه‌ها: مفهوم خدا، متون مقدس، عقل، وحی، الهیات خلقت، الهیات موجود کامل، توماس موریس.

تبیین و بررسی تقریرهای گوناگون از تجربه دینی در منظر شلایرماخر و ویلیام جیمز با نقد و تحلیل آن

سید داود عطائی

دانشجوی دکتری تخصصی کلام گرایش فلسفه دین، دانشگاه پیام نور،

davoodataii@gmail.com

غلامحسین خدری

عضو هیأت علمی و دانشیار دانشگاه پیام نور، g.khadri@gmail.com

اندیشه تجربه دینی اولین بار توسط فریدریش دانیل ارنست شلایرماخر متاله مسیحی، ادیب برجسته و فیلسوف آلمانی قرن هجده مطرح شد. شلایرماخر با مینا قرار دادن «احساس اتکاء به امر مطلق» که جزو یکی از ساحات اساسی انسانی - احساس - قرار داشت، سعی کرد بنیاد خداشناسی را که مورد تعرض و تعارض علم و عقل قرار گرفته بود رها سازد و این احساس مشترک موجود در تمامی انسانها را که در تجربه دینی آنها بی‌واسطه استدارک می‌شد را به‌عنوان گوهر اساسی وجوه اصلی دین معرفی کند. این امر در دو دوره زندگی شلایرماخر زیر قلم نقد نگارنده قرار گرفته است. سنت تجربه‌گروی شلایرماخر در دوره مدرنیته در کانون مباحث فلسفه دینی قرار گرفت و مباحث مهمی همچون تعریف تجربه دینی، ماهیت و حقیقت آن، تاثیر یا عدم تاثیر باورهای فردی در تجربه دینی و بالاخره جحیت معرفت‌شناختی وارد مباحث فلسفه دین کرد. فلاسفه دین و دین‌پژوهان با توجه به تجربه دینی مطروحه توسط شلایرماخر دست به ارایه نظریات مختلف و آراء جدید در این حوزه زدند که یکی از آنان ویلیام جیمز فیلسوف و روانشناس امریکایی و بنیانگذار مکتب «اصالت عمل» در قرن بیست بود که با پیروی از سنت تجربه‌گروی شلایرماخر و با قبول بنیاد احساس در تجربه دینی، احساس آرامش خاطر در انسانها را از ثمرات سودمندی عمل به عقیده تجربه دینی قلمداد کرد و در تقریر جدید - متأثر از اصول روانشناسی - تجربه عرفانی را به‌عنوان اساس تجارب دینی معرفی کرد و جوهر ثابت دین را براساس تجربه عرفانی باز تعریف کرد. تبیین، بررسی، تحلیل و نقد دیدگاه شلایرماخر و ویلیام جیمز از اهم اهداف اصلی نگارنده می‌باشد تا در سایه این نوشتار به ماهیت‌شناسی و معرفت‌شناسی تجربه دینی، در دو دیدگاه نایل شود و پس از تبیین سنت تجربه‌گرایی در باب سرشت

تجربه دینی به نقد و تحلیل جدی و فلسفی دیدگاه شلایرماخر و ویلیام جیمز در راستای معرفت‌زایی تجارب دینی پردازد. بدیهی است در نقد و تحلیل از تمایزات و تشابهات دو دیدگاه سخن‌ها گفته خواهد شد. لازم به ذکر است با ورود تجربه دینی به مباحث فلسفه دین از آن در مقوله برهان خداشناسی در کنار براهین دیگر یاد می‌شود که نقد این موضوع در حجیت معرفت‌شناختی تجربه دینی که ویلیام جیمز برای آن تلاشی تئوریک داشته، گفتاری خواهیم داشت. اما آنچه این تحقیق را متمایز می‌کند دستیابی به این مساله است که آیا این نظرات (ماخر - جیمز) ارزش معرفت‌شناختی دارد؟ آیا توجیه‌کننده معرفتی باورهای دینی هست؟ و آیا توجیه عقلانی برای اثبات واقعیت وجود الوهی هستند؟ نگارنده با نگاهی نقادانه متکی بر روش فلسفی و با تدقیق در آراء این دو فیلسوف دینی سعی دارد در حوزه فلسفه دین و زیر مجموعه تجربه دینی، مساله الهیات و خداشناسی و ارتباط آن با تجربه دینی را نمایان کند. البته نگارنده به نظری متخالف در انتهای مقاله می‌رسد که حوصله خواننده گرام دستیابی به آن را در پایان این مقال میسر می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تجربه دینی، شلایرماخر، ویلیام جیمز، تجربه عرفانی، برهان خداشناسی.

صدرا، دوگانه‌انگارِ نخواست‌گرای خلقت‌نگر و مقایسه آن با هسکر

محمد مهدی عموسلطانی

دانشجوی دکتری دین‌پژوهی، دانشگاه ادیان و مذاهب، Mahdi.amosoltani@yahoo.com

در تقابل با دوگانه‌انگاری نفس و بدن دکارتی، وحدت‌انگاری مطرح بود تا این‌که نخواست‌گرایی در تقابل با دوگانه‌انگاری و همچنین وحدت‌انگاری مطرح شد. متأسفانه در مقالات و کتب مختلف، به‌صرف مشاهده تقابل نگاه صدرا با دوگانه‌انگاری مشابهی و دکارتی قائل به وحدت‌انگار بودن ملاصدرا شده‌اند. حال آنکه با توجه به تقارب فلسفه صدرا و مکتب فلسفی- علمی و نوظهور نخواست‌گرایی، باید ملاصدرا را یک نخواست‌گرای جوهری خلقت‌نگر دانست. نظریه‌پرداز نخواست‌گرای جوهری (دوگانه‌انگاری نخواست‌گرا) در حال حاضر ویلیام هسکر است ولی با مطالعه مبانی فکری نخواست‌گرایی باید صدرا را به‌عنوان پیش‌تاز نظریه نخواست‌گرایی معرفی نمود. فیلسوفی که حتی دیدگاهش خلأهای تبیینی نخواست‌گرایی جوهری هسکر را ندارد. در این پژوهش با معرفی اجمالی نظریه نخواست‌گرایی جوهری و مطالعه تطبیقی آن با فلسفه صدرا، نوع خاص و ویژه نخواست‌گرایی جوهری خلقت‌نگرانه صدرا با معرفی و پیشنهاد می‌گردد و همچنین شواهدی دال بر برداشت اشتباه قائلین به وحدت‌انگاری صدرا ارائه می‌شود. صدرا با اذعان به حرکت جوهری جسم، و تحقق قوه دریافت صور مختلف نباتی، حیوانی و انسانی، و نیز اصل تشکیک در وجود، قائل به افاضه مدارج و سلسله‌مراتب نفس برحسب تکامل از جانب واهب‌الصور یا خدای متعال می‌گردد و از طرفی در دیدگاه وی نفس در ابتدا با جسم وحدت دارد منتها در مراتبی از تکامل تجرد جوهری و مفارقت‌پذیر می‌یابد. این نگرش وی را به‌عنوان دوگانه‌انگارِ نخواست‌گرای خلقت‌نگر معرفی خواهد نمود. دیدگاهی بدیع که از طرفی ضعف‌های نگرش دوگانه‌انگاری جوهری دکارتی و وحدت‌انگاری را ندارد و از طرفی واجد نقاط قوت نخواست‌گرایی ضمن رفع خلل‌های تبیینی نخواست‌گرایی جوهری هسکر است.

کلیدواژه‌ها: نخواست‌گرایی، دوگانه‌انگاری، خلقت‌گرایی، رابطه نفس و بدن، ویلیام هسکر، ملاصدرا.

رابطه بین انسان و خدا از نگاه مولانا

الهام غرازنی

دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران،

elhamghazani@yahoo.com

رابطه مفهومی است که بر فرض وجود دوطرف، امکان تحقق حاصل می‌شود. بحث رابطه بویژه رابطه میان خدا و انسان از مهمترین دغدغه‌های دینداران محسوب می‌شود از این روی مولانا جلال‌الدین بلخی جهت تحقق چنین رابطه‌ای قایل به وجودهای مستقل هم برای خدا و هم برای انسان است، تا قابلیت برقراری رابطه با یکدیگر را فراهم سازد. از این روی در آثار این حکیم بزرگ بصورت مستمر و مداوم رابطه میان انسان و خداوند مشهود است، خدایی که در عین تسلط بر همه هستی، خود را به گونه‌ای متجلی ساخته است که انسان بتواند با او رابطه برقرار سازد و قادر باشد تا به خداوند «تو» بگوید. رابطه میان انسان و خدا به دو بخش تقسیم می‌شود، رابطه خدا با انسان و رابطه انسان با خدا. مولانا در برقراری رابطه انسان با خداوند قائل به مراتبی است که می‌توان آن را به چهار رتبه تقسیم نمود. رابطه «من - آن»، رابطه «من - او»، رابطه «من - تو» و رابطه «من - من». رابطه «من - آن» پایین‌ترین درجه رابطه محسوب می‌شود که در آن بنده با نگاهی سودجویانه و از سر رفع حاجات به برقراری آن می‌پردازد که پس از برطرف شدن نیاز خداوند به فراموشی سپرده می‌شود. در رابطه «من - او» از نگاه سودجویانه فاصله می‌گیرد اما همچنان فاصله‌ها موجود است. رابطه «من - تو» فراتر از دو رابطه پیشین است زیرا در این مرتبه رابطه‌ای صمیمی و نزدیک میان انسان و خداوند شکل می‌گیرد تا بدانجایی که عابد، معبود خود را «تو» خطاب می‌کند، این رابطه نه از حیث رفع حاجات بلکه از روی تقرب الی الله و وصال با محبوب شکل می‌گیرد، اما مراتب رابطه به اینجا ختم نمی‌شود و مرتبه‌ای بالاتر نیز قابل مشاهده است و آن رابطه «من - من» است رابطه‌ای که در آن اندک فاصله موجود در «من - تو» نیز محو شده و انسان بی هیچ فاصله‌ای با خدای خود رابطه برقرار می‌سازد. تصویر چنین رابطه‌ای را در متفکران غربی همچون مارتین بوبر نمی‌توان مشاهده کرد چه بسا نهایت رابطه‌ای که برای انسان قائل است رابطه «من - تو» است، هرچند مارتین بوبر فیلسوف معاصر در بحث رابطه گامی نو برمی‌دارد و کتاب کوچکش تحت عنوان من و تو سر لوحه بسیاری از متفکران هم‌عصر و پس از خود می‌شود اما ما با تفکری

پیچیده‌تر و مناسب با محیط شرقی مواجه هستیم که حدود هفت قرن پیش مبحث رابطه را مطرح کرده که جای مذاقه، بررسی و تفسیر وسیع می‌باشد و آن همان است که مولانا جلال‌الدین بلخی بیان نموده است.

کلیدواژه‌ها: رابطه، انسان، خدا، مولانا.

جاودانگی در نگاه فیزیکالیست‌ها

حسن احمدی‌زاده

استادیار دانشگاه کاشان، hasan.ahmadizade@gmail.com

طیبه غلامی

دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، s.gholami69@gmail.com

از منظر الهیاتی، مهمترین مسأله‌ای که با بحث از اینهمانی شخصی ارتباط پیدا می‌کند، مسأله بقا و جاودانگی است. تحقق هر نوع جاودانگی مستلزم آن است که شخص پس از مرگ، استمرار شخص پیش از مرگ باشد. به تعبیر دیگر، تنها هنگامی می‌توان از جاودانگی شخص الف سخن گفت و آن را قبول کرد که شخص پس از مرگ همان شخص پیش از مرگ باشد، نه موجودی شبیه و مثل آن. همین مسأله است که پای مسأله اینهمانی شخصی و به تعبیری اینهمانی هویت را به مسأله جاودانگی باز می‌کند. اگر واقعاً شخص واحدی وجود دارد، باید ببینیم این شخص واحد چیست و معیار وحدت او کدام است؟ آنان که می‌پذیرند واقعاً با شخص واحدی روبه‌رویند، برای تبیین اینکه چرا این شخص همان شخص دیروز یا چند سال پیش است، معیارهایی را پیشنهاد کرده‌اند: معیار روانشناختی (حافظه)، معیار بدنی (معیار مغز)، (معیار جسمانی)، معیار ترکیبی و معیار نفس. این چهار معیار در پذیرش اینهمانی شخصیت مشترک هستند، اما دیدگاه‌های متفاوتی را نسبت به جاودانگی ارائه می‌دهند. در این مقاله ابتدا تلاش خواهیم نمود تا بر اساس یک تقسیم‌بندی کلی، بطور مختصر پنج نظریه اصلی و خوانش‌های مختلف از هر یک از این نظریات درباره جاودانگی را توضیح دهیم. در بخش دوم نظریات فیزیکالیست‌های برجسته‌ای همچون لامونت، ننسی مورفی، آنتونی فلو، جفری اولن را با توجه به معیارهایشان درباره اینهمانی شخصی را، مورد کاوش قرار خواهیم دهیم.

کلیدواژه‌ها: جاودانگی، لامونت، ننسی مورفی، آنتی فلو، جفری اولن، فیزیکالسم، اینهمانی شخصی.

عدالت چند جهانی و مسأله شر

نرگس فتحعلیان

استادیار گروه فیزیک، دانشگاه پیام نور، narges.fathalian@gmail.com

ایده چندجهانی در ادبیات موضوع مسأله شر به عناوین گوناگون وارد شده است. برخی فلاسفه (مانند مگیل، ۲۰۱۱) چندجهانی را روش مرجحی برای حل مسأله شر می‌دانند. به این شکل که جهان‌های بسیار، حتی جهانی که در آن هیچ شری نیست، وجود دارند. همانند نقاشی که طرح مورد نظرش را بارها کشیده تا به طرح نهایی برسد. مخالفان معترض‌اند که وجود شر در همین جهان مشاهده‌پذیر ما چه ضرورتی دارد. خداواران می‌گویند خدا تنها یک جهان نیافریده است بلکه بزرگ‌ترین جهان ممکن (چندجهانی) را محقق کرده است. منتقدان می‌گویند آیا چندجهانی‌های ممکن نیستند که بهتر از بقیه باشند؟ خداواران نامحدودبودن چندجهانی را دلیل بر توفیق‌ناپذیری خالق آن می‌دانند. اما منتقدان می‌گویند «اگر وجودی جهانی بیافریند که ارزش آفریدن ندارد، آن وجود توفیق‌پذیر است» (کرای، ۲۰۱۰). برخی می‌گویند خدا جهان‌های بی‌شماری آفریده است - برای مثال هر جهانی که شامل خیر بیشتری می‌شود تا شر. برخی چون مونتون (۲۰۱۰) می‌گویند این شکل عدالت چندجهانی نمی‌تواند توضیح دهد که چرا خدا جهان‌هایی با رنج‌های بی‌پایه آفریده است. برخی مسأله نبودن بهترین جهان را به کمک ایده چندجهانی قابل حل می‌دانند (روو ۱۹۹۳ و ۲۰۰۴). در مقابل جانسون (۲۰۱۴) فرضیه چندجهانی را پاسخی مناسب نمی‌داند و می‌گوید چندجهانی مسأله‌های جدیدی چون نبودن برترین استاندارد را ایجاد می‌کند. ما در این مقاله با طرح نظرات مختلفی که از تکرار جهان در حل مسأله شر استفاده کرده‌اند بحث می‌کنیم که گرچه به نظر نمی‌رسد در نهایت چندجهانی بتواند پاسخی مبرم برای مسأله شر باشد اما این مسأله را به سطحی متفاوت می‌برد و ادبیات موضوع را تغییر می‌دهد و به ما اجازه خواهد داد که در وسعت نظری بیشتری درباره مسأله شر و پاسخ‌های ممکن به آن بیاندیشیم.

کلیدواژه‌ها: چندجهانی، مسأله شر، عدالت چندجهانی، مسأله نبودن بهترین جهان.

محمد اسماعیل دولابی؛ امکانی برای طرح اگزیستانسیالیسم اسلامی

محمد مهدی فلاح

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه علامه طباطبائی،

m.mahdi.fallah@gmail.com

پرسش درباب چیستی اگزیستانسیالیسم از جمله پرسش‌های گشوده در زمینه تفکر درباب مکاتب فلسفی معاصر است. امروزه تقریباً اجماع بر آن است که اگزیستانسیالیسم، بیش از آنکه متکی بر تعریفی واضح و متمایز باشد، ناظر به نوع خاصی از تفکر به موضوعات مشخصی است. با این تلقی از اگزیستانسیالیسم، می‌توان رد این نوع از تفکر را در سنت‌های دیگری بجز مسیحیت نیز یافت. محمد اسماعیل دولابی، عارف معاصر شیعی، از جمله افرادی است که پیگیری سخنرانی‌هایش طرح چنین امکانی را موجه جلوه می‌دهد. اهتمام ویژه او برای پرداختن به درد و رنج‌های زندگی انسان، با تمرکز بر وضع جدید زیست شیعیان ایرانی، و تأملات بخصوص او درباب مرگ، چیزی نیست که بتوان ارجاعات روشنی برای آن در درون سنت‌های پیشین عرفان شیعی یافت و به شکل منحصربه‌فردی متعلق به زندگی جدید شیعیان در دوران معاصر است. دولابی با ارجاع مکرر به اهمیت «خود» در مواجهه با جهان پیرامونی و سخن گفتن از اینکه «فرد انسانی» است که ملاک و میزان ارزیابی امور (حتی در قیامت) است، از نوعی سوژکتیویسم دفاع می‌کند که بن‌مایه تفکر اگزیستانسیالیستی است. او با سرپا زدن از تفکر انتزاعی درباب وضعیت انسان (که در سنت عرفان نظری معمول است)، عملاً پیش‌قراول تأمل انضمامی به انسان در سنت عرفان متأخر شیعی است. تلاش در جهت معرفی و تنسيق این قبیل مواضع دولابی، رسالتی است که این مقاله برعهده دارد. در اینجا تلاش می‌شود با طرح اندیشه‌های بخصوص محمد اسماعیل دولابی در خصوص مرگ، درد، اضطراب و زندگی انسان، امکاناتی برای طرح چیزی با عنوان «اگزیستانسیالیسم اسلامی» مورد پژوهش قرار گیرد؛ تا شاید با جعل چنین عنوانی، مجالی برای شناسایی متفکران دیگری از این دست در دوران معاصر فراهم آید.

کلیدواژه‌ها: محمد اسماعیل دولابی، اگزیستانسیالیسم، اسلام، سوژکتیویسم، رنج، اضطراب، مرگ.

مسئولیت عقلانی در تعبّدپذیری دینی

اکبر قربانی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردستان، qorbani61@gmail.com

مؤمنان در پذیرش برخی یا بیشتر معتقدات دینی خود، نوعی تعبّد و تسلیم و سرسپاری نشان می‌دهند. یعنی بدون اینکه برای یکایک گزاره‌های دینی، دلیل عقلی داشته باشند، تنها با اعتماد و اطمینان به مرجع موثق، آنها را می‌پذیرند. این تعبّدپذیری مؤمنانه، در باب گزاره‌های خردگریز دینی، بیشتر مصداق می‌یابد و رخ می‌نماید. آیا این تسلیم و تعبّد مؤمنانه، تنها یک حالت روانشناختی است و هیچ جنبه عقلی و پشتوانه استدلالی ندارد؟ به تعبیر دیگر، می‌توان پرسید که مسئولیت عقلانی مؤمنان نسبت به گزاره‌های دینی - به‌ویژه گزاره‌های خردگریز دینی - چیست؟ در پاسخ به این پرسش، می‌توان گفت که ما با روش تعبّدی در ایمان دینی، اگرچه صدق یکایک گزاره‌های دینی را جداگانه مورد بررسی و ارزیابی عقلانی قرار نمی‌دهیم و به سود آنها استدلالی اقامه نمی‌کنیم، اما در باب راستگویی و حقانیت حامل یا حاملان این گزاره‌ها، نوعی اطمینان حاصل کرده‌ایم که می‌تواند عقلانی و مستدلّ هم باشد. در واقع، درست است که روش تعبّدی در ایمان دینی، متمایز از روش عقلی و استدلال عقلانی است، اما با اعتراف به اینکه تفکیک روشن و دقیق ایمان از عقل، کاری بسیار دشوار است، به نظر می‌رسد خود روش تعبّدی و رجوع به مرجع موثق در تعلیم دینی و آموزه‌های وحیانی، بخشی از مسئولیت عقلانی ما است و از پشتوانه‌ای استدلالی بهره‌مند است. به این معنا که اگر ما فرد یا افرادی را به عنوان مرجع موثق پذیرفتیم، مسئولیت عقلانی ما اقتضا می‌کند که سخنان آن فرد یا افراد را بپذیریم، حتی اگر عقل ما نتواند درستی سخنان ایشان را از طریق استدلال دریابد. پس اگر پیامبران الهی، به عنوان مرجع موثق، همه سخنانشان درست و صادق باشد، مسئولیت عقلانی ما این است که سخنان ایشان را بپذیریم، حتی اگر از طریق استدلال عقلی نتوانیم در باب درستی یا نادرستی سخنانشان قضاوت کنیم. بنابراین، می‌توان گفت که روش تعبّدی در پذیرش آموزه‌های وحیانی، نه تنها منافاتی با عقل و مسئولیت عقلانی ندارد، بلکه بخشی از مسئولیت عقلانی ما به‌شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: عقل، ایمان، تعبّد، مسئولیت عقلانی، آموزه‌های وحیانی.

لوازم معرفتی اقبال به فلسفه تطبیقی دین

قدرت‌الله قربانی

دانشیار فلسفه، دانشگاه خوارزمی، qorbani48@gmail.com

فلسفه تطبیقی دین می‌تواند به‌عنوان رویکردی جدید در مطالعات فلسفی دین در نظر گرفته شود. در این رویکرد، ارزیابی عقلانی باورهای دینی، نه از یک منظر، بلکه از منظرهای مختلف تطبیقی است. درواقع، فلسفه تطبیقی دین برای ما این امکان را فراهم می‌سازد تا تا باورهای دینی خود را از نگاه عقلانی دیگران، و اعتقادات دینی دیگران را از نگاه عقلانی خود بنگریم. نتیجه اقبال به چنین رویکردی ممکن است اصلاح، ابطال، تعمیق یا اثبات درستی باورهای دینی ما یا دیگران باشد. این نتیجه ممکن است برای دینداران گوارا یا ناگوار باشد، اما فیلسوفان دین بایستی نتایج و لوازم معرفتی اقبال به فلسفه تطبیقی دین را بپذیرند. یعنی اگر نتیجه اقبال به مطالعه تطبیقی فلسفی در باورهای دینی منجر به ابطال یا اصلاح بنیادی در باورهای دینی ما باشد، ما بایستی بطریق عقلانی و شجاعانه این نتیجه را بپذیریم و به اصلاح یا کنار گذاشتن باورهای دینی مورد نظر اقدام کنیم. درواقع از آنجا که فلسفه دین درصدد ارزیابی عقلانی گزاره‌های دینی است، اقبال به فلسفه تطبیقی ممکن است نگرش عقلانی ما را به دین و سنت دینی خود ما یا دیگران به چالش طلبیده و بخشی از باورهای دینی ما یا آنها را از حجیت معرفتی ساقط نماید. در این مقاله، تلاش می‌شود نشان داده شود که پیامدهای معرفتی اقبال به فلسفه دین تا چه پذیرفتنی هستند و در چه بخش از باورهای دینی یا کلیت دین، امکان وقوع چنین رخدادی بیشتر وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه تطبیقی دین، ارزیابی عقلانی، باورهای دینی، دین، خدا، زندگی اخروی.

خدا و محبت، رویکردی مقایسه‌ای در بررسی فلسفه دین ارسطو و ملاصدرا

مریم قلی‌بیگی

دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه حکیم سبزواری، name.family1990@gmail.com

سید محمد کاظم علوی

استادیار دانشگاه حکیم سبزواری، alavismk@yahoo.com

یکی از مباحث مهم در فلسفه‌ی دین رابطه‌ی انسان با خداست. این تحقیق به بررسی مقایسه‌ای این رابطه بر اساس محبت می‌پردازد. در بین مباحث مرتبط با محبت، محبت خدا به عنوان خالق هستی بخش جهان، از اهمیت بالایی برخوردار است. محبت خدا لفظ عامی است که می‌تواند شامل: محبت خدا به خودش، محبت خدا به جهان، محبت خدا به انسان، محبت انسان به خدا و محبت جهان به خدا گردد. ارسطو و ملاصدرا در آثار ارزشمند خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم به این مباحث پرداخته و آن را مورد مطالعه قرار داده‌اند. در این راستا این پژوهش با روش تحلیل مقایسه‌ای به مقایسه دیدگاه ارسطو به عنوان فیلسوف یونان باستان و ملاصدرا فیلسوف متأخر مسلمان خواهد پرداخت و چگونگی و شروط آن را از نظر دو فیلسوف مورد بررسی قرار می‌دهد. ارسطو با در نظر گرفتن محرک لایتحرک، و با این مبنا که خداوند به غیر، گرایش و محبت ندارد، محبت خدا به انسان، را غیرممکن می‌داند ولی گرایش و محبت انسان و جهان را به خدا امکان‌پذیر می‌داند. اما در مقابل ملاصدرا با مبنای حقیقت وجود و فاعلیت بالتجلی، رابطه‌ی میان خدا و انسان را رابطه‌ای دوطرفه در عشق و محبت می‌داند و بر این باور است که هم خداوند انسان و تمام موجودات را دوست دارد و به آنان عشق می‌ورزد و هم تمام عالم دارای عشق طبیعی و ارادی نسبت به خالق خود هستند.

کلیدواژه‌ها: خدا، محبت، دوستی، ارسطو، ملاصدرا.

مفهوم خدا در اندیشه توماس آکوئینی

مستانه کاکایی

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، Mastaneh.kakaay@gmail.com

فلاسفه پیش از مسیحیت تا زمانی که دین یهودی - مسیحی به آنها نیاموخته بود که وجود داشتن اسم مناسب وجود اعلی است این مسأله را درک نکردند؛ مثلاً خدای ارسطو، «فکرِ فکر» است، فکر محض او «وجود محض» نیست. اما فلاسفه مسیحی از همان آغاز مسیحیت با استناد به کتاب مقدس، صفت «وجود» را برای خداوند کلیدی دانستند. آگوستین، آنسلم (۱۱۰۹-۱۱۳۳) و توماس آکوئینی (۱۲۲۵-۱۲۷۴) حمایت کتاب مقدس از این نظریه را خاطر نشان کردند. پرسش این است «مفهوم خدا» نزد توماس آکوئینی چیست؟ نسبت «وجود» و «خدا» با توجه به عبارت کتاب مقدس (سفر خروج) «من هستم» چگونه است؟ توماس چگونه «وجود» در کتاب مقدس را با «وجود» در فلسفه پیوند می‌زند؟ دلایل توماس برای این پیوند چیست؟ نقطه حرکت توماس در سخن گفتن از خدا به عنوان «وجود بنفسه» جمله معروف کتاب مقدس است. خداوند در کتاب مقدس (سفر خروج ۳:۱۴) خودش را به موسی «من هستم» معرفی می‌کند. این اسم شایسته خداوند است و هر اسمی بر ذات آن چیز دلالت دارد پس فعل وجود الهی عین ذات اوست. برای توماس «من هستم» به «فعل وجودی» اشاره دارد. در این مقاله برآنیم ضمن بررسی پیوند «وجود و خدا» در مسیحیت و توماس، دلایل آن را بررسی کنیم و به این نتیجه برسیم «من آنم که هستم» اسم شایسته خداست و با «فعل محض وجود» یکی است.

کلیدواژه‌ها: مفهوم خدا، وجود، کتاب مقدس، «من هستم»، توماس آکوئینی.

بررسی انتقادات ریچارد گیل بر برهان امکان و وجوب رایشنباخ

محمد کریمی لاسکی

دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران، Karimi11401@gmail.com

نسخه PSR لایبنیتز می‌گوید هیچ فکتی نیست که موجود باشد مگر اینکه دلیل کافی برای اینکه چرا چنین است، داشته باشد. ریچارد گیل با تکیه بر تمثیل تاکسی شوپنهاور می‌گوید عموم براهین جهان‌شناختی پس از تلاش برای اثبات وجود خدا، PSR را رها می‌کنند حال آنکه مضمون آن، مستلزم تبیین‌جویی از همان خدای اثبات شده است. پاسخ آماده رایشنباخ ارائه نسخه تعدیل شده PSR است: هر موجود ممکن محتاج دلیل کافی است. و از آنجا که خدای استدلال رایشنباخ ضروری و تبیین‌ناپذیر است، موضوع این اصل قرار نمی‌گیرد. گیل با تمرکز بر معنای ضرورت در استدلال رایشنباخ نتیجه می‌گیرد که ضرورت مد نظر او ضرورت مطلق نیست و ضرورتی است که ناظر بر جهان بالفعل است. از طرفی موجود ممکن در استدلال او نهایتاً به معنای این است که مطلقاً ممکن است (به امکان عام) که چنین چیزی موجود باشد همانطور که مطلقاً ممکن است موجود نباشد. از آنجا که خدای رایشنباخ ضرورتی معطوف به جهان بالفعل دارد، می‌تواند ذیل امکان تعریف شده بالا قرار بگیرد: خدایی که مطلقاً ممکن است که موجود باشد همانطور که مطلقاً ممکن است که موجود نباشد. وجه چنین امکانی زمانی روشن تر می‌شود که رایشنباخ از طرفی می‌گوید ممکن نیست برای خدا تبیینی وجود داشته باشد و از طرفی مانع چنین چیزی از طریق برهان وجودی است، اما فرض اینکه خدای او، در جهان بالفعل، به اراده یک موجود خدا‌سان و مطلقاً ضروری، موجود باشد از طرف او به‌نحو استدلالی رد نمی‌شود. بنابراین اگر چنین خدا‌سانی ممکن باشد، در آن صورت تبیینی برای خدای رایشنباخ خواهد بود، در نتیجه رایشنباخ به‌نحو نا مشروعی PSR را کنار گذاشته است. در این مقاله ابتدا گزارش دقیقی از استدلال رایشنباخ می‌آورم سپس نشان خواهم داد تعریف رایشنباخ از موجود ضروری تعریفی پسا استدلالی است. بنابراین بازهم می‌توان از همان راه، له موجود مطلقاً ضروری استدلال کرد.

کلیدواژه‌ها: لایبنیتز، رایشنباخ، ریچارد گیل، برهان امکان و وجوب.

رابطه خدا و انسان از دیدگاه ابن‌سینا و قاضی عبدالجبار همدانی

آفاق کریمی

کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه خوارزمی، karimiafagh@gmail.com

مرتضی فتحی‌زاده

دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه خوارزمی، mfathizadeh@gmail.com

شاکر لوائی

استادیار گروه فلسفه، دانشگاه خوارزمی، shakerlavaei@gmail.com

چگونگی رابطه خدا و انسان همواره یکی از دغدغه‌های مهم فلسفی، کلامی در جهان اسلام بوده است. فیلسوفان و متکلمان با توجه به رهنمودهای قرآن، رویکردهای عقلانی و تأثیرپذیری از اندیشه‌های سایر فلاسفه کوشیده‌اند این رابطه را تبیین نمایند. در این میان، ابن‌سینا رابطه انسان و خداوند را با الگوی ادراک و عشق تبیین نموده و معتقد است آدمی با شهود و حب و کشش خویش به سوی خداوند، به مقامی می‌رسد. از دیگر سو، قاضی عبدالجبار همدانی رابطه انسان و خدا را تحت عنوان لطف تبیین می‌نماید. لطف خدا نباید رابطه‌ای شخصی با او در نظر گرفته شود. از نظر عبدالجبار، انسان از طریق یاری و مدد مستقیم، رابطه‌ای شخصی و محدود با خداوند دارد. ابن‌سینا و عبدالجبار، خدا را غیرقابل‌تغییر و غیرمادی می‌دانند اما عشق و عقلش را در اصل برای خود و موجودات مجرد و فرشتگان مقربش در نظر گرفته‌اند. خدا برای هر دو متفکر، غیرقابل‌تغییر و مجرد است، و هر دو به ویژگی‌های ازلی برای خداوند معتقدند. پژوهش حاضر به روش کتابخانه‌ای اعم از حقیقی و دیجیتالی و به صورت تحلیلی - توصیفی انجام شده است. این دو رویکرد دارای پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و الهیاتی هستند. شناخته‌تر شدن ماهیت خدا و انسان و زمینه‌های فکری ذهن آدمی گامی در جهت شفاف‌سازی معنای زندگی برداشته و تأثیر فلسفه و کلام را در تبیین بهتر از رابطه میان انسان و خداوند نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: ماهیت خدا، ماهیت انسان، ابن‌سینا، قاضی عبدالجبار همدانی.

تحلیل و نقد ادله عرفان نظری در اثبات وجود مطلق واجب تعالی

سید شهریار کمالی سبزواری

دانش آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، shahriarkamali60@gmail.com

تا پیش از زمان صدرالمتألهین، محققین عرفان نظری مکتب محی‌الدین عربی در چهار چوب نظام فلسفی (وجود - ماهیت) تلاش‌های فراوانی جهت اثبات وجود واجب تعالی به عنوان حقیقتی مطلق و نامحدود انجام دادند که از آن جمله می‌توان به ادله ابوحامد و صائن الدین ترکه اصفهانی در متن کتاب *قواعد التوحید* و شرح آن با عنوان *تمهید القواعد* اشاره نمود، همچنین محقق قیصری در مقدمه مبسوط خود بر *فصوص الحکم* و سید حیدر آملی در رساله *نقد التقود فی معرفه الوجود* نیز در اثبات مدعای مذکور بسیار کوشیده‌اند. ما در این مقاله نشان خواهیم داد که تمام ادله‌ای که برای اثبات وجود مطلق حق تعالی توسط محققین عرفان نظری اقامه شده است یا به دلیل خلط مفهوم و مصداق و خلط حمل اولی و حمل شایع و یا به جهت مفروض قلمداد کردن اصل مدعا، مصاب و منتج به نتیجه نیست و هرگز اصل مدعای وجود مطلق حق تعالی را اثبات نمی‌کند، آنگاه در ادامه به این مسأله می‌پردازیم که برای اثبات وجود مطلق حق تعالی لازم است که سه مقدمه بر اساس مبانی حکمت متعالیه به درستی تبیین شود تا بتوان بر اساس آن وجود مطلق حق تعالی را اثبات نمود، این مقدمات عبارتند از: ۱- اصالت وجود و اعتباریت ماهیت ۲- تشکیک خاصی وجود ۳- وجود رابط معلول. بر اساس سه مقدمه پیش گفته می‌توان با تحلیل دقیق تشکیک خاصی وجود و وجود رابط معلول، حداقل دو دلیل برای اثبات اطلاق واجب تعالی اقامه نمود و واجب تعالی را به عنوان وجود مطلق اثبات کرد.

کلیدواژه‌ها: عرفان نظری، واجب‌الوجود، وجود مطلق، حمل اولی و حمل شایع، مفهوم و مصداق.

بررسی مفهوم خدا از منظر وحدت وجودی ابن عربی و وحدت جوهری اسپینوزا

مرتضی گودرزی

دکتری فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، m1313g@yahoo.com

در بررسی تطبیقی آراء فلسفی و عرفانی ابن عربی با اسپینوزا می‌توان ضمن کاوش در مفهوم خدا به دو منظر وحدت وجودی و وحدت جوهری برخورد. آنچه که بطور مشخص در اندیشه‌های متفکران مورد بحث مطرح شده، توجه به خدا و نحوه ارتباط میان عالم و طبیعت با خداست که به نوعی وحدت و یگانگی منتهی می‌شود، اما آیا ماهیت این وحدت همانند است؟ جوهر نامتناهی اسپینوزا خداست که با طبیعت یک جوهر یگانه را تشکیل می‌دهد و هر چیزی که در عالم وجود دارد یا رخ می‌دهد، جنبه‌ای یا وجهی و شأنی از خدا است. اما مطابق نظر ابن عربی بر اساس وحدت شخصیه وجود، همه هستی در یک حقیقت متعالی، که همان وجود حق تعالی باشد، منحصر است و بقیه موجودات تعینات و نسب آن حقیقت هستند که وجودی و رای آن ندارند. در این مقاله ضمن تحقیق در محورهای خداشناسی و وجودشناسی اندیشمندان مذکور در تعریف خدا و بیان دیدگاههای ایشان در ارتباط میان خدا و عالم تلاش شده تا نقاط اشتراک و افتراق اندیشه‌های آنها در نظریه وحدت و کمال مورد بررسی قرار گیرد. آنچه به خصوص در این بررسی به قرابت اندیشه‌ها کمک می‌کند بحث از حقیقت وجود و بساطت آن است. همچنین عینیت وجود و ماهیت خدا و نسبت خدا با صفاتش و با مخلوقات از امور قابل بحثی است که در صورت اثبات یگانگی خدا با هستی، گرایش‌های وحدت وجودی و جوهری را تأیید می‌کند یا به هم نزدیک می‌کند.

کلیدواژه‌ها: جوهر نامتناهی، وجود مطلق، کثرت، وحدت، تجلی.

تحلیل برهان وجوب و امکان منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی

شاکر لوائی

عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی، Shakerlavaei@gmail.com

طیبه رضایی ره

دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی، Trezaeirah@yahoo.com

خواجه طوسی برهانی بر ابطال تسلسل اقامه می‌کند که دیگران آن را برهانی بر اثبات واجب‌الوجود تلقی کرده‌اند. از نظر آنها امتیاز این تقریر بر سایر تقریرهای برهان وجوب و امکان، این است که اولاً، مبتنی بر ابطال تسلسل نیست و ثانیاً، در آن از وجود کل سلسله ممکنات استفاده نشده است. توضیح اینکه پیش از این برهان، برهان‌های وجوب و امکان دو دسته بودند: دسته اول برهان‌هایی بودند که مبتنی بر استحاله تسلسل بودند و برای تکمیل آن براهین لازم بود که امتناع تسلسل هم اثبات شود. اما بر براهین استحاله تسلسل انتقادهای مختلفی وارد شده است.

دسته دوم برهان‌هایی بودند که در آنها برای مصون ماندن از انتقادهای وارد بر امتناع تسلسل، کل سلسله ممکنات به عنوان یک مجموعه ممکن در نظر گرفته می‌شد و در پی علتی برای کل بودند. تقریر ابن‌سینا در *نجات* و *اشارات* و تقریر سهروردی در *مطارحات*، از این دسته بودند.

تقریرهای دسته دوم هرچند از اشکالی که به تقریرهای دسته اول وارد شده بود، مصون بودند؛ با اشکال جدیدی مواجه شدند و آن اینکه کل سلسله ممکنات در خارج، یک وجود جدیدی نسبت به آحاد آن ندارد. تنها ممکنات موجود هستند؛ سلسله‌ای وجود ندارد که نیازمند علتی باشد.

حال، مدعای حکما درباره تقریر خواجه این است که این برهان نه مبتنی بر بطلان تسلسل است و نه ایراد دسته دوم براهین را دارد.

اما نظر ما این است که این برهان هرچند اشکال تقریرهای پیشین را ندارد، برخلاف مدعای حکما، اعتبار کمتری نسبت به آنها دارد چون صرفاً مصادره به مطلوب است.

کلیدواژه‌ها: امتناع تسلسل، واجب بالذات، واجب بالغیر.

بررسی تطبیقی دیدگاه‌های ویلیام هاسکر و پل هلم درباره رابطه تدبیر الهی در جهان و اختیار انسان

سکینه محمدپور

عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز،

Mohammadpour_S62@yahoo.com

این مقاله چگونگی تدبیر خداوند نسبت به جهان و پیامدهای وجود اختیار در انسان‌ها را برای تدبیر الهی، با مقایسه دیدگاه‌های ویلیام هاسکر و پل هلم مورد بررسی قرار می‌دهد. ویلیام هاسکر و پل هلم هر دو تصور می‌کنند که وجود اختیار آزاد اصیل برای انسان به این معنا که بتواند کاری غیر از آنچه در واقع می‌تواند انجام دهد را انجام دهد، خداوند را در معرض سرخوردگی و یأس قرار خواهد داد و در صورت تحقق چنین امری خداوند خطرپذیر خواهد بود. هاسکر معتقد است که ما دارای چنین اختیاری هستیم و بنابراین خداوند خطر می‌کند. اما هلم استدلال می‌کند که خداوند کنترل قوی به موقع بر نظام آفرینش اعمال می‌کند و بنابراین خطر نمی‌کند. هدف این مقاله مشخص کردن قلمرو تدبیر الهی و بررسی ارتباط آن با اختیار انسان است. این مقاله قصد دارد که بر مبنای علم و قدرت بی‌پایان الهی هر نوع خطرپذیری را از ساحت یگانه پروردگار جهان نفی نماید و بر مبنای دیدگاه اسلام نسبت به خداوند دیدگاه‌های ویلیام هاسکر و پل هلم را نسبت به تدبیر الهی بررسی کند. بنابراین این مقاله با توصیف و تحلیل استدلال‌ها و مباحث مطرح شده درباره این مسأله و مقایسه بین آنها به تحلیل نهایی موضوع خواهد پرداخت که نتیجه آن نفی هر نوع خطرپذیری از خداوند خواهد بود و اثبات خواهد شد که با توجه به احاطه وجودی خداوند بر تمام عالم هستی هیچ امری نمی‌تواند سبب سرخوردگی و یأس برای ذات مقدس خداوند شود.

کلیدواژه‌ها: تدبیر الهی، اختیار، خطرپذیری، ویلیام هاسکر، پل هلم.

ایمان غیر گزاره‌ای در پرایس و روزبهان بقلی

حسین محمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه علامه طباطبائی،

mohammadi.hossein.1992@gmail.com

تناقض اساسی‌ترین مشکلی است که در یک سیستم الهیاتی می‌توان با آن مواجه شد. تناقضی که در سیستم‌های الهیاتی پدید می‌آید رابطه مستقیم با گزاره‌ای بودن دارد. این تناقضات را می‌توان در غالب غیر گزاره‌ای بودن باورها حل کرد. پرایس و روزبهان بقلی هر دو به غیر گزاره‌ای بودن ایمان معتقدند. پرایس بین دو نوع باور تمایز می‌گذارد. باورهایی که قالب «باوربه» و باورهایی که قالب «باوربه‌اینکه» دارند. وی معتقد است که از زمان افلاطون تاکنون معرفت‌شناسان باوربه‌ها را به باوربه‌اینکه تقلیل داده‌اند. در حالی که جز موارد اندکی این تقلیل ممکن نیست. باوربه‌گرایشی نسبت به «شخص، انسان، یا خدا» دارد. و باوربه‌اینکه‌گرایشی به «شخص، انسان یا خدا وجود دارد» می‌باشد. باوربه‌ها غیر گزاره‌ای و باوربه‌اینکه‌ها گزاره‌ای هستند. اگر بخواهیم باوربه‌ها را به باوربه‌اینکه تقلیل دهیم، بخشی از معنای اولیه را از دست می‌دهیم. پرایس باوربه‌ها را به ارزش‌گذارانه و وجودی تقسیم می‌کند. باوربه خدا و باورهای دینی از نوع ارزش‌گذارانه‌اند. لذا ایمان غیر گزاره‌ای با تمایز نهادن میان باوربه و باوربه‌اینکه رهیافت بهتری نسبت با ایمان گزاره‌ای خواهد داشت. در «روزبهان بقلی» نیز رگه‌هایی از ایمان غیر گزاره‌ای مشاهده می‌شود. در نظر وی تجارب عرفانی غیر کلامی و غیر زبانی‌اند و قادر نیست آنها را با دیگران در میان بگذارد. روزبهان تلاش می‌کند تا بگوید سطح گزاره‌ای است که به طور غریبی بیان شده، و تجاربی هستند که وقتی با غیر بازگو می‌شوند، اثر لازم را ایجاد نمی‌کنند. در این نوشته ایمان، خصوصا از ایمان غیر گزاره‌ای تبیین شفاف‌تری در پرایس و روزبهان ارائه شده و با بیان تفاوت میان باوربه و باوربه‌اینکه نشان داده می‌شود که بهتر است از گزاره‌هایی مانند باور به خدا بهره ببریم.

کلیدواژه‌ها: ایمان غیر گزاره‌ای، پرایس، روزبهان بقلی، باوربه، باوربه‌اینکه، شطح.

بررسی تطبیقی تجربه دینی از منظر نورمن گیسلر و شلایرماخر

سید محمد محسن مدنی

دانشجوی دکتری رشته کلام گرایش فلسفه دین، دانشگاه پیام نور،

Sayedmohsen313@yahoo.com

غلامحسین خدیری

عضو هیأت علمی و دانشیار دانشگاه پیام نور، g.khadri@gmail.com

در میان فلاسفه حوزه فلسفه دینی، شلایرماخر فیلسوف دینی و پدر الهیات مدرن پروتستان، از منظر احساس و شهود دینی به تبیین و تفسیر ماهیت دین و تجربه دینی می‌پردازد. وی براهین سنتی اثبات وجود خدا را کناری نهاده و معتقد است دیگر کارایی ندارند. وجه تمایز و ویژگی فلسفه او آن است که نه مانند متفکران معاصرش دین را به یکی از مقولات اخلاق، مابعدالطبیعه و هنر فروکاهد، بلکه کوشش می‌کند ضمن اثبات استقلال دین، ساحت تجربه دینی را به ظهور برساند. تجربه دینی از نظر وی احساس وابستگی مطلق به امر قدسی است. او اصل و بن‌مایه دین را تجربه دینی می‌داند. از سویی اندیشمند و فیلسوف دینی دیگری به نام نورمن گیسلر در همین راستا حرکت کرده و ضمن قوت بخشیدن به نظریه تجربه دینی شلایرماخر، از زاویه دیگری به این مفهوم نگریسته است. او در محیطی پروتستانی قلم می‌زند و از جهت عاطفی دل‌بستگی خاصی به احوال دینی مسیحیت دارد. وی نیز به تبعیت از شلایرماخر، به احساس وابستگی مطلق و سرسپردگی علقه زیادی نشان می‌دهد و بدین‌سان تجربه دینی نزد وی جایگاهی والا پیدا می‌کند. وی با تالیف کتاب فلسفه دین، نظرات خود راجع به تجربه دینی را بیان می‌کند و در واقع در زمینه نامعتبر دانستن براهین سنتی اثبات وجود خدا با شلایرماخر هم‌نوایی می‌کند. در این مقاله ابتدا با نگاهی به زندگی‌نامه این فیلسوفان و با طرح دیدگاه‌ها و نظریات هر کدام، در یک تحقیق روشمند و مطالعه تطبیقی نقاط اشتراک و افتراق اندیشه‌های آنها را بیان کرده و به تبیین و تحلیل آنها خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: تجربه دینی، احساس، شهود، قدسی، عواطف، شلایرماخر، نورمن ال گیسلر.

مفهوم تجربه دینی در پدیدارشناسی الیاده

محمد مهدی مشایخی

کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشگاه تبریز، mashayekhi_mohammad@yahoo.com

مفهوم «تجربه دینی» نزد الیاده با «تجربه دینی» به معنای شلایرماخری تفاوت دارد. از دیدگاه الیاده «تجربه» امری روانشناختی نیست که «درون» ذهن فرد اتفاق بیفتد. «تجربه»ی مورد نظر الیاده را باید براساس مفهوم «هستن-در-جهان» به معنای هایدگری فهمید. هر «جهان» نظامی از «امکان» هاست؛ و «هستن-در» یک جهان، «خیز برداشتن» به سوی این یا آن امکان و «جهیدن» به سوی آن است. («خیز برداشتن» تعبیری از «یافت حال» و «جهیدن» تعبیری از «فهم» به معنای هایدگری است).

الیاده وقتی از تجربه دینی سخن می‌گوید منظورش «زیستن» اسطوره و «درک» آن به منزله امری زنده است: «هستن-در» یک جهان اسطوره‌ای. دینی بودن این تجربه به این معناست که وقایع شگرف، برانگیزاننده و معنادار را دوباره متحقق می‌سازد. تجربه دینی به منزله گونه‌ای «هستن-در-جهان»، «تکرار» واقعه‌ای قدسی است؛ و هر واقعه قدسی گونه‌ای بنیان‌گذاری یک جهان است: آفرینش یک کاسموس از دل کائوس در «ازل» یا زمان آغازین. بنابراین می‌توان گفت تجربه دینی گونه‌ای اعاده و از سر گرفتن «تاریخ قدسی» است: حوادثی که در گونه‌ای زمان آغازین برای قهرمان فرابشری روی داده است. برای کسی که تجربه دینی از نوع شیعی دارد هر زمینی کربلا و هر روزی عاشورا است. او وقایع تاریخی زمانه خود را به منزله «تکرار» تاریخ قدسی شیعه تجربه می‌کند. برای درک و تصور بهتر مفهوم تجربه دینی نزد الیاده ناگزیریم مفهوم امر قدسی، اسطوره و بطور کلی شبکه مفهومی‌اش را مورد بررسی قرار دهیم. در این مقاله برآنیم تا نشان دهیم کل دستگاه مفهومی الیاده بر سه پایه هرمنوتیک، پدیدارشناسی و تاریخ استوار است که برای خلق آن بیش از همه وام‌دار پدیدارشناسی هایدگری است.

کلیدواژه‌ها: تجربه دینی، هستن-در-جهان، پدیدارشناسی.

مقایسه تثلیث در آفرینش از دیدگاه ابن عربی و مسیحیت

عبدالرضا مظاهری

استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، mazaheri711@yahoo.com

آلی لا عطار

دانشجوی دکتری عرفان اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی،

alila.attar51@gmail.com

در کلام جدید و فلسفه دین، جهان را علت غایی آفرینش در نظر می‌گیرند و رابطه جهان و خداوند را به گونه‌ای پس از آفرینش قطع می‌نمایند. دریافت فهم صحیحی از آفرینش و چگونگی رابطه خداوند با عالم و عدم جدایی این دو از یکدیگر از ضرورت‌هایی است که می‌بایست به اثبات برسد تا زندگی انسان در این عالم معنا پیدا کند. در اکثر سنت‌های مذهبی و نظام‌های فلسفی و برخی از ادیان، سه‌گانه‌هایی در ارتباط با نیروهای خداوند متعال می‌توان یافت که تثلیث را به عنوان یک نماد ظهور کامل قدرت الهی در جهان معرفی می‌نمایند. در ایمان مسیحیت تثلیث از آموزه‌های اصلی در الهیات مسیحی است که عیسی را مایه نجات بشر و روح‌القدس را رابطه این نجات با ذات (پدر) معرفی می‌کند. آموزه تثلیث با وجود پدر (ذات)، پسر (عیسی) و روح‌القدس ساختاری سه‌گانه دارد که با اعتقاد به الهی بودن هر سه اقنوم با توحید ابراهیمی قابل جمع نمی‌باشد، چنانکه در متن مقدس قرآن صراحتاً مردود و اعتقاد به الوهیت عیسی (ع) کفر تلقی شده است (مائدة، ۷۲). در میان عارفان مسلمان ابن عربی در هستی‌شناسی خود نوعی تثلیث را در امر آفرینش الهی بیان می‌کند که از آن می‌توان پدیده صدور کثرت از وحدت را تبیین نمود. ابن عربی علاوه بر بیان دیدگاه عرفا مانند بحث حقیقت محمدیه و عشق برای تبیین آفرینش از قضایای منطقی مانند صغری و کبری و حد وسط استفاده برده و محور اساسی کار خود را بر مبنای اسماء بنا نهاده است و به غیر از فاعل به قابل نیز پرداخته و نیمی از خلقت را به قبول همت قابل‌اند. بدین لحاظ بحث فردیت و تثلیث را مطرح می‌کند تا چگونگی ظهور کثرت از وحدت را به نوعی بیان نماید و برای بیان این مطلب به مثال‌های مختلفی مانند علم و عالم و معلوم، عقل و عاقل و معقول، عشق و عاشق و معشوق، فعل و فاعل و مفعول اشاره می‌کند. او تثلیث را هم از طرف فاعل می‌گیرد و هم از طرف قابل و هر یک را مقابل یکدیگر قرار

چکیده مقالات ششمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر» ۸۷

می‌دهد چنانکه ذات - اراده و قول را در برابر اعیان ثابت - پذیرش (سماع) و تسلیم می‌آورد و از این طریق چگونگی صدور کثرت از وحدت را تبیین می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: تثلیث، ابن عربی، وحدت، کثرت، فاعل، قابل.

نقد و تحلیل خواب‌نامه خواندن قرآن کریم از دیدگاه دکتر سروش بر مبنای هستی‌شناسی ابن عربی

عبدالرضا مظاهری

استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، mazaheri711@yahoo.com

دکتر عبدالکریم سروش نظریه‌ای پدیدار شناسانه در توصیف مکانیزم وحی ارائه کرده است و با ادعای «قرآن رؤیای رسولانه» پیامبر اسلام را نه به عنوان واسطه و شنونده و مخاطب وحی بلکه به عنوان راوی تجارب و ناظر مناظر مکاشفات خویش می‌داند البته بعین الله و باذن الله.

روایتگری تیز چشم که آنها را در رویا و خیال دیده و شنیده است، آنها را با زبانی رمزی که بیگانه با زبان بیداری است روایتگری که راستگویانه رویاهای رسولانه و رمزآلود خود را به زبان عرف و به عربی مبین بی‌مجاز و کنایه باز می‌گوید و قرآن «خواب نامه» اوست. دکتر سروش با استناد به شهادت تاریخ و به گواهی مآثورات و سخن امام علی (ع) که «رؤیای انبیاء وحی است» و همچنین عارض شدن حالات ناهشیاری بر پیامبر در هنگام وحی، نتیجه می‌گیرد که فضای وحی فضایی متفاوت از بیداری است و چون زبان ویژه‌ای از حقایق را دارد نیازمند تعبیر و خوابگزاری است. با توجه به این ادعا و نتایجی درباره روش فهم قرآن گرفته است که به جای تأویل و تفسیر، تعبیر را جایگزین می‌نماید زیرا او زبان قرآن را زبان خواب می‌خواند که نیاز به خوابگزاری دارد تا آن را به زبان بیداری برگرداند. از جمله نکات مورد تأمل در ادعای فوق بررسی عالم خواب و بیداری است و به تبع آن زبان خواب و بیداری و در نتیجه تعبیر و تأویل نه در پدیدارشناسی بلکه در هستی‌شناسی حضرات، چه آنکه پدیدارشناسی رؤیا و هستی‌شناسی آن، نه تنها رابطه‌ای تنگاتنگ دارند بلکه آمیخته به همند. از دیدگاه عرفا و از جمله ابن عربی جایگاه وحی و رؤیا و خواب متفاوت است، آنها مکان خواب و رؤیا را در عالم خیال متصل دانسته‌اند و وحی را در عالم خیال متصل آورده‌اند. همانگونه که حضرت علی (ع) نیز فرموده‌اند یکی از انواع وحی رؤیای انبیاست نه اینکه وحی تنها رؤیای انبیاء باشد. ابن عربی بر مبنای قرآن با بیان داستان ذبح حضرت اسماعیل صراحتاً تفاوت بین رؤیا و خواب و وحی را نشان می‌دهد. ما در این مقاله ۶ دلیل از ابن عربی را آورده تا فرق تفسیر و تعبیر قرآن را مشخص نموده و حضرت رسول را مخاطب وحی بدانیم و وحی را با رؤیا و خواب از دیدگاه عرفا تفاوت بنهیم. به همین خاطر به مقایسه

داستان رؤیای روزبهان بقلی در کشف/الاسرار و نمونه‌ای از رؤیاهای سعدالدین حمویه و مؤیدالدین جندی را آورده و نشان دادیم که چگونه هر یک از این عرفا با وجود دارای کشف و رؤیا بودن هرگز ادعای نبوت ننموده‌اند. و به دنبال این نظریه هستیم که همچنان قرآن خطاب الهی است و رسول اسلام مخاطب حق واقع شده و قرآن وحی و دارای شریعت می‌باشد و می‌بایست تفسیر و یا تأویل شود نه تعبیر.

کلیدواژه‌ها: وحی، تجربه دینی، تجربه عرفانی، مکاشفه، خواب، رؤیا، ابن عربی، دکتر سروش.

بررسی مسأله مرگ و جاودانگی نزد ملاصدرا و اوانامونو

مرتضی معظمی

دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه قم، Moazzami_m@ut.ac.ir

این پژوهش کوششی است برای تطبیق دیدگاه‌های فلسفی صدرالمتألهین از سنت ایرانی - اسلامی با دیدگاه میگل دِ اوانامونو از سنت اسپانیایی - مسیحی درباره مسأله مرگ و جاودانگی. این مطالعه به روش تطبیق افق معرفتی حاکم بر نگرش دو فیلسوف خواهد بود. بررسی چشم‌اندازهای این دو اندیشمند، و نیز شناخت پشتوانه‌های معرفتی ایشان، میتواند در فهم چگونگی تحقق گفتگو میان ایشان راهگشا باشد. البته چشم‌انداز هر متفکر، هم می‌تواند امکان تطبیق و همسخنی را فراهم کند و هم ممکن است از برخی جهات در طریق گفت و شنود مانع ایجاد کند. در این رویکرد تطبیقی، مهمترین دست‌مایه تطبیق دو فیلسوف یا دو مکتب، داشتن پرسش یا پرسش‌های مشترک است. در نظام فکری این دو فیلسوف نیز مسأله وجود اهمیت بسزایی دارد؛ البته با این تفاوت که کانون توجه و اندیشه‌ورزی اوانامونو، وجود انسان است؛ درحالی که در تفکر صدرا، مطلق وجود محور و مبناست؛ و وجود انسان به تبع وجود مطلق، بحث و بررسی می‌شود. دوم اینکه هر دو فیلسوف، به تبع باورهای دینی‌شان، علی‌رغم تأثر از دیدگاه‌های افلاطون و ارسطو درباره نفس؛ خوانشی کاملاً ویژه از وجود انسان و سرنوشت او ارائه می‌دهند. اشتراک دیگری که زمینه گفتگو میان این دو فیلسوف را فراهم می‌کند این است هر دو حرکت و زمان را از امری انکارناپذیر و در تحقق هویت انسان مهم می‌دانند و تکامل حقیقت انسان را بدون وجود حرکت، و سیلان در بستر زمان، ممکن نمی‌دانند. دیگر اینکه هر دو منتقد عقگرایی یا تجربه‌گرایی صرف هستند و معتقدند که بدون بهره بردن از دیگر جنبه‌های وجودی انسان، کشف حقیقت، به ویژه حقیقت سیال انسان به درستی محقق نخواهد بود. از این روی آثارشان سرشار از توجه به ادبیات، و هنر و ذوق و عرفان و نزولات وحی است.

کلیدواژه‌ها: مرگ، جاودانگی، ملاصدرا، اوانامونو.

برهان غایت‌شناختی در ثوابت کیهانی از منظر ویلیام کریگ

سید جابر موسوی راد

دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران، mousavirad313@gmail.com

در قرن بیستم دانشمندان دریافتند که نیروها و ثوابت کیهانی به صورتی دقیق و منظم در کنار هم قرار گرفته‌اند که اندکی تغییر در آنها، امکان حیات در کره زمین را منتفی می‌کند. این نظم شگرف در ثوابت کیهانی که احتمال تصادفی بودن آن از نظر علمی نزدیک به صفر است، باعث رونق‌گرفتن بیشتر برهان غایت‌شناختی گردید؛ زیرا این تنظیم کیهانی مستلزم نظم‌دهنده‌ای هوشمند است و نظریاتی همچون اصل تکامل که در مقابل نظم زیستی مطرح می‌شوند، در بحث تنظیم کیهانی مطرح نمی‌گیرند. در مقابل، برخی از دانشمندان به منظور بی‌اعتبار سازی برهان غایت‌شناختی، نظریاتی رقیب همچون نظریه «جهان‌های متعدد» را طرح نموده‌اند. ویلیام کریگ که از الاهی‌دانان برجسته مسیحی به شمار می‌رود، تلاش نموده تا ضمن تبیین دلالت اصل تنظیم دقیق کیهانی بر وجود ناظم هوشمند، به نقد نظریات رقیب بپردازد. وی معتقد است که نظریه جهان‌های متعدد فاقد پشتوانه علمی بوده، مستلزم پذیرش لوازم نامعقولی است و نهایتاً با اصل سادگی در علوم تجربی در تضاد است. کریگ ضمن نقد نظریه جهان‌های متعدد، به اصل آن‌تروپیک که توسط «جان بارو» و «فرنک تیلر» طرح شده پرداخته و آن را نیز بررسی می‌نماید. در این مقاله تقریر ویلیام کریگ از برهان غایت‌شناختی و پاسخ‌های وی به نظریه‌های رقیب بررسی می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: تنظیم دقیق کیهانی، خدا، ویلیام کریگ، برهان غایت‌شناختی.

خدای داروین: تکامل و مسأله شر

هژیر مهری

دکتری فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، Hazhirmehri@gmail.com

نکته اصلی در کتاب «منشاء انواع» این است که هدف و انگیزه داروین از ارائه نظریه انتخاب طبیعی و نظریه تکامل به طور کلی، و عمدتاً به دلایل الهیاتی بود. یعنی با داده‌های علمی به طور خاص، می‌توان گفت تکامل یک تئوری علمی است. در این مقاله برآنیم بحث را گسترش دهیم و مضامین الهیاتی خاصی را در استدلال‌هایمان در خصوص نظریه تکامل مشخص کنیم. در اهمیت الهیاتی تئوری داروین بایستی گفت: «باید مسأله را اینگونه درک کنیم که نهایتاً تکامل در مورد جزئیات علمی نیست، بلکه در نهایت، تکامل در مورد خداوند است». داروین به‌طور مستقیم به سمت تئوری تکامل حرکت کرد و شواهد هم به گونه‌ای به نفع نظر جدید او بود، اما در این مسیر با مشکلاتی مانند خلقت الهی روبرو شد... به‌طور خاص می‌توان گفت، تکامل پاسخ به مسأله شر است. داروین با شروری که در طبیعت دید، دچار مشکل شد. اگر کسی با متافیزیک سنتی موافق باشد، که خدا فعل‌هایی که شر است، انجام نمی‌دهد؛ مطابق این نظریه تکامل قانع‌کننده است، در غیر این صورت این نظریه یک شکست در حوزه الهیات است. هنگامی که تکامل‌گرایان از شواهدی در مورد «انواع گونه‌ها»ی جاندار استفاده می‌کنند، در واقع یک مفهوم خاص را دربرمی‌گیرد: نگاهی متافیزیکی به یک نظریه علمی. مطابق نظریه تکامل، این فرض وجود دارد که خداوند باید گونه‌ها را بسازد، البته بر اساس «الهیات تکاملی» پسا داروین ما می‌دانیم که خدا نباید آنها را ایجاد کند. و گونه‌ها بایستی در طی فرایند الگوریتمی پیچیده و انتخاب طبیعی تکامل پیدا کنند. در تبیین متافیزیکی مبانی تکامل بایستی گفت: مطابق نظریه تکامل خداوند از طبیعت فاصله می‌گیرد و از این طریق طبیعت نیاز دارد مستقل باشد و خود را خارج از مداخله الهی اداره کند. البته بسیار مهم است که خداوند به‌طور مستقیم با خلقت درگیر شود. حال این سوال پیش می‌آید، واکنش دنیای علمی به تکامل در حوزه الهیات چیست؟ در پاسخ سوال مطرح شده می‌توان دو گونه پاسخ داد، نخست اینکه خداوند در واقع برنامه‌ریزی کرده است که طبیعت مستقل باشد اما او برای جزئیات، مانند شرارت طبیعی، مسئول نیست، زیرا او خیلی از طبیعت دور است این نوع دیدگاه معمولاً «تئیستی» نامیده می‌شود. پاسخ دوم این است: اینکه خدا مسئول شرور در طبیعت باشد

(تئوری پردازش) بیش از حد بی‌عدالتی است. او با ایجاد شرور رنج می‌برد، و برخی از آن حوادثی که اتفاق می‌افتد، به گونه‌ای هستند که ما آنها را شرور می‌دانیم. هر دو واکنش برپایه پذیرش تئودیسۀ تکامل است به گونه‌ای که خدا و طبیعت از یکدیگر جدا شده‌اند. در نهایت بایستی گفت، مشکل واقعی تکامل، متافیزیک آن نیست بلکه انکار متافیزیکی خدا (تحریم الهی تکامل) نهفته در آن در حوزه الهیات و فلسفه دین معاصر است.

کلیدواژه‌ها: خدا، تکامل، داروین، شر، متافیزیک، طبیعت، تئودیسۀ، تئیس.

بررسی نقادی نظریه تجربه عرفانی استیسی

فرشته ندری ایبانه

عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا، fn1341@basu.ac.ir

حدیث مرادی

دانشجوی کارشناسی ارشد عرفان اسلامی، moradi.h550@gmail.com

تجربه عرفانی، از موضوعات مورد علاقه فیلسوفان و عارفان بوده است. در فرهنگ‌ها و سنت‌های گوناگون کسانی مدعی راه یافتن به اسرار عالم شده‌اند. والتر استیسی معتقد به تجربه‌گرایی دینی بوده و آن را منحصر در حس نمی‌داند. چنانچه ادراک حسی محرک خارجی دارند ادراک عرفانی هم محرک روانی دارد. از نظراستیسی در تجربه عرفانی، امور متناقض‌نما در دل جمع می‌شود زیرا ساحت تناقض در منطق، علوم و ریاضیات مطرح است که عالم کثرات است ولی عرفان و شهود امری فراتر از منطق و برهان است. عقل در تجربه‌های عرفانی راه ندارد زیرا عقل جایی است که سه اصل منطقی «این‌همانی»، «اجتماع و ارتفاع نقیضین» در آن مطرح می‌شود و عقل در حیطه‌ای که این سه اصل حاکم نباشد راه ندارد. در نتیجه حیطه عرفان از عقل جداست. از اینرو عارفان گفته‌اند عرفان طوری و رای طور عقل است. تجربه عرفانی به دو دسته تجربه آفاقی و تجربه انفسی تقسیم می‌شود که وحدت غایی دارند و درواقع دو تجربه از یک واقعیت عینی می‌باشند با این تفاوت که عارف انفسی «درون‌گرا» است و واحد محض را بدون کثرت مشاهده می‌کند در حالیکه عارف آفاقی «برون‌گرا» واحد را در کثرات می‌بیند. از منظر استیسی جهان دارای دو ساحت زمانی و لازمانی است. ساحت زمانی عالم متناهی است که با علم حصولی قابل ادراک است یعنی و ساحت لازمانی ساحتی است نامتناهی که با شهود قابل ادراک و قلمرو دین است که زبان خاص خود را دارد. این نگرش از منظر عرفان اسلامی قابل بررسی است. نقش عقل در فهم و بیان تجربه‌های عرفانی به گونه‌ای دیگر قابل تبیین است. بررسی نقادی نظریه تجربه عرفانی استیسی موضوع مقاله حاضر است.

کلیدواژه‌ها: تجربه عرفانی، عرفان، عقل، استیسی.

از طبیعت‌گرایی روش‌شناختی تا طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی: لزوم نقد و اصلاح طبیعت‌گرایی روش‌شناختی در علم

نیما نریمانی

دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران، Narimani.nima@gmail.com

طبیعت‌گرایی روش‌شناختی یکی از فرضیات محوری کنونی علوم تجربی است. این فرض بر این مبنا استوار است که تبیین پدیده‌های طبیعی باید بر اساس علل و فرایندهای طبیعی باشد و هرگونه ارجاع به هر امر فراطبیعی سبب خروج از تبیین علمی خواهد شد. بسیاری معتقدند این فرض و تعهد پیشینی علم، ارتباطی با طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی که منکر وجود هر گونه امر فراطبیعی - از جمله خداوند - است ندارد، در این مقاله اولاً ارتباط میان طبیعت‌گرایی روش‌شناختی و هستی‌شناختی تبیین می‌گردد و نقش طبیعت‌گرایی روش‌شناختی در تقویت و تثبیت طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی در کنار اصول دیگری همچون تیغ اکام، تبیین می‌گردد. سپس طبیعت‌گرایی روش‌شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی نه تنها سوگیری ضد الهیاتی (نه تنها در مورد فاعلیت خاص الهی، بلکه در مورد اصل خلقت الهی) دارد که به لحاظ علمی و فلسفی هم محل سوال است و نباید آن را به طور پیشینی پذیرفت. بر این اساس علم چنانچه به دنبال کشف حقیقت عالم است، نمی‌تواند و نباید به طور پیشینی امکان بررسی نظریاتی را در مورد جهان سلب نماید که تنها متکی بر مکانیزم‌های مادی نیستند همچون طراحی هوشمند، و بر اساس یک تعهد پیشینی بخشی از نظریه‌پردازی‌هایی که می‌توانند صلاحیت لازم در تبیین جهان را داشته باشند را کنار بگذارد.

کلیدواژه‌ها: طبیعت‌گرایی روش‌شناختی، طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی، فاعلیت الهی، تیغ اکام، طراحی هوشمند.

تنهایی، یک دفاع عملگرایانه از خداباوری

حمید نوریخش

طلبه سطح سوم حوزه علمیه و دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه تهران،

Mr.nourbakhsh@gmail.com

در ادبیات تحلیلی فلسفه ذهن، حالات ذهنی دو دسته‌اند: گرایشات گزاره‌ای و احساسات. احساسات دارای ویژگی پدیداری یا همان کیفیت می‌باشند و نه تنها بلحاظ معرفتی بلکه بلحاظ وجودشناختی نیز قائم به اول شخص‌اند. یعنی هیچ فردی جز دارنده این حالات، قادر به دسترسی مستقیم به آن‌ها نیست (آموزه دسترسی ویژه). بنابراین، فرد در داشتن معرفت دسته اول به احساسات خودش و تجربه آن‌ها شدیداً تنهاست. وضعیت همدردی را نیز چنین می‌توان تبیین کرد: الف طی مجموعه‌ای از رفتارها (زبانی و غیره) سعی می‌کند احساس ب را به فرد ج منتقل کند. سپس ج - بسته به هوش هیجانی‌اش - سعی در بازسازی ب برای خود می‌کند. اما حتی اگر ج از بالاترین سطح هوش هیجانی نیز برخوردار باشد، نمی‌توان گفت او اکنون در حال تجربه ب است. بلکه او صرفاً در حال تجربه احساس خود (د) است که آن را از روی ب بازسازی کرده. د در بهترین حالت، شباهت کامل به ب دارد، اما ب نیست. پس الف و ج، بدون داشتن دسترسی ویژه به احساسات یکدیگر، صرفاً در حال تجربه احساسات خود هستند. بنابراین افراد در معرفت و تجربه احساسات خود، بشدت تنها هستند. بنظر می‌رسد حتی اگر تحمل چنین وضعیتی برای انسان رنج‌آور نباشد، تصور اینکه هیچ وقت راهی برای اینکه بتوان اطلاعی دسته اول از احساسات خود به دیگران داد، امری رنج‌آور باشد (شر وجودی). اما اگر طبق تصویر ابراهیمی، خداوند عالم مطلق باشد، قید اطلاعی علم او باید به احساسات انسان نیز سرایت کند. در این صورت باورمند به چنین خدایی، گزینه‌ای برای رفع تنهایی خود در معرفت به احساسات خود و رنج ناشی از آن خواهد داشت. اگرچه حتی چنین خدایی، تنهایی فرد در تجربه احساساتش را رفع نمی‌کند. چراکه این امر اولاً مستلزم انقلاب در خداوند است و ثانیاً در این صورت نمی‌توان خداوند را از تجربه آن دسته از احساسات منفی و فرومایه انسانی مبرا دانست.

کلیدواژه‌ها: احساسات، دسترسی ویژه، تنهایی، علم مطلق.

مفهوم خدا از دید غزالی

حسین وفاپور

عضو هیأت علمی جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران و دانش‌آموخته دکتری فلسفه دین،
دانشگاه تهران، vafapoor@gmail.com

در برداشت از مفهوم خدا، در بین متفکران مسلمان با طیف گسترده‌ای از تشخیص‌گرایان تا وحدت‌انگاران مواجه هستیم که در این میان اشعریون به «نگاه شخص‌وار» از خداوند و فلاسفه و عرفا به «اندیشه وحدت وجودی» نزدیک هستند. در این بین، غزالی یکی از متفکران بزرگ جهان اسلام که دو دوره مختلف فکری داشته، دو اندیشه کاملاً متفاوت از مفهوم خداوند ارائه داده است.

غزالی از یک طرف به عنوان متفکری راست‌گیش و سنت‌گرا در ادامه سنت کلامی اشعری، مفهومی از خداوند و صفات او مطابق با کلام اشعری ارائه می‌کند (قدمای ثمانیه). بیان اندیشه دوره اول فکری او در کتاب *تهافت/فلاسفه* و در رد نظرات فلاسفه یونان و فلاسفه اسلامی است.

از دیگر سو، غزالی در دوران عزلت خود به تجدید نظر در برخی اندیشه‌های خود می‌پردازد. از مهم‌ترین آثار او در این دوران می‌توان از *مشکوة الأنوار* نام برد. به نظر می‌رسد یکی از تطورات فکری او در این دوران بحث مفهوم خدا و صفات باری است که دیدگاه او از نگاه صرف کلامی و اشعری به نگاه وحدت وجودی عرفا متمایل شده است.

کتاب *مشکوة الأنوار* شرح آیه نور از سوره نور است که نگاه متفاوت و عرفانی غزالی را در موضوع خداوند و خلقت ارائه می‌نماید. نگاه ویژه او به تصور از خداوند در تفسیر این آیه با برداشتی افلاطونی، بر نگاه‌های عارفان و فیلسوفان بعدی اثر گذارده است تا آنجا که حتی برخی یکی از منابع مهم فلسفه اشراق سهروردی را نظرات غزالی در مورد نور و تشبیه خداوند به نور و اشراق نوری دانسته‌اند. در این مقاله به بررسی و مقایسه این دو نگاه غزالی پرداخته خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: غزالی، مفهوم خدا، تشخیص وجود، وحدت وجود، *مشکوة الأنوار*.

فلسفه دین تطبیقی: ذات‌گرایی یا ساخت‌گرایی

هادی وکیلی

دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، drhvakili@gmail.com

با افزودن فلسفه دین به هریک از ادیان جهان، فلسفه‌های موصوف متعددی از قبیل فلسفه دین اسلامی، فلسفه دین مسیحی، فلسفه دین یهودی، فلسفه دین هندویی و غیره پدید خواهد آمد. تكثر نوعی فلسفه دین، مولود دو مولفه است: یک مولفه عام یعنی فلسفه دین که چونان جنس در همه انواع، مشترک است و یک مولفه خاص یعنی صفت دینی اسلامی، مسیحی، و غیره که چونان فصل، این انواع را از یکدیگر متمایز می‌سازد. امکان یا امتناع فلسفه دین تطبیقی در گرو امکان یا امتناع تفکیک دو حیثیت عام و خاص در هریک از انواع مزبور است. اگر بنا را بر جواز تعمیم یا شباهت خانوادگی این انواع در حیثیت عام بگذاریم باید به امکان فلسفه تطبیقی رأی دهیم و اگر وجود حیثیت عام را بدون حیثیت خاص نتوانیم در نظر بگیریم و به تعبیری حیثیت خاص را موجب ساختارمند شدن موصوف یعنی فلسفه دین - و در نتیجه قیاس‌ناپذیری آن - بدانیم باید به امتناع فلسفه دین تطبیقی معتقد شویم. از این دو فرض، فرض اول با ذات‌گرایی و فرض دوم با ساخت‌گرایی مطابقت دارند و نزاع در امکان یا امتناع فلسفه دین تطبیقی به نزاع معروف ذات‌گرایی یا ساخت‌گرایی بازمی‌گردد. پیش‌فرض‌های وجودشناختی و معرفت‌شناختی در این بحث، در چگونگی پاسخ به پرسش امکان یا امتناع فلسفه دین تطبیقی تأثیرگذار خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: فلسفه دین تطبیقی، ذات‌گرایی، ساخت‌گرایی، تعمیم‌گرایی، شباهت خانوادگی.

مقایسه دو معنای مرگ برای پاسخ به مسئله شر

علی هادوی

دانشجوی دکتری فلسفه غرب، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات،

Ali_hadavi888@yahoo.com

حسن قنبری

دانشیار دانشگاه تهران، haghanbari@ut.ac.ir

دردها اتفاقاتی ملموس‌اند که از دیر باز احساسی ناخوشایند را در زندگی بشر رقم می‌زدند. این احساس ناخوشایند تا حدی شدید شد که گویی سرشار از بدی و تلخ کامی بود. به طوری که آدمی هیچ نقطه روشنی در این حوادث نمی‌دید و این حالت ناخوشنودی به حدی پررنگ شد که انسان تصمیم گرفت که این حالات را شر بنامد. شر به معنای مطلق بدی در ذهن آدمی نقطه‌ای تاریک و مسأله‌ای مبهم بود که لاجرم او را به سوی سوال «دلیل شر چیست؟» کشاند. سپس برای پاسخ به این سوال به منازعه با خدا و گاه به مواخذه خدا روی آورد. منتقدین شرور را در مقابل معنای خدای ادیان قرار دادند و این مستمسکشان شد تا به خدای مومنان اشکال وارد کرده و حتی وجود او را زیر سوال ببرند. ادعای ایشان چنین بود: مگر می‌شود خدایی کاملاً توانمند و عالم و نیک خواه نتواند یا نخواهد شرور را از پیش پای آدمی و حیات او بردارد؟ پس یا خدایی نیست یا خدایی با این صفات وجود ندارد. وفق هستی‌شناسی هایدگر جایگاهی وجودی برای شرور در هستی دازاین در نظر بگیریم. و برای این منظور کوشیده‌ایم تا آنچه هایدگر در رابطه با حالات دازاین در هستی و شیوه‌های مواجهه او با جهان می‌گوید را وسیله‌ای قرار دهیم تا اولاً رویکرد تماماً بد (شرگونه) به حوادث را به مواجهه دردمندان دازاین با هستی، تغییر دهیم. ثانیاً دردها را به مثابه اتفاقاتی بدانیم که قادراند دازاین را از حیات غیر اصیل به سمت و سوی حیاتی اصیل و از آن خود بوده هدایت کنند. معرفی این حیات اصیل دغدغه اصلی پژوهش است که البته حول محور معنای زندگی یا معنای مرگ می‌چرخد.

کلیدواژه‌ها: مسئله شر، دازاین، زندگی اصیل، ترس آگاهی.

بررسی مقایسه‌ای برهان وجودی دکارت و علامه شیخ محمدحسین اصفهانی

احمد رضا هنری

دانشجوی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، Honari.ar@gmail.com

برهان‌های متعددی در طول تاریخ اندیشه بشری بر اثبات خداوند توسط خداپاوران اقامه شده است که ازجمله آن‌ها می‌توان به برهان‌های وجودی، جهان‌شناختی، غایت‌شناختی، فطرت، صدیقین و... اشاره نمود. برهان وجودی برهانی است که از طریق تحلیل مفهوم خدا سعی در اثبات وجود خارجی آن دارد. سابقه این برهان در مغرب‌زمین به قرون وسطی می‌رسد که توسط قدیس آنسلم بیان گردیده است. قرائت‌های دیگری نیز از این برهان وجود دارد که یکی از آنها مربوط به دکارت پدر فلسفه جدید است. این برهان از ابتدای طرح آن همواره مخالفان جدی داشته که آن را به بوته نقد کشیده‌اند. در دنیای اسلام نیز این برهان مسبوق به سابقه بوده است. فارابی اولین کسی است که از این برهان استفاده نموده است. علامه شیخ محمدحسین اصفهانی نیز تقریری خاص از این برهان دارد. این نوشتار درصدد است تقریر دکارت و علامه اصفهانی را از برهان وجودی ارزیابی کرده و با یکدیگر مقایسه نماید تا ضمن بررسی هر دو برهان مشخص شود که کدامیک، تقریر و تبیین بهتری را ارائه می‌دهد و اشکالات کمتری متوجه آن است و به همین سبب کدامیک بر دیگری ترجیح دارد؟

کلیدواژه‌ها: براهین اثبات خدا، برهان وجودی، دکارت، علامه شیخ محمدحسین اصفهانی.

نظریه اعتباریات علامه و دین‌شناسی تطبیقی

حسین هوشنگی

دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه امام صادق(ع)، h.hooshangi@yahoo.com

در مطالعات تطبیقی از جمله دین‌شناسی و فلسفه دین تطبیقی همواره دغدغه یافتن وحدتی در ضمن کثرات و دستیابی به باطنی در پس ظواهر گوناگون موجود بوده است تا در ظل و ذیل کشف آن بنیاد واحد، بتوان به اصل مشترکی در ادیان رسید و البته به شناخت عمیق‌تری هم در حوزه دیانات نایل آمد. مخاطب، عامل و مبادی به دین، انسان است و لذا تلقی صحیح از انسان، روشنی‌بخش ابعاد و کارکردهای دین تواند بود. طبق نظریه ادراکات اعتباری علامه، نیازهای تکوینی، طبیعی و اصطلاحاً فطری، همزاد و همراه انسانیت انسان است. متعاقب نیازها، احساسات، عواطف و تمایلات معطوف به ارضاء و تأمین آنها نیز در انسان پدید می‌آید و در مرحله سوم، قوای ادراکی و معرفتی هم متأثر از این نیازها و تمایلات، به کار گرفته می‌شوند و مصبوغ به صبغه آن نیازها و احساسات می‌گردند و البته جهت وصول به هدف تمایلات، اعتباریات را وضع و جعل می‌کنند. بر این اساس گرایش به دین را می‌توان بر آمده از تمایلاتی همچون عشق، خود شکوفایی، نامتناهی‌طلبی، آرامش‌جویی، شادی‌طلبی، امیدخواهی و آزادی‌طلبی و غیر ذلک دانست که دین اعم از معارف و احکام اخلاقی و شعایری، اعتباریاتی از سوی شارع است معطوف به بن و بنیاد و باطنی که آن اعتبار درصدد تدارک و تحقق آن است. بدین‌سان با بررسی دین در پرتو نظریه اعتباریات و با مطالعه جایگاه اعتبار و رابطه آن با هریک از سه حوزه اعتقادی، اخلاقی و شعائری دین می‌توان هم در مسیر تبیین کثرت و تنوع در حوزه ادیان و تعالیم آنها حرکت کرد و هم راجع به بنیاد واحد و مشترک آنها نکاتی را بیان کرد. در این مسیر دیدگاه انسان‌شناسان کارکردگرایی همچون مالینوسکی که نهادهای اجتماعی را برآمده از نیازهای آحاد انسانی و معطوف به رفع آنها می‌دانند و روانشناسان دینی که خاستگاه دین را نیازهایی فطری و تکوینی می‌دانند، قابل استفاده خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: اعتباریات، علامه طباطبائی، فلسفه دین تطبیقی، کارکردگرایی، مالینوسکی.

تبیین نحوه تأثیرگذاری خداوند در طبیعت در چارچوب تعبیرهای مختلف نظریه کوانتومی

عباس یزدانی

دانشیار فلسفه دین، دانشگاه تهران، a.yazdani@ut.ac.ir

مهدی لطفی‌زاده

استادیار فیزیک، دانشگاه ارومیه، m.lotfzade@yahoo.com

با مفروض گرفتن این باور که خداوند هم در حدوث و هم در بقاء آفریدگار و تدبیرکننده جهان هستی است؛ این پرسش مطرح می‌گردد که چگونه می‌توان نحوه تأثیرگذاری مستمر خداوند در طبیعت را تبیین نمود؟ خداوند چگونه افعال ویژه خود مانند معجزه، استجابات دعا و... را در طبیعت تحقق می‌بخشد؟ همچنین او چگونه می‌تواند رویدادی را در جهان طبیعت بوجود آورد که ناقض قوانین طبیعی نباشد؟ پاسخ‌های مختلفی از سوی فلاسفه، متکلمان و اندیشمندان علوم تجربی به پرسش‌های فوق داده شده است که یکی از آنها تبیین فعل خداوند در طبیعت با استفاده از نظریه کوانتومی می‌باشد. هدف پژوهش حاضر تبیین نحوه فعل خداوند در جهان طبیعت در چارچوب دو تعبیر مهم از نظریه کوانتومی، یعنی تعبیر کپنهاگی و تعبیر بوهمی است. روش این تحقیق کتابخانه‌ای و استدلالی است که از طریق مطالعه، بررسی و تحلیل ذهنی مفاهیم، گزاره‌ها و استدلال‌های ارائه شده در کتب، مقالات و دیگر آثار دو تعبیر کپنهاگی و بوهمی نظریه کوانتومی می‌باشد. ادعای این پژوهش این است که می‌توان با استفاده از مدل‌های شناخته شده در علم فیزیک در تبیین مسایل فلسفی و الهیاتی بهره جست. لذا در تبیین نحوه تأثیرگذاری خداوند در طبیعت می‌توان از تعبیراتی کوانتومی فیزیکدانان برجسته استفاده نمود. نتیجه مهم پژوهش فوق عبارت است از: نخست این که در چارچوب تعبیر کپنهاگی و با پذیرفتن نقش آگاهی به عنوان رماندۀ توابع موج، فعل خداوند در طبیعت از طریق آگاهی کوانتومی غیرموضعی انجام می‌گیرد. دوم این که در چارچوب تعبیر بوهمی، خداوند از طریق کنترل متغیرهای پنهان که متغیرهای سطح زیر کوانتومی هستند و با تغییر آرایش این متغیرها در سطح نظم مستتر، تغییر مورد نظر را در سطح کوانتومی و سپس در سطح ماکروسکوپی طبیعت بوجود می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: فعل خداوند، طبیعت، نظریه کوانتومی، تعبیر کپنهاگی، تعبیر بوهمی.

اولویت دادن به پرسش‌ها، روش فخر رازی در ابداع کلامی فلسفی و فائق آمدن بر تعارض کلام و فلسفه

اعظم قاسمی

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، azam_ghasemi@yahoo.com

آریا یونسی

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، aryaunosy1367@gmail.com

منازعات میان کلام و فلسفه در جهان اسلامی از اوایل تا همین اواخر ادامه داشته است. مسأله اصلی این بوده است که کلام اسلامی بیشتر برگرفته از سنت اسلامی بوده، اما فلسفه اسلامی خاستگاه بیرونی دارد. از این رو هماهنگی میان آنها سخت جلوه می‌کرده است. فخر رازی به عنوان یکی از اولین متکلم - فیلسوفان، و مبدع کلام فلسفی، در سراسر کار فکری‌اش کوشیده است که میان فلسفه و کلام هماهنگی و توازنی برقرار سازد. زیرا از نظر وی نه می‌توان از عقلانیت درونی فلسفه و توان آن چشم پوشید، و نه کلام چنان تام و تمام است که نیازی به استمداد از دیگر حوزه‌های فکری نداشته باشد. وی راه‌ها و ابزارهای فکری بسیاری برای این کار استفاده می‌کند. یکی از اساسی‌ترین روش‌ها، چنانکه سراسر تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) با چنین روشی به پیش می‌رود، اولویت دادن به پرسش است. بدین معنا که وی آنچه بر بحث سیطره دارد «مسئله» است، به این دلیل اهمیتی ندارد که پاسخ مأخوذ از چه حوزه‌ای است. هرگاه مسأله مقدم باشد، ارائه پاسخی در خور برای آن اهمیت می‌یابد نه اینکه پاسخ کلامی است یا فلسفی. استفاده از چنین روشی در تاریخ فلسفه بی‌سابقه نیست، چنانکه یکی از اساسی‌ترین اصول تفسیری نوافلاطونیان در تفسیر آثار ارسطو استفاده از این روش است. با در دست داشتن چنین روشی منطق پرسش‌ها بر منطق گزاره‌ها غلبه می‌یابد و از آن طریق می‌توان بر منازعات سطحی میان فلسفه و کلام غالب آمد. در این نوشته نشان داده می‌شود که این روش، روشی معتبر و با کفایت است و می‌توان از آن برای نزدیک کردن کلام و فلسفه به یکدیگر، و بنابراین ابداع کلام فلسفی، استفاده کرد و موارد موفقی از آن، یعنی تفسیر کبیر و برخی آثار خواجه نصیر، بررسی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: فخر رازی، پرسش، روش‌شناسی، فلسفه، کلام، دین.

Islamic Ethics: Virtues, Duties and Consequences

Ferhat Yöney

Assistant professor at Department of Philosophy, Faculty of Arts and
Humanities, Istanbul Medeniyet University, ferhatyoney@gmail.com

Consequentialist ethics, deontological ethics and virtue ethics in their different forms constitute the main views in the normative ethics. An important topic of inquiry in religious ethics is how to interpret religious texts or traditions from the perspective of these three normative approaches. This article deals with how Qur'anic ethics addresses these three approaches of ethics. In this context, firstly it addresses the distinction between ethical theories which are character trait based, namely virtue ethics, and action based in terms of the Quran; and it presents "faith" as the unique virtue of the Qur'an, and reveals how this virtue should be understood. Then defining the human obligations towards one another as *moral-religious obligations*, addresses these duties from a deontological ethics-consequentialist ethics distinction, and presents two moral rules that signify consequentialism. Finally, the article argues that consequentialist ethics is both consistent with theistic metaethics and is philosophically preferable to deontological ethics.

Keywords: Qur'anic Ethics, Faith, Virtue Ethics, Deontological Ethics, Consequentialist Ethics.

Personal Identity and the Problem of Evil

Vince Vitale

Wycliffe Hall, University of Oxford, vincent.vitale@theology.ox.ac.uk

Since Derek Parfit's *Reasons and Persons*, there has been a growing literature in the ethics of procreation and in intergenerational ethics reflecting on the following question: does it matter morally whether or not the people harmed or benefited by an action would have existed had that action not been performed? Parfit terms cases where the affected people would not have existed otherwise cases of *non-identity*. Theodicy is also concerned with evaluating actions that determine who will live, but with a couple of exceptions—most notably in articles by Robert Adams from the 1970s—sustained reflection on non-identity considerations has been absent from contemporary work on the problem of evil. For a theodicy to be successful, it must meet two primary conditions: first, it should show that God has not wronged anyone by allowing evil, and, second, it should show that God's allowance of evil is motivated by virtue rather than by some flaw in character. In the first half of this paper, I suggest that non-identity considerations enable the theist to meet both of these conditions. To show this, I organize and supplement ideas that Adams has proposed across a number of works but that he does not take to yield a theodicy. In this article's second half, I suggest that a non-identity theodicy is available to the theist regardless of her assumptions about the existence and nature of free will. This second suggestion requires developing a second version of non-identity theodicy.

In concluding, I show how non-identity theodicy suggests a strong analogy between divine creation and human procreation, and I argue that if voluntary human procreation can in general be loving and morally permissible, despite the suffering that inevitably accompanies it, then God's creation and sustenance of the actual world can also be loving and morally permissible.

Keywords: Problem of Evil, Theodicy, Suffering.

**Religious Language or Language
of Religion Sacred Leaders?
Reconsidering Problem of Religious
Language and Re-answering to it**

Masoud Toossi Saeedi

PhD Candidate of Philosophy of Religion, Institution for Humanities and
Cultural Studies (IHCS), masoud.toossi@gmail.com

Antony Flew, concurrent with abandoning fifty years Atheism, said that his concerns about the problem of religious language, have not been understanding rightly from the start. William Alston also, in the first sentences of one of his articles about the problem of religious language, states that the term “religious language”, which is called for naming a set of philosophical issues and concerns, is not a suitable term. Remarks by this two famous philosophers, belong to two completely different intellectual camps alongside with obsoleting the debates about religious language in recent years, while it is prosperous in the second half of the last century in philosophy of religion, bring this idea to mind that by reconsidering the problem, we can recognize its unexplored dimensions and complement efforts to step up the issue.

In this article, I will first try a new different understanding of Flews’ ideas about religious language. After that, by selecting and analyzing of other ideas about this problem from the perspective of new understanding of the issue, I’m going to elucidate basic insights shared in all theories about religious language. To complete the path of responding to this issue, especially with some new ideas, I try to add a new philosophical concept to the literature, which is based in Islamic mysticisms’ camp, which could extend to all theistic systems and could be used for re-answering to the problem of religious language.

Keywords: Religious Language, Ordinary Language, Natural Language, Religion Sacred Scholars, Sacred Knowledge.

§2 I develop the core epistemic principle of this project, an account of epistemic safety. In §3 I investigate the epistemology of perceptual experience, focusing primarily on the role of false background beliefs in cases of cognitively penetrated experience. Finally, in §4, I apply the results from prior sections to the problematic cases featured in the diverse contents objection. In so doing, I argue that the incompatible contents of certain fine-grained beliefs fail to threaten the epistemic status of related coarse-grained beliefs derived from religious experience. In this section I respond to three objections: i. the view that testimonial reports of diverse religious experiences provides an undercutting defeater for beliefs about one's own religious experience, ii. the argument that the background beliefs influencing religious experience are culturally contingent, and iii. the worry that the fine-grained beliefs derived from religious experience are inferred from falsehoods, which is an epistemically unreliable method.

Keywords: Religious Experience, Epistemic Safety, Religious Diversity.

Religious Experience: Epistemic Safety and the Challenge from Diverse Contents

Wes Skolits

PhD Candidate, University of St Andrews/Arche, ws38@st-andrews.ac.uk

Experiences with purported theological content—i.e., apparent experiences of God—remain a pervasive feature of contemporary religion. Moreover, such ostensibly extramundane experiences tend to engender beliefs concerning the (apparent) object of experience; thus, they serve a fundamental role in the epistemic justification of religious belief. Yet objections abound concerning this nexus. Given these challenges, what—if anything—is the rational significance of religious experience? My project's aim is to investigate this question focusing primarily on the objection from the diverse contents of religious experience. I flesh out the envisaged structure of this project in what follows.

The objection from the diversity of religious experiences threatens the epistemic status (here, the properties of knowledge and justification) of beliefs formed on their basis. In short, the empirical data of diverse contents supports an argument against the reliability of religious experience; it holds that since beliefs formed on the basis of religious experience conflict, religious experience is an unreliable belief-forming method. Addressing this argument, I consider three different accounts of epistemic reliability, and focus on the third, which features a modal condition referred to as “safety”. This can be stated, roughly, as follows: S's belief that p is safe only if S couldn't easily have falsely believed p using the method she used to believe p. By way of response and utilizing the above principle, it is the aim of this work to defend the reliability of some religious experiences in a manner which takes into account their *prima facie* incompatible content.

This essay proceeds as follows. In §1 I begin with some preliminary considerations and recount the main objection. In

also due to the natural significance of survival and endurance in the worldly situations from which the sacred *ex-emanates*. The sacred requires the body to be manifested.

Keywords: Alterity, Divine Commandments, Emmanuel Levinas, Ethical Phenomenology, Everyday Material Needs.

Alterity and God: Emmanuel Levinas' Ethical Interpretation of the Sacred

Alireza Sayadmansour
Resident Researcher, Dept. of Theoretical Studies, Women and Family
Research Centre, sayadmansour@wrc.ir

As a French phenomenologist, Emmanuel Levinas (1906-1995) has always been stimulated by religion (esp. Judaism) as a "robust source of inspiration" for his ethical phenomenology. However, he criticises the ontological heritage of traditional theology as it belongs essentially to the reducing-the-Other-to-the-Same culture of the West. To him, there is a unitary dimension among all religions which can bring together humankind under a single title, i.e. "ethical creature". This religion, "ecumenical religion", gives rise toward unique "consolations" for which he directs his specific argumentative route to such divine commandments as "Thou shalt not kill". Therefore, God can distinctively be *encountered* -rather than *grasped*- as i) "an alter Other", ii) "an absolute Other", iii) "an infinite idea inside of me", and iv) a pre-condition for the transcendence of ethical I. Of God what comes to my mind is the alterity of the Other: God comes to my mind merely in terms of ethical conceptions and actions. To be in relation with God is exactly to be open and receptive to the Other, whose manifestations lie in the disguise of neighbour and stranger. In this paper, having elucidated the Levinasian conception of God, I will concentrate upon the way in which the sacred reveals itself, portraying the fact that human beings as the-bodies-in-the-world are addressed by divine commandments and prophetic exhortations on how to help others overcome their difficulties with living-in-the-world. Furthermore, I contend that the understanding of divine commandments occurs in a situation of experiencing holiness. What these particular commandments bring about is a great bulk of practical directions towards a social decent life. The fact that divine commandments accentuate others' everyday material needs is

are considerable differences. In this paper, I first give a brief sketch of the two sides' views regarding their foundations and grounds. Then I try to make a comparison to find out the similarities and dissimilarities. Both views share in rejecting the claim that God's knowledge, like human knowledge, consists of beliefs. However, beside some major differences in the relevant principles, they picture the object of God's knowledge in dissimilar ways.

Keywords: Divine Knowledge, Presential Knowledge, Belief, Islamic Philosophy, Alston.

Muslim Philosophers and W. Alston on God's Knowledge: A Comparative Study

Mohammad Saeedimehr
Professor of Philosophy, Tarbiat Modares University,
saeedi@modares.ac.ir

Both the Islamic and Christian traditions see the Divine knowledge as one of the most significant attributes of God. Muslim philosophers and theologians usually try to give a rational explanation of the very nature of the Divine knowledge and then go further to discuss the related problems such as the problem of 'Divine omniscience and human freedom.' In order to investigate the nature of God's knowledge, they initially distinguish between three stages of God's knowledge. Roughly speaking, these stages include His knowledge of His own essence, His knowledge of His creatures before the creation and His knowledge of them after it. One main question here is whether God's knowledge of the world (after creation) is presential knowledge or conceptual (acquired) knowledge. The answer has been widely accepted by Muslim philosophers especially after Suhravardi is that God's knowledge is just of the presential kind. According to this view prominent in the contemporary Islamic philosophy, God is beyond having mind, mental states and propositional attitudes. Thus, God's knowledge never involves or includes beliefs as its component and His knowledge is absolutely superior to human knowledge as 'true justified belief.' In the contrary, most contemporary western philosophers of religion construe God's knowledge as involving true beliefs. According to this view, Divine knowledge consists in God's having (assumedly justified) beliefs of true propositions. However, Alston has recently argued that God knows things without having belief and even we explain God's knowledge in a propositional way, His knowledge is void of any 'belief component' but consists in His immediate awareness of the facts. Alston's view seems very close to that of contemporary Muslim philosophers though there

Listening to God: on the Hermeneutics of Hearing the Qur'an

Mostaan Sabet

M.A. in Islamic Philosophy and Theology, Allame Tabatabaei University,
Tehran, mostaan.sabet@gmail.com

In his paper, *Reading to Hear*, Klyne Snodgrass investigates the concept of a “hermeneutics of hearing”. (Snodgrass, Klyne, “Reading to Hear”, *Horizons in Biblical Theology*, 24:1(2002), 1-32). After criticizing contemporary interpretive traditions regarding biblical scripture, especially reader response approaches, which neglect the author’s intention since it is deemed impossible to discern, he contends that the “communicative intent” of the author or speaker is discernable by means of hearing. To him, interpretation is to understand the author’s communicative intent, although his whole intent remains ungraspable. He goes on to support his theory using the frequency of a call to hear in biblical texts. Thereafter he explains what such a “hermeneutics of hearing” would entail if practiced. In the present paper, I shall critically analyze the concept of a “hermeneutics of hearing” and will try to appropriate this notion to be fruitful in reading (better yet hearing) the Qur’an and understanding it. In the first step, the study will be mainly philosophical, while in the second step, Qur’anic scholarship will be consulted. As it will be demonstrated, Not only would a modified “hermeneutics of hearing” aid anyone, from layman to scholar, in understanding the Qur’an, but also one could argue that it is the very method the Qur’an and other Islamic sources have asked for. In other words, in order to discern the message of God through his word, the first step is to “be quiet and listen.” (Q7:204)

Keywords: Hermeneutics, Qur’an, Hearing, Meaning.

26 6th International Conference on Contemporary Philosophy of Religion

Because poetry is sounding of silence. This paper seeks to examine the “wisdom of silence” and its relations with “authentic faith” and “authentic Dasein” in Kierkegaard and Heidegger.

Keywords: Silence, Authenticity, Language, Faith, Ethics, Suffering.

**“Silence” as Language of Poetry and Faith:
Comparative Research of Heidegger and
Kierkegaard’s Concept of “Silence”**

Mohammad Raayat Jahromi
Assistant Professor in philosophy, Imam Khomeini International
University, raayatjahromi@gmail.com

Rojin Mazouji
Ph.D. student in philosophy, Imam Khomeini International University,
roji.mazouji@gmail.com

Silence, in Kierkegaard and Heidegger’s thought, has its own Existential foundation that understood in the context of the Boundary situations. Therefore, it has very important role in “Fear and Trembling” and “Being and Time”. Kierkegaard has considered silence with regard to his fideistic reading of Ibrahim’s story. Kierkegaard in describing Ibrahim’s personality in the context of his child’s sacrifice emphasizes on the concept of suffering and distinguishes between first and second ethics. Ibrahim’s act in Kierkegaard’s thought derived from negative wisdom and leap of faith. Heidegger also, in his explanation of silence, uses suffering and leap in his own term as suffering is due to falling of Dasein into everydayness. The linguisticity of Dasein through silence makes him original and caused to abandonment of idle talk and leaping into creative language. According to Heidegger, breaking the idle talk occurs through poetic language and within silence. In fact, “preservation of silence” leads to “call of conscience” and authenticity of Dasein. In short, silence for Kierkegaard and Heidegger is a basis for striking transition. This is in Kierkegaard, from morality to faith by overcoming the paradox. In fact, silence represents the ethics of innocence. In the other words, silence would be a kind of reverence for the mystery which revealed itself not through theoretical reason but only through faith. However, in Heidegger, silence has tied to poetry. It is only through silence that poetry is shown authentic Dasein.

Immanence and Transcendence in Contemporary Continental Philosophy of Religion

Mehdi Parsakhanqah
Assistant Professor of Philosophy, University of Allameh Tabataba'i,
mehdi.parsa.kh@gmail.com

Contemporary philosophy after Nietzsche holds an immanent attitude in being against Platonic dichotomy of ideas and images. If we pair off religious dualism of sublime and mundane, for example, with the Platonic one, we might conclude that contemporary continental philosophy would be against religious tradition. But there are significant and influential theologians amongst continental philosophers, and this poses a question about the possibility of an immanent theology. This possibility is connected to a change in the meaning of immanence and transcendence and leads us to a Spinozist view toward theology and philosophy of religion. One can read even the deconstructive theologies of John Caputo, Jean-Luc Marion and Richard Kearney in this vain, in the way they focus on the religious experiences in order to define the ontological aspect of theology. Hence, contemporary philosophies of religion are immanent at least in two senses; to consider the creation as the self-organization of a sublime nature and to take the transcendental as its process of organization; and, to focus on how one can experience this transcendental as the experience of mystery. My main aim here is to indicate that how these two ways are parallel and rely on the same sense of the transcendental.

Keywords: Transcendence, Immanence, Spinozist Theology, Religious Experience.

A Contemplation on the Entropic Creation Argument

Javad Navaei
MA Student of Islamic Philosophy & Wisdom in Hakim,
javadnavaei@gmail.com

Seyed Mohammad Kazem Alavi
Assistant Professor of Hakim Sabzevari University, alavismk@yahoo.com

The Entropic Creation Argument is one of the arguments for existence of God based on the second law of thermodynamics. It plays an important role in the arguments for God and relation between religion and science. The second law of thermodynamics known as the law of entropy, was introduced by Rudolf Clausius in 1865. He argued that the entropy of the isolated systems tends toward increasing and if we assumed that system being the world, we could conclude the continuous increasing of the entropy of the world. According to the thermodynamics laws, system in the maximum entropy approaches to equilibrium state so that the temperature, the pressure, and the other quantities in all natural phenomena would be in balance. Being valid this rule, the universe would be without life that is called the heat death. The present world, therefore, is not in the state of very high entropy and also it must be of finite age. Confirming a finite age for the world, leads to a beginning for the world, and in turn, to being created by a Creator, a supernatural creator, beyond the time and the place, a God. This is the Entropic Creation Argument that pointed out in this paper and this topic was subject to hot debate in the second half of the nineteenth century in the Europe, especially in Germany.

Keywords: Entropy, Entropic Creation Argument, Beginning, Heat death, Arguments for the Existence of God.

The Problem of Evil: Unseen Animal Suffering

Daniel Molto

Leeds Trinity University, daniel.molto@york.ac.uk

The problem of animal suffering has become an area of some focus within the philosophy of religion in recent years. However, I believe one important line of response has as not been touched upon in the contemporary literature. In this paper, I present a wholly new defence of classical theism against the problem of animal suffering. Specifically, I argue that cases like William Rowe's celebrated 'Bambi' case (1979: 337) do not provide evidential support of the kind required to render the evidential problem of evil a compelling argument against classical theism, in brief because the rational theist can simply reject that such cases ever occur. More specifically, in section 1, I point out that a successful Bambi case, that is a case of animal suffering which shows that there is probably no God, can plausibly be explained by the soul making theodicy if it occurs within the immediate sensory experiences of humans, that's to say if humans are present to witness the animal's suffering. On the other hand, as I explain in section 2, any purported Bambi case which occurs at sufficient distance from human sensory experience to rule out a plausible appeal to the soul making theodicy can simply be rejected by the rational theist as being insufficiently evidenced. Therefore, I will argue, so long as we do not beg the question against classical theism by taking the existence of an interventionist God to be inherently unlikely, then the inference from a purported Bambi case to the existence of gratuitous evil in the world would not be well-motivated. The reason for this comes out in greater detail when we consider how this response defeats versions of the problem framed in terms of Bayesian probability, as we do in section 3. Section 4 considers and responds to objections to the proposal. The result is that animal suffering does not pose a special problem for rational theism.

Keywords: Problem of Evil, Theodicy, Animal Suffering.

Can We Talk of an Islamic Process Theology? Toward an Islamic Process God

Saida Mirsadri

Ph.D student at the University of Tehran, Farabi College,
smirsadri@gmail.com

Whitehead's philosophy is already known in the Islamic world, however the appropriation and application of Whiteheadian categories for dealing with issues in Islamic theology and philosophy have been very rare – if at all. Christian process theology – initiated by Hartshorne – has strongly been criticized by Muslim thinkers, for according to them, the process thought ignores the divine perfection – by attributing process and change to God – and attributes of absoluteness – namely omnipotence and omniscience. In order to see whether the process insight could be held by Muslims, we need to explore its basic principles and discover if they are promoted by the Qur'an and the Islamic basic doctrines or not. The only Muslim thinker who has taken this path is Muhammad Iqbal. Standing in his own Islamic tradition and relying on the Qur'an, while being well familiar with the Western philosophical thought, Iqbal provides a novel worldview, unprecedented in the Islamic thought. It is my strong conviction that Iqbal's philosophy can help Muslims, while developing authentic perspectives that resonate with the main outlines of the Qur'anic worldview, connect with issues that are current among scholars of religion and make valuable contributions to the ongoing discussions, one of them being the process thought. While being equipped with the Western methodology and philosophy, he tries to reconstruct his own religious tradition. Iqbal's understanding of the world, man, and God-man-world relationship resonates very much with the process worldview, while modifying it in a way that could well match with the basic Islamic divine attributes – hence being immune of all the critiques raised against process theology by Muslim thinkers. Therefore, through Iqbal, we can talk of an Islamic process thought, while remaining loyal to our long-lasting Islamic tradition.

Keywords: Process, Process Thought, Process Theology, Process God, Perfection.

Al-Qummī on Kripke's Scale: Development of al-Qummī's Apophatic Theology by Kripke's Theory

Mohammad Hosein Kolahi
University of Tehran, mh.ahdejadid@yahoo.com

As an apophatic theologian, *al-Qāḍī Sa'īd al-Qummī* contends that (1) God's and creatures' attributes are *equivocal* (*al-moshtarek al-lafẓī*) and (2) Positive (essential) attributes, for God, must be referred to negative ones. For example, (1) there is no similarity between the meanings of the divine knowledge and the human knowledge and (2) "God knows something" means "He is not ignorant about it". *Al-Qummī* believes that, in essential attributes, there is no difference between the two above statements. This article aims at evaluating this claim. I shall explore whether *al-Qummī's* statements are the same and, if not, which of them can be concluded from his arguments.

By using Saul Kripke's distinction between *speaker's referent* and *semantic referent*, I shall argue against *al-Qummī's* use of equivocality for his assertion. Kripke, who advocates referential theory of meaning, offers a new version of it. He holds that every word has two referents: speaker's referent and semantic referent. These two referents can be the same or different -In many cases they are the same. He calls these two models *the simple case* and *the complex case*. The criterion for distinction between these two referents is generality/specificity of use. In the simple case, the use of word is general and in the complex case, it is specific. Neglecting this difference, *al-Qummī* uses the term "equivocation" falsely. I shall conclude that (1) *al-Qummī's* two statements are deeply different and (2) his arguments conclude the second one. So, "apophaticity", rather than "equivocality", is the appropriate term for his assertion.

Keywords: al-Qummi, Saul Kripke, Speaker Referent, Semantic Referent, Apophatic Theology, Equivocality.

regards it as the right. The existence of the world is the same as the existence of the right, but a right which has been determined, not a right in the degree of the absoluteness.

In this analysis of Ibn Arabi, two ontological and epistemological approaches can be distinguished.

According to the ontological approach, the light added to the heavens and the earth at the head of the verse is the existence of an additional right that does not exist independently of it and is the same as the right. According to the epistemic approach, it is the name of the light of the God that leads the world from non-existence to Emerges and reveals.

The shadow look toward the universe in relation to the God can lead to consequences such as avoiding void ideas for unity and incarnation, since in spite of the fact that the shadow always shows its owner, the privilege and separation of the shadow from the shadow owner are not hidden from anyone.

In this paper, with an analytical approach, we will explain the vision and method of Ibn Arabi in presenting a pattern for the relationship between the God and world using the concept of light.

Keywords: God, world, light (nūr), Ibn Arabi, light ontology, light Epistemology.

Explaining the Relationship between God and the World according to Light Concept's Analysis from Ibn Arabi's View

Fateme Sadat Ketabchi
M.A Researcher of Islamic Theology and Philosophy, University of
Tehran, Tehran, Iran, fateme_ketabchi@ut.ac.ir

Keramat Varzdar
Studying Ph.D in philosophy at the university of Tehran, Tehran, Iran,
keramat.varzdar@ut.ac.ir

In the celebrated light verse, most high God has been described as the light of the heavens and the earth (24:35). The proposition of "Allah is the light of heavens and the earth" at the beginning of the verse indicates the very close relationship between God and his relation to the world (heaven and earth). The analysis of the word *nūr* (نور) in this proposition as a keyword can provide a profound understanding of this relation. Ibn Arabi, in the 7th century AH tries to explain the relation between God and nature by analyzing the word "light" as a fact that is not self-evident but reveals the affairs.

In order to clarify and understand the relation between the God and world, Ibn Arabi takes help from the analogy of shadow and the person. he explains the light of God in the light of the conceptualization of shadow.

Sheikh Akbar states that what is called the universe and is considered in the thoughts of the mystics as "all other than God", in relation to the right, is as shadow in relation to the person and the world is in fact the shadow of God "ظل الله".

He analyzes the sensory shadow to express the truth of the universe' shadow. He explains that the sensory shadow is neither pure darkness nor pure absolutism, but the shadow of an incident that emanates from the intermixture of light and darkness.

Ibn Arabi regards the world as the shadow of the God and does not consider it to be independent of the right, but existentially

typical religious belief or that it confirms these religious beliefs. This surprising result follows from our most popular views about using evidence to compare theories. In this paper, probability and confirmation theory are used to investigate the problem of evil, concentrating on whether a theist should consider our ignorance of a good reason for God to permit evil to support a non-religious alternative over a typical theist's beliefs. It is argued that, according to Likelihoodism, our ignorance of a good reason does not favour a competing hypothesis over the religious view that there is an incomprehensible good reason for God to permit evil. Bayesian accounts of comparative confirmation, which are alternatives to Likelihoodism, have the same result. Furthermore, according to both Likelihoodism and Bayesian accounts of contrastive confirmation, our ignorance of a good reason for God to permit evil may actually support typical religious beliefs over alternative hypotheses.

Keywords: Evil, Probability, Bayesian, Confirmation.

Problem of Evil, Comparative Confirmation

Seyed Hesamuddin Jalali Tehrani

Graduated from the University of Tehran, Jalalihesam@gmail.com

One of the most enduring problems for religious belief has been the problem of evil. The problem of evil can take many forms; it can be a spiritual or psychological problem, and has often been construed as a philosophical problem that calls rationality of the religious belief into question. Philosophical problems of evil usually deal with whether the existence of evil in the world makes it irrational to believe in an omniscient, omnipotent, and benevolent God. These philosophical arguments can generally be classified as either deductive argument from evil or inductive argument from evil. The deductive argument purported to show that it was irrational to believe in God because evil was logically inconsistent with the existence of God. More recent discussion of the philosophical problem of evil has moved away from the deductive argument from evil and has focused on whether evil is evidence against the existence of God. Much of this discussion centers around whether our ignorance of a good reason for God to permit evil is evidence that there is no such reason, and thus is evidence against the existence of God. In the following I will look at whether our ignorance of the good reason for God to permit evil is a problem for the atheist in virtue of being evidence against the religious beliefs of a typical atheist. Many atheists have admitted that evil is evidence against the existence of God, but respond that belief in God is not irrational because there is enough other evidence that supports the existence of God and religious belief. I will take a different approach and will instead argue that atheists should not believe evil, or our ignorance of good reason for God to permit evil, is evidence against religious belief or the existence of God, at all. Philosophers do not agree about the nature of evidence, but I will look at two leading views of evidence and argue that on these views, atheists should hold either that our ignorance of good reason for God to permit evil is irrelevant to

Darwin's Atheistic Origin of Species

Seyed Hassan Hosseini

Professor, Philosophy of Science Department, Sharif University of
Technology, Tehran, Iran, hoseinih@sharif.edu

It is almost said that Darwin can never be categorized as an atheist. This is true due to his respect to the surroundings and his family, especially his religious and influential wife who was the most important non-scientific figure in his life. Moreover, he has named himself as an Agnostic that is far from fallen into the atheistic basket.

In this paper, I would try to demonstrate that based on different methods of “one long argument” that has been written in the six editions of the Origin of Species, Darwin is easily to be sorted as an atheistic thinker regardless the very calm, peaceful and moral character of him toward religious tenets and people.

His emphasis on the unconscious natural selection and his revolutionary theory supervened on the classic and traditional versions of saltation and creationism would deduce us to the conclusion mentioned before.

Keywords: Darwin, Evolution, Atheism, Natural Selection.

14 6th International Conference on Contemporary Philosophy of Religion

approach in a book entitled "Study of Religion", 2) Michael Peterson's method of sharing point in a book entitled "Reason and Religious Belief, An Introduction to the Philosophy", 3) Walter Terence Stace's naturalism approach in a book entitled "Religion and the Modern Mind", 4) Georg Simmel's internal religion sociology in a book entitled "La Religion" and 5) Sayyed Hossein Hosseini's systemic view in a book entitled "Religion Studies Foundation".

Keywords: Methodology, Religion Studies, Systematic-Conceptual Definition, Religious Philosophy.

The Systematic-Conceptual Method of Defining the Religion

Sayyed Hossein Hosseini

Assistant professor of IHCS, Drshhs44@gmail.com

One of the most challenging topics in the field of religious studies is the issue of defining the religion and one of the most important topics in the field of methodology of religious studies is the method of defining the religion and analyzing its conceptual components since the presented definitions of religion are usually lacking in methodological frameworks.

The purpose of this paper is to provide a methodological outline for systematic-conceptual defining of the religion. The most important point of systematic-conceptual definitions of the complex terms of the humanities such as religion is that, first, it does not analyze a word singly or simply or in a lexical and static manner. Second, it believes in the conceptual system network. This means the meaning of any concept is the product of the image and the conception of the lexical tree of other concepts. Third, in this method, the concepts related to religion are tried to be discovered as well. These concepts include 1- man, nature, being, history, and civilization; 2) god, origin, and end; 3) science, ethics, culture, society, and politics. Fourth, such concepts are categorized (separation of the component from the whole), classified (separation of the main item from sub items) and prioritized (determining the priorities and delays). Fifth, the place of the concept of religion will be determined regarding these fundamental concepts so that, given the relationship between these concepts, the similarities and differences, a new and functional definition of religion can be achieved.

The second part of the article is devoted to criticizing the approaches which are non-systematic or do not have all the necessary indices of this approach. These methodological approaches include 1) Ninian Smart's organic sociological

Worldviews in Concept: A Comparison of Christianity and Islam

Philip O Hopkins

Lecturer, Institute of Oriental Studies, Russian-Armenian University,
Yerevan, Armenia, philandmaryann@gmail.com

Worldviews or ‘myths’, says Iranian academic Ehsan Yarshater, ‘not only reflect the earliest conception of a people about the universe around them, but also their earliest responses to the challenge of their environment’. Often, people do not realize they have them, and often they go unchallenged. As French philosopher Paul Ricoeur states, no one is neutral in evaluation; ‘a critic cannot be partisan’. As both Islam and Christianity are theistic religions, there are similarities between the two faiths, but there are also differences. One manner to evaluate these variations is by asking questions about the worldviews in which they belong. This paper examines eight questions in relation to Islam and Christianity:

1. What is really real?
2. What is the nature of the universe?
3. What is a human being?
4. What happens to a person after death?
5. Why is it possible to know anything?
6. How do we know right from wrong?
7. What is the meaning of human history?
8. What personal life-orientating commitments are consistent with this worldview?

As Christianity and Islam have a shared and sustained (and largely peaceful) history in Iran dating to when Islam came to Iran in 642 AD, answering these questions from an Islamic and Christian perspective will help provide clarity to a complex issue regarding the intermixing of these faiths.

Keywords: Reality, Nature of Human and Universe, Human Knowledge, Human Ethics, Human History.

Ironic Discourse in Both Khayyam and Kierkegaard

Hassan Haji Ghassemi
University of Tehran, Farabi Pardis, hassan.hghassemi@ut.ac.ir

Irony stands where philosophy meets literature, and interestingly enough, some philosophers have taken the concept of irony to investigate the possibilities for the subject in the realm of existence. The paper will inquire the analogies in employment of irony in western and Islamic philosophies by the select philosophers from each of the two philosophical-theological perspectives, namely Soren Kierkegaard (1813-1855) and Umar Khayyam (1048-1131).

Unlike their distinct contexts, both have significantly marked the concept of irony and especially its employment. To this purpose, picking an ironic discourse, Khayyam in his poems and Kierkegaard in his epistle scriptures advanced their philosophical claims to attack the ignorance and arrogance of the people of Certitude. Also both aimed at the representatives of rationality. Khayyam in his philosophical essays challenged the ideas of Avicenna, the unique interpreter of rationality of Mashsha – Peripatetic - school (Islamic Aristotelianism). On the other hand, Kierkegaard argued the failure of Hegelian rationality in the realm of theology. Strictly speaking, Khayyam poetically satirizes the appropriation of the Absolute by dogmatists in the spheres of philosophy and theology, as does Kierkegaard when he argues ironically against the attainment of the Absolute in Hegel. It is noteworthy saying both valued every man's desire to strive for the sphere of faith however impossible.

Keywords: Irony, Kierkegaard, Khayyam, Existence.

**Thinking of Oneself through the Other
Reflections on How Can Comparative
Philosophy of Religion
Be (Explicitly) Normative**

Mohsen Feyzbakhsh
University of Tehran, m.fbakhsh@gmail.com

Comparative philosophy of religion is *prima facie* supposed to be a description of parallel philosophical ideas about religion in different traditions. Hence, it is supposed to be a descriptive enterprise. However, Neville (2001, 2016) asserts that comparative philosophy could be either objective or normative. He (2016) defines the normative approach to comparison as “the use of comparison with the intent to develop a true philosophic position, contributing to the contemporary global philosophical conversation”. (p. 504). In this research, I seek to show how such an understanding of normative comparative philosophy can contribute to formulation of a normative comparative philosophy of religion. By amending Neville’s notion of normative approach to comparison on the one hand and distinguishing the implicit and explicit normativity in comparison on the other hand, I shall argue that normative comparison in philosophy of religion can be pursued not only with respect to global problems concerning philosophy of religion, but also in specific problems of philosophy of religion raised from specific religious traditions. Besides, it will be shown that in the latter form, different religious tradition can be related to their counterparts in the forms of solving the current problems, amending current theories and identifying new problems.

Keywords: Normative Comparison, Comparative Philosophy, Comparative Philosophy of Religion, Robert Cummings Neville.

Tajjarri as Religious Luck

Amir Mohammad Emami
University of Tehran, amir12emami@gmail.com

Mirza Mohammad Kazem Askari
Qom Seminary, mirzakazem5@gmail.com

Moral luck could be defined as the situation in which moral responsibility for an act exceeds the agent's control of it. Zagzebski (1994) has sought to show that there are certain aspects of Christian theology, namely the traditional grace and eternal heaven and hell, which magnify the problem of moral luck. She calls this revised version of the problem "religious luck". In this article, we aim at introducing a new formulation of the problem of religious luck stemmed from the problem of *tajjarri* in *Usul al-Fiqh* (principles of Islamic jurisprudence). We shall show how the difference between the two versions of religious luck is rooted in two different notions of the problem of moral luck. By extracting the theory of moral luck behind the problem of *tajjarri* and comparing the theory with that of the standard version of moral luck, we shall argue that while in the standard version the kinds of moral luck are resultant, circumstantial, constitutive and causal (as Nagel identifies), none of these types contains the luck in the *tajjarri* version. The latter luck lies in whether the person's belief about moral value (right action) and God's will is true, not in the grounds or results of the action itself. The outcome of this research is not only explaining the difference between the two versions of religious luck, but also introducing a new category of moral luck which could be further explored.

Keywords: Religious Luck, Moral Luck, Tajjarri, Linda Zagzebski.

Shahrastani's Definition of Religion

Ghorban Elmi

Associate Professor of University of Tehran, Faculty of Theology,
Tehran, Iran, gelmi@ut.ac.ir

The medieval study of religion has long been viewed by many modern scholars as non-objective and as non-scientifically founded. Medieval scholars were generally thought to be theologically and philosophically oriented and many of their works were conceived as the product of politically and apologetically motivated scholars. But this judgment resulted from a lack of familiarity with the medieval literature on the subject. There are some prominent scholars in Medieval era, especially among Muslim world who studied religion with an objective method. One of them is Muhammad ibn 'Abd al Karim al Shahrastani (479-548 A.H./1086-1153 A.D.), who has been widely acknowledged as the most objective medieval writer on the subject of religions, sects, philosophies and philosophical schools. His prominent book is Kitab al Milal wa al Nihal, Book of Religious and Philosophical Sects. This book represents more than a fine example of the systematic science of religions. He developed a definition of religion based on its social function in his work Al Milal wa al Nihal. It offers a sociologically rooted theory of religion and attempts, without the hesitation characteristic of modern religious studies, to define the nature of religion and to interpret religion in sociological terms as the source of society's organization. He defines religion in the final analysis as knowledge and obedience. Through a linguistic analysis of the word din, "religion," al Shahrastani comes to the conclusion that the term is not a name given intrinsically only to a body of belief, but expresses rather the requirements and consequences of belief. Religion is knowledge which demands an action which is obedience.

This article will be devoted to an analysis of his definition of religion that has a prominent place in science of religion nowadays.

Keywords: Shahrastani, Definition of Religion, Medieval Scholar, Obedience, Knowledge.

order and flow of physical time, in a way which coheres with the empirically demonstrable aspects of SR. Craig (1990) deals with this issue by claiming that the absolute 'now' of God's time corresponds with the cosmic time of GR. I reject this claim and argue that substantival space is the right mechanism by which metaphysical time can determine the flow and order of physical time.

Keywords: God; Time; Eternity.

Divine Time

Joseph Diekempe
Queen's University Belfast, Northern Ireland, UK,
j.diekemper@qub.ac.uk

My purpose in this paper is to investigate the nature of God's time in relation to the time of the created universe. I assume the following:

1. God is necessarily the subject of discrete, ordered, dynamic mental events
2. Events are essentially extended and temporal entities
3. God is necessarily temporal
4. Time is necessarily relational
5. Time is necessarily
 - Dynamic (successively ordered)
 - Unified
 - One dimensional
 - Infinite

I have argued for 1.-4. in previous work, and I take it that 5. follows from 1.-3. In attempting to characterize the relation between divine and created time, I rely on Padgett's (1989) distinction between metaphysical time and physical time, though I draw the distinction differently than does Padgett. As I draw the distinction, the metaphysical aspects of time are those which obtain in all possible worlds in which time exists (given 3. above, time exists in every possible world); and the physical aspects of time are those contingent aspects which are added to the metaphysical aspects in virtue of the physical laws of the created universe. So God is metaphysically temporal, and the created universe is physically temporal. But there is a problem with this distinction: metaphysical time, which is absolute, determines the temporal order and flow of physical time, but according to special relativity (SR), the order and flow of physical time are frame relative.

We need a mechanism whereby metaphysical time, which is objectively determined by God's nature, is able to determine the

and a festival involving divine possession and animal sacrifice among Goddess worshippers in Assam, north-eastern India. In the last of these cases, the research comprised fieldwork as well as textual study, exemplifying a novel fusion of ethnography and philosophy and providing a richly contextualized thick description that calls into question prevalent expectations about what religion is or 'must' be.

Keywords: Comparative Philosophy of Religion; Cultural Critique; Interdisciplinarity.

Comparative Philosophy of Religion as Cultural Critique: Developing a Radically Pluralist and Critically Descriptive Approach

Mikel Burley

Associate Professor of Religion and Philosophy, School of Philosophy,
Religion and History of Science, University of Leeds, UK,
m.m.burley@leeds.ac.uk

Recent years have seen a growing number of philosophers of religion expressing dissatisfaction with their own field of study. A particular target of complaint has been a perceived narrowness with regard to both the range of religious traditions covered and the primary focus on doctrinal or theoretical, as opposed to practice-oriented, components of religion. While concurring with these complaints, this paper takes issue with some of the proposed solutions. Specifically, it challenges the assumption that philosophy in general – and philosophy of religion in particular – is necessarily an evaluative enterprise, in the sense that its distinctive role in the study of religion is to ‘evaluate’ the truth and rationality of religious beliefs and practices rather than merely ‘describing’ them. This assumption is typically based on an oversimplified conception of the critical potential of philosophical description.

Drawing upon ideas from Wittgensteinian philosophy and also from cultural anthropology – most notably the notion of ‘anthropology as cultural critique’ developed by George Marcus and Michael Fischer – the paper propounds a conception of philosophy of religion that is profoundly comparative and cross-cultural. This conception’s descriptive approach facilitates ‘cultural critique’ by enabling reflection upon the contingency of one’s own culturally rooted normative assumptions. To illustrate the approach, I discuss pertinent examples from my own research, including research into: the complexity of notions of compassion in Buddhist traditions; the possibility of exhibiting respect for the dead in the form of mortuary cannibalism among the Wari’ people of north-western Brazil;

is, the names with the prefix super- (Super-Being, Super-Goodness, etc.), again following the method of the *Corpus Areopagiticum*. These names are not denoting; they refer to the divinity as such. They cannot be included into the paraconsistent discourse.

I am going to analyze this model of divinity naming using modern theories of reference. I believe that divinity naming can be best viewed by combining the indirect and direct reference theories. More specifically, the divine names used in the framework of the paraconsistent discourse may be described by means of the direct reference theories which presuppose the distinction between the signifier, the connotation, and the denotation. In the case of the positive abstract names, the connotation is that what refers to God at the level of human reality, and the denotation is God Himself; the descriptive way of reference is relevant here. In the case when divine names denote the things of the created realm, such a name has two denotations: the thing itself and the divinity.

The direct reference theory is involved in the case of the superlative names, and the divine names act as “tags” in the sense of Ruth Barcan Marcus, referring to the denotation, that is, the divinity; these names imply direct reference.

Keywords: Divinity Naming, Theism, Christianity, Denotation, Connotation.

Problem of Divinity Naming in Christian Theism: Denotation and Connotation

Dmitry Biriukov

Ph.D, Leading Researcher of Faculty of Humanities, National Research University, Higher School of Economics (Russia), dbirjuk@gmail.com

Three strategies of naming divinity may be distinguished in theism: a) application of positive abstract names to God, b) application of names (concepts), denoting the things of the created world to God, and c) application of the so-called superlative names to God. The trends associated with the cataphatic and apophatic ways of naming God may be distinguished in the first two strategies. The third strategy does not imply these trends.

I suggest that if the traditional positive divine names are denotative (that is, are not superlative), they cannot have the meaning referring to God in Himself. Instead they either point to the relationship of God to the created world or are derived from the level of the human existence, since the human language as such has this level as its scope. Therefore, if we are to construct a correct discourse concerning the divinity, the cataphatic strategy of naming must be balanced by the apophatic strategy which presupposes the propositions, according to which God is not what is stated about Him following the cataphatic strategy. This results in the paraconsistent discourse; a contradiction embedded in this type of discourse is to be understood in the contradictory and not in the contrary sense.

Following the *Corpus Areopagiticum*, we may also distinguish the divine names corresponding to the things of the created world (for example, air, stone, etc.). In respect to these names, we should use the discourse presupposing the combination of cataphatic and apophatic trends, that is, paraconsistency.

At the same time, for indicating that God in Himself does possess some attributes, the meanings of which, however, we can not comprehend, we may assign the superlative names, that

Speculative Principles of a World Theology

Mahdi Abbaszadeh

Faculty Member at Islamic Research Institute for Culture and Thought
(IICT), Tehran, Iran, mehr_1777@yahoo.com

According to Wilfred Cantwell Smith's "Towards a World Theology" (1981), a world Theology not only should not exclude any religion but should include all religious communities. It should have self-knowledge and accept criticisms of rival religions and through which all religions should get together to make a unitary phenomenon which seeks ultimate reality. Having Smith's sketch in mind, I expect a world theology to be a theology which tries, without exclusive reliance on a particular religion, but based on common grounds in various religions of the world, to give an updated and acceptable explanation of the universal phenomenon of religion. The universal phenomenon of religion, is religion in general or universality of religion, which is predicable on all religions and also is not objectively equal to any of them. I suggest that a world theology, should not have any interference in any particular religion so that it does not disturb its specific cultural and historical borders. Thus, a world theology, while maintaining an independent character of each religion, contributes to a positive and constructive dialogue between their followers. Such a theology has not yet been established, but under certain circumstances, it can be formed in the future. I think that a world theology needs to rely on a number of speculative principles, of which the most important are: 1. Common teachings of religions, 2. Spirituality and holiness, 3. Rationality, and 4. Human dignity. In explaining and analyzing the abovementioned principles, this paper got advantage of important attitudes of Qur'an, the Holy book of Muslims.

Keywords: World Theology, Theological Principles, Wilfred Cantwell Smith, Qur'an.

iv 6th International Conference on Contemporary Philosophy of Religion

Personal Identity and the Problem of Evil

Vince Vitale35

Islamic Ethics: Virtues, Duties and Consequences

Ferhat Yöney36

A Contemplation on the Entropic Creation Argument

Javad Navaei & Seyed Mohammad Kazem Alavi23

**Immanence and Transcendence in Contemporary Continental
Philosophy of Religion**

Mehdi Parsakhanqah24

**“Silence” as Language of Poetry and Faith: Comparative
Research of Heidegger and Kierkegaard’s Concept of
“Silence”**

Mohammad Raayat Jahromi & Rojin Mazouji25

Listening to God: on the Hermeneutics of Hearing the Qur’an

Mostaan Sabet.....27

**Muslim Philosophers and W. Alston on God’s Knowledge: A
Comparative Study**

Mohammad Saeedimehr.....28

**Alterity and God: Emmanuel Levinas’ Ethical Interpretation
of the Sacred**

Alireza Sayadmansour.....30

**Religious Experience: Epistemic Safety and the Challenge
from Diverse Contents**

Wes Skolits32

**Religious Language or Language of Religion Sacred
Leaders? Reconsidering Problem of Religious Language and
Re-answering to it**

Masoud Toossi Saeedi.....34

ii 6th International Conference on Contemporary Philosophy of Religion

Ironie Discourse in Both Khayyam and Kierkegaard

Hassan Haji Ghassemi.....11

Worldviews in Concept: A Comparison of Christianity and Islam

Philip O Hopkins12

The Systematic-Conceptual Method of Defining the Religion

Sayyed Hossein Hosseini13

Darwin's Atheistic Origin of Species

Seyed Hassan Hosseini.....15

Problem of Evil, Comparative Confirmation

Seyed Hesamuddin Jalali Tehrani.....16

Explaining the Relationship between God and the World according to Light Concept's Analysis from Ibn Arabi's View

Fateme Sadat Ketabchi & Keramat Varzdar18

Al-Qummī on Kripke's Scale: Development of al-Qummī's Apophatic Theology by Kripke's Theory

Mohammad Hosein Kolahi.....20

Can We Talk of an Islamic Process Theology? Toward an Islamic Process God

Saida Mirsadri.....21

The Problem of Evil: Unseen Animal Suffering

Daniel Molto.....22

Table of Contents

Speculative Principles of a World Theology

Mahdi Abbaszadeh1

Problem of Divinity Naming in Christian Theism: Denotation and Connotation

Dmitry Biriukov2

Comparative Philosophy of Religion as Cultural Critique: Developing a Radically Pluralist and Critically Descriptive Approach

Mikel Burley4

Divine Time

Joseph Diekempe6

Shahrastani's Definition of Religion

Ghorban Elmi8

Tajarri as Religious Luck

AmirMohammad Emami & MirzaMohammadKazem Askari...9

Thinking of Oneself through the Other Reflections on How Can Comparative Philosophy of Religion Be (Explicitly) Normative

Mohsen Feyzbakhsh10

Conference Chairman: Dr. Hamidreza Ayatollahy
Scientific Secretary: Dr. Mohammad Saeedimehr
Executive Secretary: Dr. Qodratullah Qorbani
Conference Director: Javad Taheri
Editor and Page Layouter: Majid Haddadi
Cover Designer: Samaneh Khodchiyani

The Scientific Board:

Abbaszadeh, Mahdi: Islamic Research Institute for Culture and Thought, Iran
Akbari, Reza: Imam Sadiq University, Iran
Akhavan, Mahdi: Allameh Tabataba'i University, Iran
Ayatollahy, Hamidreza: Allameh Tabataba'i University, Iran
Fallah Rafi, Ali: Tarbiat Modares University, Iran
Griffith-Dickson, Gwen: King's College London, UK
Hojjati, Seyyed Mohammad Ali: Tarbiat Modares University, Iran
Hosseini, Davood: Tarbiat Modares University, Iran
Javadi, Mohsen: University of Qom, Iran
Khedri, Gholamhossein: Payame Noor University, Iran
Legenhausen, Muhammad: The Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran
Mazaheri, Abdolreza: Islamic Azad University of Tehran, Central Branch, Iran
Qorbani, Qodratollah: Kharazmi University, Iran
Rasoulipour, Rasoul: Kharazmi University, Iran
Saeedimehr, Mohammad: Tarbiat Modares University, Iran
Skof, Lenart: Science and Research Centre, Koper, Slovenia
Taliferro, Charles: Professor of Philosophy, Department Chair – St. Olaf College, USA

Conference Organiser:
Iranian Association
for Philosophy of Religion
with the Cooperation of
Philosophy Department
of Tabiat Modares University

Sponsors:
Islamic World Science Citation Center (ISC)
Iran National Science Foundation (INSF)

Conference Venue:
Tabiat Modares University, Jalal-e-Al-e-Ahmad
Highway, Nasr Bridge, Tehran, Iran.
Conference Website: www.philorconf.org
Email: philorconf@gmail.com

In the name of God

**Abstracts of
6th International Conference on**

**Contemporary
Philosophy of Religion**

February 6-7, 2018